

رشد آموزش ادب فارسی

سال پنجم - شماره ۲۲ - زمستان ۱۳۶۹



● شیوه تاریخ نگاری طبری

● گفتاری در باب هنر

● قصه غصه ما

● شاهنامه، تجلی مبارزه با جهل

● طرحی نو در عروض فارسی

● نگاهی به شیوه‌های آموزش املا فارسی

رسید بهاران فضل



وزارت آموزش پرورش
سازمان پژوهش‌های آموزشی

رشد آموزش ادب فارسی

سال پنجم - شماره ۲۳ - زمستان ۱۳۶۹

نشریه گروه ادب فارسی دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب
درسی، تلفن ۴ - ۸۳۹۲۶۱ (داخلی ۷۸)

مجله رشد آموزش ادب فارسی هر سه‌ماه یکبار به منظور اعتلای دانش
دبیران و دانشجویان دانشگاهها و مراکز تربیت معلم و سایر دانش‌پژوهان در
این رشته منتشر می‌شود. جهت ارتقاء کیفی آن نظرات ارزنده خود را به
صندوق پستی تهران ۳۶۳-۱۵۸۵۵ ارسال فرمائید.

● سردبیر: روح‌الله هادی

● مدیر داخلی و گرافیک: سهراب هادی

● صفحه‌پرداز: خالد قهرمانی دهبکری



● روی جلد: دلی شد و بهمن گذشت، فصل بهاران رسید

● سرمقاله

● شیوه تاریخ نگاری طبری

● گفتاری در باب هنر

● قصه غصه ما

● اساطیر و شخصیت‌های شاهنامه در دیوان حافظ

● تحلیل سیاسی داستان رستم و اسفندیار

● شاهنامه، تجلی مبارزه با جهل (گزارش کنگره هزاره فردوسی)

● سایه خورشید سواران (یادی از استاد علی‌اکبر دهخدا)

● نگاهی به شیوه‌های آموزش املا فارسی و نگارش

● طرحی نو در عروض فارسی

● تازه‌های کتاب

● پاسخ به نامه‌های شما

● تست‌های ادبیات فارسی آزمون عمومی (۶۹-۷۰)

سردبیر

دکتر سیدمحمد دامادی

دکتر عبدالحسین فرزاد

دکتر اصغر دادبه

زهره نوروزی صحنه

دکتر علی سلطانی

محمد غلام

محمد علی سلطانی

علی رفیعی جبردهی

جمال صدری

گ-ا

ه-ت

۳

۴

۱۴

۱۸

۲۴

۳۰

۳۴

۴۰

۴۸

۵۲

۵۸

۶۰

● رشد آموزش ادب فارسی در ویرایش مقالات آزاد است و در هر صورت آنها را برای نویسندگان بازپس نمی‌فرستد.

● نقل مطالب بدون ذکر مأخذ مجاز نیست

● نایب‌استه است مقالات ارسالی پیش از پانزده صفحه دست‌نویس نباشد

● پشت جلد: خط نقاشی: اثر استاد جلیل رسولی

سر مقاله

□ این شماره رشد آموزش ادب فارسی حاصل تلاش جمعی از همکاران شماس، کسانی که سوای غم نان و نام در آرزوی در انداختن طرحی نو، مسوولیتی را پذیرفته و به کاری بزرگ همت گمارده‌اند.

□ تمام صاحب نظران و اندیشمندان باید بدانند که اگر ما را با نوشته خود یاری کنند در حقیقت جدای از خدمت به فرهنگ و تعلیم و تربیت کشور، بیش از پیش به خویشتن خدمت کرده‌اند چرا که خوانندگان ما دبیران و معلمانی هستند که به عنوان معلم فرزندان ما روانه کلاسهای درس می‌شوند.

دی شد و بهمن گذشت، فصل بهاران رسید

نوروز از در آمد و فرین رمضان گشت تا بهار قربان را با بهار طبیعت همراه سازد. و سجالی دیگر تار دست داد تا ضمن تبریک حلول سال جدید و فرا رسیدن ماه رمضان، ماه خدا، با یاران همیشه آشنا سخن گویم. این شماره رشد آموزش ادب فارسی حاصل تلاش جمعی از همکاران شماس، کسانی که سوای غم نان و نام در آرزوی در انداختن طرحی نو مسوولیتی را پذیرفته و به کاری بزرگ همت گمارده‌اند. برآنیم تا در این نوشتار، علت پذیرش این مهم را بیان کنیم و آرزوی خود را

برای آینده بر شماریم:

انگیزه ما برای این کار خدمت به علاقه‌مندان زبان و ادب فارسی است، خصوصاً معلمان زبان و ادبیات فارسی که سر سلسله این عاشقانند. یارانی که از آن عهد باز که پای به دانشسرای مقدماتی نهادیم افتخار آشنایی با ایشان را دانشنامه‌ایم مردان و زنانی که سر نوشت گنجینه عظیم فرهنگ و ادب این سرزمین به فداکاری و از خود گذشتگی آنها وابسته است. همکارانی که از آنان انتظار می‌رود با طرح ادبیات به عنوان یک مقوله



نکاتی از سرگذشت و آثار

و شیوه تاریخ نگاری

طبری

□ دکتر سید محمد دامادی
استاد زبان و ادبیات فارسی

● در تمدن ترکیبی اسلامی، نبوغ عنصر ایرانی با نفوذ به متن و سرشت این فرهنگ و تمدن —
نقش اساسی و مهمی را در ساختار فکری مسلمانان، از آن خویش ساخت.



ایرانیان، با پیروی از دین مبین اسلام و قبول سبب استیلا و تسلط بر این سرزمین، از زبان عربی برای فهم معانی کتاب و سنت و رفع غم و اندوه و آسودگی خاطر استفاده کردند. در این میان، قوامی که در این قوم عرب را به جنگ و جدال و شجاعت و شکیلی به حکومت و دستیابی به جاه و جاهت و فرصتی شمردند و در اندک زمان، فرمانروایی علمی و ادبی را - که بالاترین فرمانروایی‌ها است - بدست آوردند و توجه عرب را در آموختن قواعد زبانی که خود بدان سخن می‌گفت و در تعلیم احکام و مسایل آیینی که ناشر و مروج آن بود به خود معطوف گردانیدند.

برخلاف بسیاری از دیگر اقوام و ملل که در عنصر قومیت عربی مستهکک گردیدند، ملت ایران، پیروی از آیین اسلام را با محفوظ داشتن آداب و رسوم ایرانی همراه ساخت و استفاده از زبان عربی را بهانه تسرک و فراموشی زبان مادری و سرزمینی خود قرار نداد و دانشوران این آب و خاک، از یک طرف، ریاست علمی و ادبی و مذهبی را ویژه خویش ساختند و از سوی دیگر زبان عربی را که زبان فرهنگی در آن روزگار بشمار می‌رفت - به منظور بیان افکار و عواطف و اظهار آرا و عقاید خود استخدام کرده، به باری فضل و دانش، جهان اسلامی را تحت تأثیر نفوذ ادبی و استیلای علمی و سیطره اخلاقی و معنوی خویش قرار دادند. به گونه‌ای که در تمدن ترکیبی اسلامی، تیغ عنصر ایرانی با نفوذ به متن و سرشت این فرهنگ و تمدن - نقش اساسی و مهمی را در ساختار فکری مسلمانان، از آن خویش ساخت. و خلاقیت و نوآوری در همه رشته‌های علوم و معارف اسلامی و ظهور محققان و مؤلفان و مفسران، معارفی آن چنان

متنوع و ارجمند به وجود آورد که احصای همه آن آثار - در سیری اجمالی بیگمان میسر نیست. هر چند نام افرادی مانند قارایی و طبری و رازی و ابن سینا و ابوریحان و غزالی و خیام شهرتی جهانی دارد و آرای آن‌ها قبول عام و صفة احترام همگانی یافته است.

اهمیتی که دانشوران ایرانی برای زبان تازی و تعلیم و تعلم آن قایل بوده، آن را به منظور القای افکار علمی و مقاصد فرهنگی به کار می‌گرفتند؛ علاوه بر آن که رفته رفته اکثر ایرانیان به اسلام گراییده در عفا و آرای خویش باینداری و رسوخ و استقامت از خود نشان می‌دادند بر دلایل عمده ذیل مبتنی بود: نخست آن که قرآن کریم و سنت - که اساسی اسلام بر آن استوار است - به زبان تازی بود.

دوم این که زبان تازی به واسطه وسعت قلمرو کاربرد و شمول عام دینی و به کارگیری در مقاصد اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و نوآیندی بیان موضوعات علمی و ادبی - نضج و کمال فرهنگی و گسترش و از گشایی یافته، آمادگی آن برای القای هرگونه معنی و مقصود - خاصه معانی علمی - از پارسی - که هنوز مراحل جنینی تکوین و نیویاگی و صباوت را می‌گذرانید - پیش بود.

سوم آن که در عالم اسلام و در میان مسلمانان - زبان عربی، رسمی و همگانی بود. و از این رهگذر وسیله انتقال دانش و فرهنگ و عامل انتشار افکار و اندیشه‌های ایرانیان و نفوذ و رسوخ فرهنگی آنان در میان سایر ملل‌های مسلمان و در نتیجه حامل مدنیت و فرهنگ ایرانی و موجب اشاعه و گسترش آن به دیگر قلمروهای جغرافیایی بشمار می‌آمد. چنان که نام «ابن مقفع» [۱۰۶ - ۱۲۲ هـ. ق.] مترجم «کلیله و دمنه» و صاحب آثاری از قبیل «ادب الکبیر» و «ادب الصغیر» و «ابو جعفر محمد بن جریر طبری» [۲۲۵ - ۳۱۰ هـ. ق.] صاحب تاریخ و تفسیر معروف - که از وی

سخن خواهیم گفت. و «ابو حنیفه احمد بن داوود دینوری» [در گذشته در ۲۸۱ تا ۲۸۲ با قبل از ۲۹۰] صاحب «أخبار الطوال» و دیگر آثار - خاصه کتاب «النبات» که از لحاظ تاریخ گیاهشناسی، اهمیت ویژه دارد. و «ابو الفرج علی بن الحسین اصفهانی» [۲۸۲ - ۳۵۶ هـ. ق.] صاحب کتاب «الأغانی» و «نویختی» از متکلمان بزرگ شیعه در قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری صاحب «فرق النبیسه» و «ابوالفتح محمد بن عبدالکریم بن احمد نهرستانی» [۴۶۷ یا ۴۶۹ یا ۴۷۱ - ۵۲۸ یا ۵۴۹ هـ. ق.] صاحب «المملک والنخل» محض مثال و در بیان مشتی از خروار - می‌تواند شاخص‌های معتبر در فرهنگ اسلامی به زبان عربی باشد که در مقیاس فرهنگ جهانی نیز از اعتبار و شهرت برخوردار است.

بدین ملاحظاتی، دانستن زبان عربی برای ایرانیان، مقدمه کسب علم و ادب و مهارت یافتن در آن، نشانه بر اعانت و دانشوری و سرفرازی در میان دانشمندان اسلام و از اهمیت ویژه برخوردار بود. و با دگرگونی قواعد زبان عربی و فراگیری و حفظ قرآن کریم و احادیث مأثور و تعلم احکام و قوانین و موازین مذهبی، از مبادی و لوازم کار نویسندگان و شاعران عهد اسلامی بشمار می‌آمد. و تأثیر شامل و فراگیر این تعلیمات به ویژه در آثار فرهنگی نخستین قرون اسلامی لا اقل تا گریه دار حمله سوم مغول، بر آگاهان به اشکات مسایل ادب و فرهنگ ایران، آنچنان آشکار و بدیهی است که شاید به اقامه دلیل و یا ارائه شاهد و یرهان به منظور اثبات، نیازی نباشد.

از برکت تعمیم و رواج اصول تعلیمات اسلامی تعصبات جاهلی منسوخ و منسوخ گردید و دیانت و تقوا، مایه تفاضل اشخاص بشمار آمد. دانش و پارسایی و درستکاری و مهربانی بساط افکار طبقاتی و اساس تبعیض و برتری‌های قراردادی و موازین عشیره‌ای و قبیله‌ای را منززل کرد. و تعاطی تمدن‌ها و

برخورد فرهنگ‌ها در میان اقوام و ملل اسلامی را میسر گردانید. و فرزندان طبقات فرودین جوامع را به عرصهٔ مدنیت و ایسای نقش سازنده فرا خواند.

همزمان با ظهور اسلام، همچنان که اوضاع اجتماعی قوم عرب، دفعتاً واحدهٔ دگرگون گردید و قوم عرب از ظلمت عصر جاهلی به مدنیت اسلامی متحوّل شد، ادبیات عربی نیز از حیث مضمون و محتوا و درونمایه و معنی - به سرعتی کم‌نظیر متبدّل شد و به سبکی بدیع و اسلوبی نازک - تفسیر کسوت داد. و آفاق جدید اندیشه و مقاصد و اغراضی نوآیین و بی‌سابقه از قبیل دعوت به توحید اسلامی و اخوت ایمانی و اصول کرامت اخلاق و امثال این معانی برای نخستین بار مطرح و مطمح نظر واقع گردید.

رشد خرد و صدق قول و سداد فعل مسلمانان - که از استقبال عام و قبول خاطر همگان نیز برخوردار بود - حاصل الهام الهی بر قلوب صاف و عقول پاک و همت‌آلای مؤمنان و حسن توفیق آنها نتیجهٔ بهره‌مندی از حقیقت علم و اطلاع آنها بر اسرار مکنون دستاورد اثمار و خدمت و انقطاع از مخلوق و استغراق در جلوات رحمت و صفای معاملت آنها با خالق بود که در جهاد نفس و مبارزه با هوی و شیطان [۲] به التزام اوامر الهی و انخلاع از نواهی کفر بر بسته، به منظور حفظ حدود شریعت، صدق در احوال و ادب در مقامات و قیام به حکم ساعات ایام و مداومت لیلی بر اوراد و اذکار را همواره مراعات کرده [۳] علم به حالات عید و طلب علم اخلاص و معرفت به آفات و وسوس نفسانی و شناخت مکاید دشمن نفس همخانه و خداع و غرور آن را پیوسته منظور نظر داشتند. در نتیجه از کذب و نمیت و براه و مجادله و مزاح و محبت ترفع به اظهار فضیلت و تنقیص دیگران به تهجین کلام، یکسره خودداری ورزیده، از حجاب ظلمت صفات سبسی چون شهوت استقام و

اعتدای بر مخلوق و کسر قلوب و ابدان نفوس پرهیز داشته، حریت محض را تنها در خروج از فرمانبرداری شهوت و هوی و قهر آن دو به صبر و عبودیت محض و خفت بدن، به مید عبادت و تهجد می‌دانستند و از این همه صفای قلب و نفاذ بصیرت را مفتاح سعادت دنیا و آخرت می‌شمردند.

براستی کلید الهام و منبع کشف به منظور ازالت شبهت و درک حقایق و معرفت اشیا و آگاهی بر اسرار، جز با سلوک در طریق مجاهدت و قمع شهوات و اقبال کلی به خداوند تبارک و تعالی و ملازمت فکر صافی از شواہب، هرگز ممکن نیست. و هی رحمة من الله عزوجل فیض علی من یتفرض لتفحصانها بقدر الرزق و بحسب قبول العمل و طهاره القلب.

ب، طبری، مظهر اوصاف و کمالات اسلامی

از جمله مصدق بارز و بزرگی‌های معنوی و اوصاف اخلاقی یاد شده، «اسام ایسی جعفر محمد بن جریر بن زبید بن کثیر بن غالب الطبری» است، که در فاصلهٔ سال‌های (۲۲۵ - ۳۱۰ هـ. ق.) می‌زیسته است.

وی پس از حضور در پیشگاه استادان زمان در زادگاه و خانه و کاشانه و تحمّل رنج سفر به شهرها و بلاد و عزیمت به شهرهای مهم و معتبر آن روزگار از ری و بغداد و دیدار عالمان بصره و کوفه و مصر و شام به منظور تعلّم و بهره‌وری علمی از اسنادان علوم گوناگون، از بزرگ‌ترین مردان دین و دانش و فرهنگ در عصر خویش گردیده است و آن چنان مقام شامخ علمی را احراز کرده است که او را با اوصاف و ثنوت «امام مفسرین» و «مرجع و شیخ المورخین» ستوده‌اند. و «ابن خلکان» از وی به عنوان «صاحب التفسیر الکبیر و التاریخ الشهیر» نام برده [۴] و «باقرت» در «معجم الادبیاء» و «شعانی» در «أنساب» از



قول «ابوبکر محمد بن اسحاق بن خزیمه» درباره اش نوشته اند: (سر پهنه زمین، دانشوری دانان از این جریر نمی شناسم.)^{۱۵۱} طبری بر علوم و فنون معمول در روزگار خود، براءت و استیلا بافته و در زمینه های تفسیر و فقه و حدیث و تاریخ خاصه سرآمد و منفرد و مشارالیه با لبنان بوده است.

یادآور می شویم که طبری در ایران قرن سوم هجری که بکلی متفاوت از ایران پیش از اسلام و با جو فرهنگی و سیاسی و نظامی و اقتصادی دگرگون و متمایزی است، فرهنگ تازه ای پدید آمده که هر چند ایرانیان در تکوین آن سهمی عمده و در باروری عناصر آن نقشی سازنده داشته اند اما جوهر و درونمایه آن بکلی غیر ایرانی است، زندگانی کرده و در شهرهای مختلف اسلامی، به تحصیل و تدریس و تحقیق و تألیف پرداخته است.

در عهد وی، مردم خراسان و ری و دیگر شهرها و آبادی های ایران به فراگیری و حفظ قرآن کریم و حدیث نبوی و یادگیری زبان عربی مشغولند. دانشمندان بار سفرهای دراز بر بسته اند با این امید و مقصود که هر جا شیخ یا محدثی یابند - از وی استماع حدیث کرده، در ضبط و کتابت آرند. هر چند عابیه مردم به زبان فارسی سخن می رانند، اما ضرورتی برای بررسی صرفی و نحوی و لغوی آن نمی یابند ولی بازار مناقشات دینی و مجادلات کلامی و بحث در بجز و لای بجز مسایل فقهی بسیار داغ و نزاع «ابوبکر خوارزمی» (در گذشته در ۲۸۳ ه. ق. و معروف به «طبر خزی» که نسبتی به طبرستان و خوارزم است. چه اصلش از خوارزم و مادرش که خواهر محمد بن جریر طبری بوده است - طبری بوده است) و «یدیع الزمان همدانی» (۲۵۸ - ۳۹۸ ه. ق.)، در مجالس منعقدی که در نیشابور برپا گردیده و عمده مباحث درباره لغات شاذ و نامأنوس و مهجور عربی است [۶] و با حضور در مجالس وعظ و ارشاد، مشتریان پروپا قرص و

خریداران بسیار دارد.

در خود تذکار است که هر چند عاملان و حاملان فرهنگ اخیر، ایرانی هستند. اما عناصر بنیادی و اصیل این فرهنگ، عربی، یونانی و هندی است و علی سرور الفهور - استیلای فرهنگ عربی - آرام آرام با سیطره نظامی، سیاسی ترکان آسیای مرکزی همراه می گردد.

درباره طبری بتواتر گفته و نوشته اند: [۷] علاوه بر آن که وی قرآن را از حفظ داشته، با آگاهی به دقایق قرآن کریم، خود به ابداع شیوه قرائت پرداخته و به موجب آن قرآن کریم را تلاوت می کرده و برخی از شاگردانش نیز بدان شیوه، به خواندن قرآن می پرداختند.

در زمینه فقه، نیز وی به وجوه اختلاف عقاید پیروان مذاهب و فروع آگاه و به مسلک استنباط آراسته بوده خود شیوه و سیره ای خاص و پیروانی ویژه داشت.

در قلمرو حدیث، از نظر وقوف به متون حدیث و احوال رجال و سلسله اسناد آن، در شمار پیشوایان بشمار بود و در تفسیر قرآن به اقوال و آرای صحابه و تابعان و طرق روایت آن تا وصول به سرچشمه نقل از صحابه، آگاه بود. به زبان و ادب و صرف و نحو عربی، خاصه روش نحویان کوفی، آشنایی و استحضار داشت و «تعلیب» [۸] پیشوای آنها را دیده، نحو و دیوان شعر نازیبان را نزد او خوانده، شواهدی را که در تفسیر و تاریخ و دیگر آثار خود بدان ها استناد جسته، از شعر شاعران استخراج کرده است.

در مقوله علم کلام، وی با شیوه طرح و تأیید و یارده و نقض مستکلمان مسلمان و نیز عقاید پیروان سایر مذاهب و مسالک و اقوام و ملل و تابعان آنها و نحلی آگاه بوده است و با فروع فلسفه قدیم از قبیل منطق و حساب و جبر و مقابله و طب آشنایی داشته است.

بر فرهنگ زمان خویش، یعنی آنچه از فرهنگ و تمدن اقوام یونانی و هندی و ایرانی و

دیگر سرزمین ها از عهد عباسی تا روزگار زندگانی او - از برخورد ترکیب و تلفیق اندیشه های اسلامی با آثار تفکر و مدنیت سایر اقوام به وجود آمده بود - استیلا و معرفی بی نمایش اما درخور ستایش دارد. به گونه ای که هرگاه او را یکی از نمونه های بارز شخصیت های عظیم و دانشوران بزرگ بر اساس باور داشت های اسلامی در سده های سوم و چهارم هجری - که عصر رونق و شکوفایی و ازدهار علم و معرفت است - بشمار آوریم، راه اغراق نیموده ایم.

ج - طبری در قلمرو زندگانی فردی در قلمرو زندگانی شخصی، نکته مشخصی که بیش از هر چیز دیگر، خاطر محقق در احوال طبری را به خود مشغول می دارد - درد استخوان سوز فقر میکب و نکبت تنگدستی و ادبار نهی دینی بوده است: آن که شیران را کند روبه مزاج.

«خطیب بغدادی» جلوه ای از جلوات شوم و گوشه ای از سیمای کربه فقر را - که برآستی از قاصصات ظهیر است و بر صحابینی از اوراق ایام زندگانی طبری سایه افکن بوده و در مصر برایش بپش آمده است، و «تاریخ بغداد» (۱۶۴/۲ و ۱۶۵) آورده، و می نویسد:

«اتفاق مسافرت، ابوجعفر محمد بن جریر طبری و محمد بن اسحاق بن خزیمه و محمد بن نصر مروزی و محمد بن هارون رویانی را در مصر با یکدیگر جمع کرد. پس از چندی همه تهی دست گردیدند و ساحضری که وسیله معیشت و سدجوع باشد، نداشتند. گرسنگی به ایشان فشار آورد. شبی در مستزلی که بسر می بردند - فراهم آمدند و همدستان شدند که یکی از آنها به قید اصابت قرعه - برای دوستان خود گدایی کند. قرعه به نام محمد بن اسحاق بن خزیمه اصابت کرد و به یاران گفت: مهلم دهید تا وضو گرفته، نماز گزارم. و به نماز ایستاد. ناگاه دیدیم غلامان والی مصر

خُلِقْنَا لِأَرْضِي طَرِيقَهَا
بَطْرُ الْغَيْبِ وَمَذَلَّةُ الْفَقْرِ
فَإِذَا غَنَيْتَ فَلَا تُكْنِ بِطْرًا
وَإِذَا افْتَقَرْتَ فَتَهْ عَلَى الذُّفْرِ

دو خوی را ناپسند می‌دانم: تکبر در بی‌نیازی و
خواری هنگام نیاز.

پس هر گاه بی‌نیاز گردی، سر مست مباش و
چون نیازمند گشتی، در برابر روزگار، سربلند
بیاست.

د. طبری در رهگذر زندگانی اجتماعی
نکته‌نمایان توجه و امعان نظر این است که

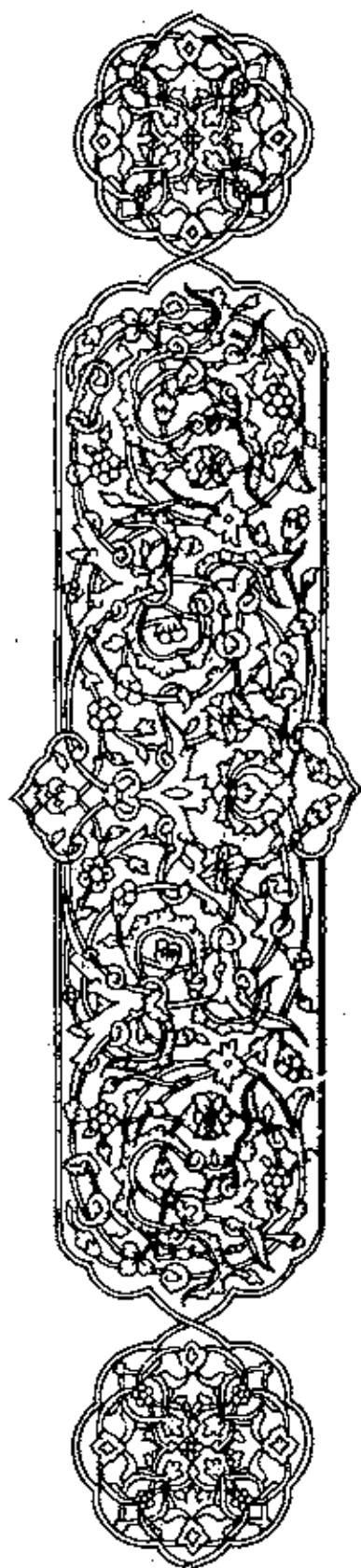
هر چند در روزگار حیات طبری علوم اسلامی
به مرتبه‌ی بلند رسیده، قواعد اساسی علم فقه
پایه‌گذاری گردیده، کتب صحاح در حدیث
تألیف شده و مفردات لغت عربی از اقواء عرب
جمع‌آوری و تدوین گردیده و کتب سیره و
نزدات و غنوحات اسلامی شیرازه‌ی تألیف
گرفته و وجوه اختلاف عالمان نحو در کوفه و
بصره مشخص و معین گردیده و اتفاق معرفت
دانشمندان، گسترش یافته و عالمان حدیث به
فراگیری تاریخ و طبقات فرق و مذاهب و
مراتب احوال رجال پرداخته، شاعران از لغت

و صرف و نحو، بهره‌رانی برگرفته و در مبانی
ادب، استبلا و تبحر حاصل کرده، حوزه‌های
تدریس و انجمن‌های دانشوران و مسابحات
علمی، از انحصار کوفه و بصره و بغداد بدر
آمده، اقلیم پارس و خراسان و ری و
ماوراءالنهر را در بر گرفته، شام و مصر و بلاد
مغرب و اندلس را مسخر ساخته و طالبان علم
و فرهنگ از هر سو به جانب فقیهان و محدثان
و قاریان و عالمان لغت و صرف و نحو و
استادان ادب، رهسپار گردیده‌اند با این همه،
حُسن اعتقاد طبری به خاندان عصمت و
طهارت، ظاهر آنرا در رهگذر اتهام قرار داده [۹]
و از لیسن جهت بسایستی در آن روزگار بسیار
با احتیاط و به اصطلاح دست به عصا راه

در حالی که شمع‌های روشن در دست داشتند،
نزدیک شدند و یکی از آنان ذی‌الباب کرد. در
راکشودیم. غلام از مرکوب خود پیاده شد و
پرسید: کدامیک از شما محمد بن نصر است؟
او را نمودیم. کیسه‌ای را که درون‌تابه‌اش پنجاه
دینار بود، در آورده، به او داد. آنگاه پرسید:
کدامیک از شما محمد بن جریر است؟ پاسخ
دادند: این است. کیسه دیگری که حاوی پنجاه
دینار بود، در آورده، به وی داد. آنگاه پرسید:
محمد بن هارون کدام است؟ او را نشان دادیم.
به او نیز کیسه‌ای در بردارنده پنجاه دینار بداد.
آنگاه محمد بن اسحاق بن خزیمه را پرسید.
گفتم، آنست که به نماز ایستاده است. چون از
نماز فارغ آمد، کیسه‌ای حاوی پنجاه دینار نیز
به او داد. آنگاه گفت: امیر، شب گذشته در
خواب و عالم رؤیا شبحی دیدم که به او می‌گوید:
محمد بن شب را گرسنه می‌خوانند. و از این رو
این کیسه‌ها را برای شما فرستاد و گفت: شما
را سوگند می‌دهم که چون تمام شود، یکی از
شما باز نزد من آید و آگاه سازد. اما مستحوی
برخی از اشعار او همین آنست که علو طبع و
کرامت نفس طبری، مانع گردیده است که وی
آبروی فقر و قناعت را برده، نیاز شدید خود را
اشکار گرداند:

إِذَا أُعْزِرْتُ لَمْ يَسْأَلْ رَفِيقِي
وَاسْتَعْنَى فَيَسْتَعْنَى صَدِيقِي
حَيَاتِي خَائِظٌ لِي مَاءٌ وَجَنَهِ
وَرَفِيقِي فِي مَطَالِبَتِي رَقِيقِي
وَلَوْ أَنِّي سَمَّخْتُ بِسَاءِ وَجَنَهِ
لَكُنْتُ إِلَى الْغَيْبِ سَهْلَ الطَّرِيقِ

چون تنگست شوم، دوستم را آگاه نمی‌سازم و
اظهار بی‌نیازی، دوستم را بی‌نیاز می‌سازد
آزرم من، نگاهدار آبروی من است و مُداری
من هنگام درخواست، دوست من است
هر گاه (به منظور کسب مال) از آبروی خود
می‌گذشتم، بزودی مالدار می‌گشتم.



می سپرده است و عجب نیست که با وجود جماعت مرکز خلافت اسلامی از آیین تسنن - در آن عهد - هیچ گونه سخن و یارده پایی که دلالت بر غفلت از سرنوشت ناشی از مخالفت وی با مذهب رابیع باشد - در آثار وی دیده نمی شود و اگر چه زادگاه وی از دیر باز پناهگاه مطمئن معتقدان و دلپاخنگان به خاندان عصمت و طهارت و مهد پرورش مردان نیکو اعتقاد و از مراکز بسط معارف تشیع بشمار می رفته است، اما وی در طول اقامت در بغداد و زندگانی در میان پیروان عقاید در روزگار بسط مزاحمت و رواج تعصب همواره با احتیاط و عاقبت نگری می زیسته است. با این اوصاف در ورود طبری به بغداد - طلب آب جنبلی نزد وی رفته، عقیده اش را درباره «احمد بن حنبل» و نیز «جلوس خدا بر عرش» (ظاهر آیه الرِّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) پرسیدند طبری پاسخ داد: «احمد - اشتباهاتش بسیار است... اما حدیث «جلوس بر عرش» معال است و آنگاه این شعر را بر خواند:

سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ لَهُ أُنْسٌ
وَلَا لَهُ فِي عَرْشِهِ جَلِيسٌ

خداوندی که یار و همنمی ندارد و نه در عرش او را همنشینی است - متره است. حنابله و اصحاب حدیث بدو پورش برده، از روی غضب دوات بارانش کردند. [۱۰] طبری از میان آن گروه نادان برخاسته، به خانه اش داخل گردید. غوغای عوام و ازدحام جمعیت - نفس و آسایش را از وی سلب کرده بود تا آن که با دخالت تحفه و شرطه بغداد و حضور یک شبانه روزی وی مردم از در خانه او دور شدند و سنگ های مردم از در خانه اش برداشته شد، و هر چند جان وی از جنگال عوام خلاصی یافت، اما ستم حنابله در حق طبری و محدودیت ورود و خروج از خانه او، همچنان تسدوم و استمرار داشته و آنگاه که به سال سیصد و ده ه. ق. درگذشت - به تحریک حنبلیان - عامه گرد آمدند و مانع

دفن او در روز شدند. از این رو شبانه در خانه اش مدفون گردید.

علت دشمنی حنابله با طبری - آن بود که وی کتابی متضمن آرای مختلفه فقها تدوین کرده بود اما از «احمد بن حنبل» در آن نامی نبرده بود. و چون سبب آن را پرسیدند - گفت: «وی فقیه نبود، محدث بود.» علاوه می کنم که حنبلیان جز در دوران های متأخر و حدود سال ۵۰۰ عنوان فقیه نیافتند. [۱۱]

از سوی دیگر از این که درباره طبری نوشته اند: «پس از مرگش (به سال ۳۱۰ ه. ق.) نا چند ماه مردم شب و روز بر گور او نماز می گزاردند - حسن سلوک وی در زمان زندگانی با طبقات مردم آشکار می شود.» [۱۲] با این مقدمات، شاید بتوان گفت که طبری در زندگانی اجتماعی با جامعه ای یک سو نگر و فضایی بسته و جمود و تعصبی گسترده و غوغای عوام و بیم دشنام و لعنت بی امان مواجه بوده است.

ه - سبک و شیوه حاکم بر آثار طبری طبری، در شیوه تألیف و اسلوب تصنیف،

عالمی صاحب عقیده و دریایی مواج از اطلاعات و دارای استقلال رأی و در نوع خود بی مانند بوده است. که ظهور آرا و تجلیات اندیشه های خردمندان اش در زمینه های تفسیر و تاریخ و با حدیث و فقه، سنن اش دانشوران و آریاب نظر در رشته های مذکور را برانگیخته، نه تنها مسلمانان بل که پژوهشگران سایر ملل و نحل نیز آراه علمی او در قلمروهای یاد شده را وقع گذارده - آن را به عنوان سند مستغن و فصل الخطاب انگاشته، بدان استناد کرده اند.

سبک انشای طبری، در تفسیر و تاریخ - از نوعی هماهنگی و وحدت برخوردار است. وی با بهره مندی از صحت قریحه و دقت فهم و خفت روح و تحنک به تجارب و علم به حلال و حرام کتاب و سنت و آشنایی با تاریخ اسلام و براعت در تاریخ و ادب و حسن اشاره به

صورتی مطلوب که حکایت از حسن تشخیص وی در بیان دقائق و نکات علمی می کند - بر تحریر مطالب و بیان موضوعات و مسایل، نواناست.

از سمیژات تثر طبری، مساننت و استحکام ترکیب و تلفیق فصاحت گفتار اهل و سب (چادر نشینان) یا ملاحظت بیان اهل مدر = سکنه بلاد) و خلو آثار او از غرابت الفاظ و جمع بلاغت جاهلی با لطافت بیان اسلامی است.

و - روش طبری در تفسیر

نام تفسیر وی بنا بر آنچه «ساقوت» در ترجمه احوال او یاد می کند، «جامع البیان عن نأویل آی القرآن» است. [۱۳] روزگار زندگانی طبری، عصری بود که متن و اسناد علوم مربوط به روایت و اخبار رجال حدیث، ضبط و تدوین گردید و طرنی گوناگون ثبت و ضبط آن پایه گذاری شد و احوال راویان، نقد و بررسی و جمع آوری گردید. محض مثال از آثاری که «یحیی بن معین» و شاگردش «محمد بن اسماعیل بخاری» و شاگرد وی «مسلم بن حجاج القشیری» نوشته اند - می توان نام برد.

در این عهد، مسلمانان بر عموم و آگاهان و مطلعان به دقائق قرآن کریم بر خصوص - نسبت به تفسیر قرآن، احتیاطی بلیغ داشتند. به گونه ای که بدون إحراز شرایط لازم - تفسیر قرآن را جایز نمی شمردند. در این زمینه آورده اند که «سمرقندی» از عمر - نقل می کند که در دست مردی، قرآنی دید. کنار هر آیه ای، تفسیرش را نوشته، قیچی خواست و آن ها را برید. [۱۴]

«سپوطی» نیز درباره «اصمعی» گوید: «وی قرآن تفسیر نمی کرد و حتی لغتی که مشتقات آن در قرآن آمده - از باب برهیز - معنی و تفسیر نمی کرد. حدیث نیز معنی نمی نمود.» [۱۵]

شاید ظریف ترین روایت در بیان شدت

احتیاط در تفسیر قرآن، از خود طبری باشد که می‌نویسد:

«روزی شعبی [۱۶] پرسید [۱۷] گنشت که داشت قرآن تفسیر می‌کرد. گفت: «اگر با شصت، دُیک می‌زدی، بهتیر از این بود.» [۱۸]

با وجود این قبیل احتیاط‌ها، طبری به نقل نمونه‌هایی از صحابه بسویزه «ابن عباس» پرداخته است که قرآن را به طرز شایسته تفسیر می‌کردند. اما نقدی که وی از تفسیر می‌کند - دلالت بر وجود یک گروه مخالف بسیار نیرومند، دارد. هر چند وی به نقل روایتی نیز از پیغامبر (ص) پرداخته است که مبین تحذیر بر تفسیر قرآن به رأی است.

«هر که قرآن را به رأی خویش، تفسیر نماید - خود را برای آتش جهنم آماده سازد.» و بدین لحاظ هر گونه تفسیر باید مستند به حدیثی از پیامبر باشد و اکتفا به نظر شخصی - جز در مورد شرح و بیان لغوی الفاظ، جایز نیست. [۱۹]

با این همه طبری در کتاب تفسیر خویش، دلایل بسیار آورده است که مفسر می‌تواند با

مهارت و استادی، مطالبی بیاورد که جای آن در تفسیر نیست. [۲۰]

در تفسیر قرآن کریم، روش طبری آنست که نخست آیه و یا آیاتی از قرآن را آورده، آنگاه به ذکر مشهورترین اقوال که از صحابه یا تابعان از پیشینیان است در تفسیر آن آمده - پرداخته، سپس به بیان روایت و یا روایاتی که در اعتبار و قوت در پایگاهی پایین‌تر است، دست یازیده، آنگاه به ذکر روایات مرجع و اخبار معتبری بر اساس ملاحظه قدمت روایت و معیار تاریخی و میزان قوت و ضعف قول رجال حدیث - اقدام نموده است. چنان که از مشهورترین مفسران صحابه و تابعان آن‌ها مانند «ابن عباس» به پنج واسطه، و از «سعید بن جبیر» به دو واسطه و از «مجاهد» به سه واسطه یا بیشتر به نقل روایت پرداخته است. در مواردی از «قتاده بن دعامة» و «حسن بصری» و «عکرمه» هر یک به سه واسطه و از «عبدالله بن مسعود» با یک واسطه نقل روایت کرده و از ذکر روایات نامعتبر، خودداری ورزیده است. و بنا بر این ملاحظات است که تفسیر طبری از لحاظ غنای درونمایه و ایتقان پایه - در میان مسلمانان زیاترزد و ضرب‌المثل بشمار آمده است. چنان که «سیوطی» می‌گوید:

«تفسیر طبری کتابی است که به گفته علما نه پیش و نه پس از آن، مانند تالیف نگردیده است. زیرا طبری روایت را با درایت در آن جمع‌آوری کرده است.» وی در «الإتقان فی علوم القرآن» پس از برشمردن نام بسیاری از مفسران پیش از طبری، می‌افزاید:

«هر گاه بپرسی کدام یک از تفاسیر به خواننده سبیل رشاد را می‌نماید و او را به استاد بدان و ادان می‌سازد؟ خواهیم گفت: تفسیر امام ابو جعفر بن جریر الطبری که به عقیده اجماع عالمان معتبر مانند آن تالیف نگردیده است.» و با عبارت «... کتابه أجل التفاسیر وأعظمها» آن را ستوده است. [۲۱] «نووی» نیز در «تهذیب» می‌نویسد: «هیچ کس

مانند این جریر در تفسیر، تصنیفی نپرداخته است.» [۲۲]

ز - تاریخ‌نگاری طبری

شاید بتوان گفت که غلبه جنبه‌های اعتقادی و انسانی و نیز علم‌دوستی، محرک طبری در تدوین تاریخ عمومی او بوده است. او در کتاب تاریخ خود که به اختلاف «تاریخ الرسل و الملوك» [۲۳] و «تاریخ الأمم و الملوك» [۲۴] و عنوان «تاریخ الکبیر» را یافته و سرشار از ملاحظات فقهانه است. پیوسته بر آن سراسر تا از شرع، دفاع کند و با بدعت و ضلالت به نبرد پردازد. از این رو از واقعات و مطالبی که چهره روزگار مورد بررسی و درخور یادداشت او را - زشت و آجیاناً سیاه می‌سازد - با عفاف سخن و احتیاط تمام، صرف نظر می‌کند و از آنها با خاموشی و سکوت می‌گذرد. مقایسه اجمالی مطالب تاریخ طبری با دنباله «عرب بن سعد قرطبی» - بر تاریخ طبری - که اخبار عباسیان را تا سال سیصد و بیستم و کشته شدن مقتدر و خلافت القاهر - امتداد بخشیده و بسی بی‌پرده و آشکارتر سخن رانده است - صحت حکم فوق را تأیید می‌کند.

روش طبری در نگارش تاریخ، افعال شیوه محدثان است. یعنی سند هر واقعه‌ای را می‌گوید تا به تسلسل به صاحب اصلی برسد. در اغلب موارد از اظهار نظر شخصی خودداری می‌ورزد. و هر گاه مطالبی را از کتابی اقتباس کرده، نام کتاب را بصراحت می‌آورد و یا مطلب را به مؤلفان پیش از خود نسبت می‌دهد. هر چند با این کار راه را بر نقادان، باز و مجال را بر خرده‌گران فراهم می‌سازد اما نباید از بساد بسرد که در عرف مورخان آن ایام - نقد رویدادها مطرح نبوده و چنین کاری برای مورخ از اولویت و اهمیت امروزین برخوردار نبوده است. طبری در مقدمه کتاب خود، می‌نویسد:



اعتماد من در آنچه ذکر نموده، به رشته تحریر درآورده‌ام. اخبار یا روایاتی است که به روایان آن نسبت می‌دهم و جز در برخی از موارد - از تطبیق آن با حجاج عقلی و پژوهش‌های شخصی خودداری ورزیده‌ام. زیرا احاطه بر احوال گذشتگان و با اخبار معاصران، جز از طریق نقل روایت مقدور نبوده و نیست و امکان تحقیق آنها به نیروی خرد و سلک استنباط میسر نیست. [۲۵]

در خور تذکار است که رعایت اصل امانت و دقت نام در ضبط و نقل مطالب، به طبری منحصر نیست. بل که شیوه مختار و سنت معتاد اغلب مورخان و محققان قدیم بوده است که نهایت اهمیت را برای صحت ضبط و دقت روایت قابل بوده‌اند. «ابن خلکان» در کتاب ترجمت و معروف «وفیات الأعیان» ذیل بیان احوال «ابن دهقان نحوی بغدادی» آورده است که سماعی در ترجمه احوال ابن دهقان - نحوی معروف می‌نویسد:

از «ابن عساکر» دمشقی شنیدم که خود از «ابن دهقان» شنیده است که وی در عالم خواب، خطاب به دوستی که به او (ابن دهقان) بدفکار بوده و از پرداخت بدهی، تن می‌زده است، گفته است:

أَيُّهَا الْمَاطِلُ دَيْنِي
أَسْلِيهِ وَ تَمَاطِلْ؟
عَلَى النَّفْسِ قَبَاسِي
قَاتِعِ مَنَكَ بِمَاطِلِ

ای که در پرداخت بدهی، ماطله (امروز و فردا کردن و بتأخیر افکندن) می‌کنی، آیا داری و نمی‌دهی و به دفع الوقت می‌گذرانی؟ مرا به «دروغی که حالی دلی خوش کند» - خوش ساز زیرا من به وعده دروغ هم - خرسندم. «سماعی» گفته است: خوانستم شعر را ثبت کنم. یا خود گفتم بهتر است از خود «ابن دهقان» بپرسم و بدون واسطه به ضبط شعر بپردازم داستان را برای ابن دهقان نقل کرده، از او پرسیدم: شما این شعر را در خواب سروده‌اید؟

گفت: بادم نیست. اما هم «ابن عساکر» نسخه است و هم شما متوق هستید. خواهش می‌کنم شعر را باز گوید تا آن را بنویسم. چون گفتم، آن را یادداشت کرد و در برابر آن چنین نوشت: «أخبرني السمعاني عن ابن عساکر عتي» «ابن خلکان» پس از نقل این داستان، از احتیاط در نقل و روایت، ابراز شگفتی می‌کند و می‌افزاید: «ابن دهقان به دو واسطه از خودش نقل کرد و هَذَا غَرِيبٌ فِي الرِّوَايَةِ» [۲۶]

تاریخ طبری، گنجینه‌ای سرشار از آداب و رسوم اقوام و ملل نیز هست و از لحاظ بررسی اوضاع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در عهد اسلامی - از منابع مهم و شایان مطالعه علاقه‌مندان به مسایل تحقیقی می‌تواند باشد. برای مثال اشاراتی را که وی به چگونگی اخذ مالیات در دولت اسلامی دارد و آن را با سال مالیاتی بر اساسی گاه شماری و مبنای تقویم ایرانی - مقایسه می‌کند، می‌توان نام برد که می‌نویسد:

«فرمانروایان عرب، به پیروی از ایرانیان - نوروز را مبدأ خراج قرار دادند. با این

را به حریران [= او آخر خرداد] پیندازد. تا کیسه‌های عقب افتاده، جبران شده باشد. و در این مورد به همه ولایات، بخشنامه فرستاد با قتل متوکل، برنامه مذکور انجام نیافت، تا آن که معتضد به خلافت نشست و مانند متوکل، مسأله را مورد توجه قرار داد. اما نوروز را به یازده حریران انداخت. و اساس کار محاسبه مالیات را بر ماه‌های رومی قرار داد که کیسه روی ماه باشد و نه به شیوه ایرانیان در سال، در مجموع در یکصد و بیست سال، یک ماه کسر می‌شد. و بدین گونه سال قمری به مناسبت‌های مذهبی و سال شمسی به ضرورت مالیاتی در کنار هم و با هم باقی ماند. و اختلاف و آشفتگی‌هایی در حساب‌های دولتی پدید آورد. چنان که مالیات گردآوری شده در اوایل یک سال، اسماً جزو سال قبل محسوب می‌شد، چون نمی‌دانستند فی‌المتل سال قمری را سیزده ماه محسوب دارند و به اندازه تفاوت سال قمری و شمسی، مبلغ دریافتی نقصان می‌یافت و لذا ما به تفاوت سالی ده یا یازده روز را نگه می‌داشتند تا یک سال کامل شود و به حساب آورند و هر

● برخلاف بسیاری از دیگر اقوام و ملل که در عنصر قومیت عربی مستهلک گردیدند، ملت ایران، پیروی از آیین اسلام را با محفوظ داشتن آداب و رسوم ایرانی همراه ساخت.

تفاوت که ایرانیان قدیم هر چهار سال - بکیار - یک روز را کیسه می‌کردند. اما بعد از اسلام، این رسم بر افتاد و نتیجه آن شد که پس از مدتی، وقت مالیات‌گیری به فصلی افتاد که هنوز محصول نرسیده بود تا آن که متوکل، روزی موقع گشت و شکار در صحرا، کنشی نارس و دور نشده دید. و چون دستور شروع مالیات‌گیری داده بود، پرسید مردم [نادر دیده] از کجا خراج می‌دهند؟ پاسخ دادند، این رسم ایرانیان بوده که در ایام نوروز - شروع مالیات را اعلام می‌کردند. متوکل تصمیم گرفت نوروز

می و دو سال شمسی برابر با سی و سه سال قمری... تا آن که خلیفه، سال ۲۵۰ مالیاتی را بر ۲۵۱ قمری، منطبق کرد و قرار شد از آن پس، مبنی بر این باشد. [۲۷]

هدف طبری از نگارش تاریخ، عرضه تاریخ جهان [جهانی که در ذهن مردم آن روزگاران پنداشته می‌شده] از آغاز آفرینش تا زمان وی بوده است. از دیدگاه طبری، سیر وقایع و رویدادهای تاریخ جهان از مبدأ معینی آغاز شده و به وقایع زمان حیات او منتهی گردیده است. از منظر او تاریخ در حکم جریان

واحدی است که در آن هر یک از اقوام، نقش ویژه خویش را بازی کرده‌اند و عنایت الهی با ارسال رسل و ایزال کتب و راهنمایی این دو همه مردم را در رودخانه‌ای که نام آن تاریخ است به سوی مقصدی معلوم که روز رستاخیز است - رهسپار می‌سازد. طبری، تاریخ اسلام را از آن رو می‌نویسد که سراسر دنیای متمدن را فرا گرفته - فرهنگ‌های ایران و روم و بیرون ادیان گوناگون از مسیحی و بودایی و زرتشتی و... در برابر آن زانو زده‌اند و پدیده‌ای از آمیزش و اختلاط فرهنگ و تمدن‌های قدیم با مبانی فرهنگ اسلامی به وجود آمده است که ظهور ظرفیت‌ها و قابلیت‌ها و طریقه‌های جدید در ادب و حکمت و سیاست و مملکت‌داری و آداب و معیشت و فرهنگ و عمران و سایر مظاهر پیشتر معنوی و کثیر مادی زندگانی بشری را به همراه داشته، شکر فای اندیشه‌ها و باروری استعدادها و ظهور توانایی‌های امت اسلامی را به ارمغان آورده است.

از مطالعه اطلاعات متنوعی که در تاریخ

بیان سرگذشت خسرو پرویز درباره رفتار او در واپسین ایام زندگانش، می‌نویسد:

«خسرو پرویز، مردم را حقیر می‌شمرد و آنچه را که یک پادشاه خرمند کامیاب، نباید کوچک بشمارد، بی قدر و ناچیز می‌دانست. و کار طغیان و تمرد و عصیان او بر خداوند به جایی رسید که به «زادان فرخ» زندانیان یکی از زندان‌های خود، فرمان داد تمامی افرادی را که در بند هستند، به قتل برساند. چون شمرند، معلوم گردید که تعدادشان به سی و شش هزار تن می‌رسید. ولی «زادان فرخ» در اجرای این امر شتاب ننمود و برای هر یک از آن‌ها عذر و مجوزی بیان داشت.

بازی خسرو پرویز، دشمنی و خصومت مردم کشور را بدون سبب و موجب معقولی علیه خود برانگیخت. و یکی از عواملی که باعث یزاری خلق از وی گشت این بود که افراد را به دینه عقارت می‌نگریست و شأن بزرگان ادب را بست می‌نمود.

امر دیگری که باعث تنفر و بدبینی مردم نسبت به او گردید، این بود که «فرخان زاده» مرد

● نام افرادی مانند فارابی، طبری و رازی و ابن سینا و ابوریحان و غزالی و خیام شهرتی جهانی دارند و آرای آنها قبول عام و صبغه احترام همگانی یافته است.

طبری فراهم آمده است و نشانه دقت نظر و احاطه خاص نویسنده آن در بیان ساین است، علاوه بر بیان وقایع تاریخ جهان - به سرگذشت اقوام و ملت‌ها از آغاز تا عصر نویسنده اشاره کرده و طی آن به تاریخ اجتماعی، آداب و رسوم، نهضت‌های مذهبی و سیاسی و اوضاع ادبی و علمی اقوام گذشته، طرداً للباب و به صورت دلالت بالاعلامه پرداخته است.

از نظر طبری، تاریخ، درسی عبرت و دبستان انواع معرفت است. برای مثال پس از

فروماه‌ای را که فرزند «سمی» بود، بر آنان مسلط کرد. موجب دیگر این بود که بی‌محابا فرمان به قتل زندانیان صادر می‌نمود.

کار زشت دیگرش این بود که به کشتن گروهی که از طرف هر کل - امپراتور روم - سری وی آمده بودند، تصمیم گرفت. «[۲۸] بادآور می‌نویسم که مسلمانان وقتی «تاریخی» اندیشیدند که در جنگ و ستیز - بر اقوام مجاور - به صلح با به زینهار - غلبه کردند و مانند هر فاتحی، آن پیروزی را نتیجه سخی و کوشش خود و یا به عبارتی حاصل

اراده و اختیار خود دانستند. و از این رهگذر به اندیشه تدوین تاریخ خود افتادند. طبری نیز از این قاعده برکنار نیست و تاریخ ایران، جزئی از سیر وقایع و رویدادهای تاریخ عمومی جهان بشمار می‌رود. و پیدا است که در تدوین و نگارش این فصل از تاریخ خود - از اساطیر پیش از اسلام و روایات ایرانی و خدای نامه‌های فراهم آمده در دوره ساسانی بهره‌مند گردیده است. اما تاریخ دوره اسلامی از منظر طبری، تاریخ حکومت اسلامی است. و از این رو رویدادها و وقایع تاریخی را به ترتیب سال‌های هجری بیان داشته و بخش عمده مباحث آن را به شرح زندگانی پیامبر اسلام (ص) و تاریخ خلفای راشدین و بنی‌امیه و بنی‌عباس پرداخته و رویدادهای دوران عباسیان را تا سال سیصدودو شرح داده و وعده نموده است که هرگاه از دیوان قضا، خط‌آمانی باید - وقایع سال‌های بعد را نیز بر آن بیفزاید اما قراین چنین می‌نماید که کارشکنی حناپله (بیروان ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل مروزی، در گذشته در ۲۴۱ هـ. و صاحب کتاب معروف مسند که حاوی افزون بر چهل هزار حدیث است.) و تخصب جاهلان آن‌ها در التزام طبری به خاتمه‌نیشی - به قول مرحوم ابوالقاسم پاینده - نویسنده توانا و مترجم چیره‌دست تاریخ طبری - اشتر راهوار طبع صبور این مرد پرکار چنان خفته که هرگز هوای استمرار تلاش نکرده و تا سال سیصدوده که زنده بوده است - چیزی بر منن نیفزوده است. [۲۹]

یادداشت‌ها و برگزیده منابع

الف: یادداشت‌ها

- ۱ - [ت] بُعِثْتُ بِالْحَبِیْثَةِ السَّمْعَةِ / مفاصل الحسنة ص ۱۰۹ شماره ۲۱۴ - زهرالآداب ج ۱ ص ۱۷۵
- ۲ - غزالی، احیاء علوم الدین ج ۳ ص ۲۸ و

۱۶۷: سلاح الشيطان الهوى والشهوات
و ذلك كتاب للعالمين و «فسى
تفسير الاستعاذة» در مجله فرهنگ شماره
۲ و ۳ صص ۲۹۳ - ۳۰۶ - از راقم این
سطور.

۳ - «شرح بر مقامات اربعین» یا «بایاتی سیر و
سلوک عرفانی» صص ۲۴۹، ۲۵۰ - از
انتشارات دانشگاه تهران.

۴ - این خلکان، و نبات الاعیان ج ۳ ص ۳۳۲
شماره ۵۴۲.

۵ - شهاب الدین یاقوت بن عبدالله الحموی
الرومی البغدادی، - معجم الادباء، لازم
به یادآوری است که «ابوبکر بن کامل و
«عبدالعزیز بن محمد الطبری» فرزندان
طبری - هر کدام کتابی مفرد و مستقل
در احوال طبری نوشته اند و اکثر مطالب
یاقوت در احوال محمد بن جریر از آثار
آن دو برگرفته شده است.

۶ - شرح بر مقامات اربعین صص یازده تا
نوزده مقدمه.

۷ - ارشاد الارب الی معرفة الادیب (۱۸ -

۲۰ - ۹۴) طبع فرید رفاعی، تاریخ بغداد
(۱۶۲:۲ - ۱۶۸) مطبعة السعادة
بالقاهرة، والطبری المفسر، وهو البحث
الذی قدمه للدكتور السيد احمد خليل
إلى جامعة القاهرة للحصول على درجة
الدكتوراه فى الآداب سنة ۱۹۵۳م.

۸ - ابوالعباس احمد بن يحيى (۲۰۰ - ۲۹۱
هـ ق) نحوی و لغوی عرب که بیشتر عمر
را در بغداد گذراند. از شانزده سالگی به
تحصیل زبان عربی پرداخت و به مقامی
شامخ رسید و پیشوای کوفین در نحو و
لغت گردید. مدت سیزده سال - سمت
تعلیم به پسر محمد بن عبدالله ابن طاهر
حاکم بغداد را بر عهده داشت. این
الانباری، از شاگردان او بود. از آثارش
کتاب الفصیح، قواعد الشعر است.

۹ - از جمله می نویسد: علی رغم مرکوب

شدیدی که متوکل علیه شیعیان اعمال
کرد می بینم که بسیار نیرومند بودند.
چنان که معتضد خلفه به سال ۲۸۴ هـ
تصمیم گرفت که دستور دهد معاویه را
بر منبرها لمن کنند. و در این باب
فرمانی نوشت که متش باقی است.
وزیر او را از بلوای عام بیم داد. معتضد
گفت: شمشیر در میان من می نهم. وزیر
پاسخ داد: آنگاه با این طالیان چه
خواهی کرد که از هر سو خروج می کنند
و مردم به سبب دوستی خاندان پیغمبر
خواهواشان هستند؟ این فرمان تو،
ستایش و پذیرشی از ایشان خواهد بود
و چون خلق بشنوند، بیشتر طرفدارشان
خواهند کرد. (طبری ۲۱۶۴/۳ -
۲۴۷۸) در فقره ای دیگر می نویسد:
«پس از آن که در سال ۲۲۶ به حکم
متوکل بنای نیر و ساختمان های
مجاورش را بکلی تخریب و تسطیح و
حتی زراعت کرده بودند. (طبری
۱۴۰۷/۳)

پیرو طبری را در سال ۴۱۰ ذکر
کرده است [جانب کالیفورنیا ص
۱۲۶] به نوشته کندی، یکی از
مؤلفات قاضی خصیبی [متوناً
۱۳۲۷] کتابی در رد طبری بوده
است. (ملحق القضاة، کندی، ص
۵۷۷) همچنین نگاه شود به طبقات
سبکی ۱۳۹/۲ به بعد.

۱۳ - ارشاد الارب الی معرفة الادیب
(۴۴:۱۸).

۱۴ - بستان العارفين ص ۷۴ - ۵.
۱۵ - سیوطی، الزهر ۲۰۴/۲:

Gold Zäher SWA, Bd. 72. 5. 630.

۱۶ - شعبی، ابوعمر و عامر بن شراحیل شعبی
از اهل کوفه و از بزرگان تابعان و
فقهای آنان بود. وی از یکصد و پنجاه تن
از اصحاب حضرت رسول (ص)
روایت کرده است. وی به سال ۲۰ هـ
ق. و به روایتی به سال ۳۱ هـ ق. به دنیا
آمد و به سال ۱۰۹ یا ۱۰۵ یا ۱۰۴ هـ
درگذشت.

● در خور تذکار است که هر چند عاملان و حاملان
فرهنگ اخیر، ایرانی هستند، اما عناصر بنیادی و
اصیل این فرهنگ، عربی، یونانی و هندی است و علی
مُرور الدهور استیلای فرهنگ عربی - آرام آرام با
سیطره نظامی، سیاسی ترکان آسیای مرکزی همراه
می گردد.

۱۷ - اسماعیل بن عبدالرحمان ابن ابی
ذؤیب السدی الأعور - پدرش
عبدالرحمان از کبار و عظامای کوفه
بشمار می رفته است. بدان جهت که
سدی در سده مسجد کوفه نشست،
روی بنیها و سرافکنندگی های زنان
می فروخت، چنین لقب یافته است.
وی به سال ۱۲۷ هـ ق. درگذشته
است. [معجم الادباء ج ۷ ص ۱۳ -
۱۶].

۱۰ - معجم الأدبا ۲۳۶/۶.

۱۱ - المنتظم، حوادث سال ۳۱۰ (به نقل از
ثابت بن سنان) - ابن اثیر ۵۸۸ (به نقل
از ابن مسکویه)؛

Wüstenfeld, AGGW 37, Nr. 80.

اختلاف الفقهاء تألیف محمد بن جریر
طبری، چاپ Kern مصر ۱۳۲۰ ص
۱۴.

۱۲ - Wüstenfeld, AGGW, 37, Nr. 80.

ابوالحسن، وفات یکی از فقهایی

گفتاری در باب

هنر

■ عبدالحسین فرزاد

درآمد

سلسله مقالاتی که از این شماره آغاز می‌شود در سهایی است در باب نقد ادبی؛ امیدواریم این کوششها بتواند سوچهای آشنایی همکاران ما را با دنیای اندیشه‌های نو فراهم آورد.

رشد ادب فارسی

انسان به عنوان «وجودی خودآگاه» همواره میان خودش و پدیده‌ای عام و نامشخص احساس تناقض می‌کند و می‌کوشد که این تناقض را به نفع خودش از میان بردارد. این پدیده عام و نامشخص، طبیعت است. هربرت رید می‌گوید: هنر، برگردان انسانی یا فردی آن انتزاع غیر انسانی، طبیعت، است. پیوند هنر با طبیعت در همه اعصار تاریخ بشری ثابت و برقرار است. «عادی‌ترین شیء مثلاً یک درخت را در نظر بگیرید و سپس بازنمایی آن را در نقاشیهای چینی متعلق به دوره سلسله سونگ، در سوزا یک‌های بیزانسی، در نقاشیهای شیشه‌ای گوتیک، در تابلویی از گیزاردو، یا کورو و در تابلویی از سزان مقایسه کنید. اگر این پنج درخت را کنار هم بگذارید، میانشان وجه مشترکی نخواهید دید، مگر ریشه در زمین و شاخه در هوا. در حقیقت این وجه مشترک همان پیوند ظریفی است که اثری هنری را به اصل طبیعت پیوند می‌دهد و آنرا از عبث بودن دور می‌سازد. درخت به هر حال درخت است و ویژگی آن ریشه در خاک و شاخه در آسمان داشتن است. این درخت در روزگار من به اسکلتی فولادین و بسه‌هیت مانده است که دود پرتداوم صنعت‌زدگی قرن آنرا این گونه قیراندود کرده است. در حالیکه همین درخت در روزگار سده‌ی چیز دیگری است:

درخت غنچه بزاورد و بلبلان مستند جهان جوان شدو یاران به عیش بنشستند (۲۲۶/۱)

من می‌کوشم تا این نکته را مورد توجه قرار دهم که: در هر حال هنرمند از طبیعت تقلید



حسین مجتبی - ایران

● اصولاً جنبش مدرنیسم در هنر امروز که از نخستین سالهای قرن بیستم شکل گرفته، جنبشی انقلابی بوده است.

● هنر آن است که سعی دارد هویت حقیقی انسان را به او نشان دهد نه هویت رسمی و قراردادی را که در محدوده زبان شکل گرفته است.

می‌کند، حتی اگر این تقلید از طبیعت منالّی باشد که هنرمند در ذهن خود در جستجوی آن است. زیرا آن طبیعت منالّی و ذهنی هنرمند هم در همین طبیعت عام قرار دارد. ارسطو برای پیدایش شعر دو علت را اصل می‌داند،^۱ او می‌گوید: وجود شعر دو علت طبیعی دارد، یکی غریزه تقلید است که در انسان از همان کودکی به قوت وجود دارد و باعث یادگیری او می‌گردد و آنچه سایه امتیاز انسان از سایر حیوانات است این است که انسان بیشتر از جانوران تقلید می‌کند و علت دوم وزن و ریتم است.

بنابر این کلمه حکایت، که به سرگذشت و چیزی شبیه به آن اطلاق می‌شود و خود به معنی تقلید است، از همین مسأله ناشی شده است. می‌توان مسأله تقلید را به گونه‌ای از آن حالت تقلید صرف بیرون آورد و چنین گفت که هنر با تقلید از طبیعت آغاز شده و با بازسازی و آفرینش دیگر گونه آن در ذهن هنرمند پایان می‌یابد. در حقیقت هنر تقلیدی است از طبیعت که به بنیاد طبیعی و الاثر می‌انجامد.

برای ایجاد هر اثر هنری نخست باید به جهان بیرون نگریده شود و از همین نحوه نگرستن و جای نگرستن است که دریافت‌ها و آفرینش‌های هنری متفاوت می‌شود.

«اثر هنری را به پنجره‌ای تشبیه کرده‌اند که به روی دنیا باز می‌شود، ولی یک پنجره یا قادر است تمامی توجه ما را به خود جلب کند یا ابدأ قادر نیست. می‌گویند انسان می‌تواند بدون کوچکترین توجه به کیفیت ساخت یا رنگ شیشه پنجره به چشم‌اندازی بیندیشد که در فراسوی آن می‌بیند. یا چنین مقایسه‌ای می‌توان یک اثر هنری را وسیله‌ای برای تجربه کردن واقعیت دانست.»^۲

من عبور از این پنجره‌ها را نوعی نفوذ در طبیعت می‌دانم و اینکه، در هنر هیچ حرکتی در

هیچ جهتی انجام نمی‌شود؛ بلکه نوعی فرو رفتن صورت می‌گیرد. به بیان دیگر هنرمند در دل طبیعت و مسایل آن به غواصی می‌پردازد و در رگ زویی آن فرو می‌رود تا علت تناقض خود را با آن ریشه‌یابی کند. برای این کار تا آنجا پیش می‌رود که به سنگ، درخت، آب و هر چیز دیگری که بخواهد تبدیل می‌شود.

هنر، کارش شناخت جهان است. پیش از آنکه تجربیات علمی صرف بتواند

ناشناخته‌هایی را که اکنون از جهان خویش می‌شناسیم، دریابد، انسان به یاری تخیل در هنر خویش آنها را تا حدی شناخته است. البته شناخت هنری بیشتر به نوعی جاودگری و عملی مرتاضانه شبیه است که ممکن است انسان تک ساحنی از آن برمد. اما تردیدی نیست که بیشتر تخیلات و رؤیاهای حکایات ستیاب بحری و داستانهای فانتزی ژول ورن اکنون به وقوع پیوسته است.

به بیان دیگر هنر با در دست داشتن تکنیک تخیل، برای علم، خط‌مشی تعیین می‌کند تا او در آینده خواسته‌ها و آرزوهای هنر را عملی سازد.

هنگامی که هنر به دیوار ممنوع نداشتن می‌رسد، ماوراء دیوار را خودش می‌سازد و همانگونه که می‌خواهد به شناخت آن دست می‌یابد. در حالیکه علم در پای دیوار ممنوع

می‌نشیند تا روزی بتواند از آن بالا برود یا روزی در آن حفر کند.

بنابر این شناخت هنری پیش از شناخت علمی، از درون اشیا و حوادث می‌گذرد و به طریقه خاص خودش آنرا تحلیل می‌کند و ارزش گذاری می‌نماید. افسانه‌های گونه‌گونی که در همه ملل و همه ادواز جان می‌گیرد، نشانه گوشش ذهنی بشر برای دستیابی به نوعی شناخت از خویش و جهان است. جهانی که

● برای ایجاد هر اثر هنری نخست باید به جهان بیرون نگریده شود و از همین نحوه نگرستن است که دریافت‌ها و آفرینش‌های هنری، متفاوت می‌شود.

● هنر بدین سبب بوجود آمد که بشر برای رهایی از گنگی در تقلا بود و می‌خواست هر چه سریعتر خود را از خفقان زبان برهاند.

در عین شمول و فراگیری، از انسان بسیار دور و بیگانه می‌نماید.

به سخره گرفتن خرافات انسان ابتدایی بسیار نادرست است. البته چون بشر، تازه معاینه قوانین طبیعت و ساختن دنیای آگاهانه‌ای از علائم اجتماعی کلمات و مفاهیم و قراردادهای آغاز کرده بود، به نتایج نادرست بسیاری رسید، او به وسیله تمثیل همراه شد، با وجود این او بر این بود تا حوادث جهان پیش از خود را از سوی خود اعتبار بخشد، از همین جا بود که برای داستان خلقیت خود و جهان دست به اسطوره‌سازی زد. به بیان دیگر انسان پارديگر جهان را آفرید. او با آفرینش هنر راهی درست برای افزایش قدرت و پرمایه کردن زندگی خود یافت. زیرا هنر ابزاری جاودایی بود که در چیرگی انسان بر طبیعت به او کمک شایانی کرد.^۳

* کسلیات سعدی، محمدعلی فروغی، اسیر کبیر، تهران و عدد راست شماره بیت و عدد چپ شماره غزل است.

پیش از هر چیز، انسان برای روند تکاملی خود، نیاز به ابزاری برای ارتباط داشت و بدین‌سان زبان آفریده شد. زبان تا بدان حد که وسیله ارتباط است، وسیله بیان نیست و از اینجاست که هنر به عنوان بیان زبان به وجود آمد.

هنر بدین سبب به وجود آمد که بشر برای رهایی از گنگی در نقلاً بود و می‌خواست هر چه سریعتر خود را از خفقان زبان برهاند. بدین ترتیب هنر در معنای درستش باید نوعی بیان سور رئالیستی از زندگی باشد.

«سور رئالیسم با تأکید بیشتری بر نفی تناقضهای میان خواب و بیداری، رؤیا و عمل، منطق و دیوانگی، آگاهی و ناخودآگاهی، فرد و اجتماع، ذهنیت و عینیت، اشاره دارد و نیز آزاد ساختن اندیشه را از مکانیسمهای روانی و ممنوعیت اجتماعی مد نظر دارد» این مکانیسمهای روانی و ممنوعیت‌های اجتماعی همان زبان است که محدود به مکان است و راهی به نامتناهی ندارد.

هنر آن است که سعی دارد هویت حقیقی



● لوتی هیس - ایتالیا

انسان را به او نشان دهد نه هویت رسمی و قراردادی را که در محدوده زبان شکل گرفته است. مقصود، عنصری است که با گامهای سریع، فراتر از سن کاذب انسان می‌تازد و در حقیقت در تاریخ سن حقیقی انسان قرار دارد روشن تر اینکه، هنر می‌گوید: انسان همان اندیشه است. آن عنصر پویا که در حسوزة نامتناهی زمان رخ می‌دهد. لذا همان حرکت سریع و بی‌بازگشت زمان را داراست. شاید زبان کدگونه هنر مدرن، نوعی بازگشت به دورانی باشد که بشر اولیه با زبان اشاری، یا زبان بدون واژه با هموعاش ارتباط برقرار می‌کرد، یعنی زمانی که انسان ابتدایی قادر به ادای کلمات نبود و زبانش به این کار عادت نداشت. اما سایر اندامها، به خصوص دست، از عهده این کار برمی‌آمد.

ایلین - بیگال، در داستان تکامل انسان، می‌گوید: «چند سال پیش سرخ‌پوستی از اهالی آمریکای شمالی از قبیله نزرپرسز (Nezperces) به اروپا سفر کرد. او ابتدا به سرخ‌پوستانی که به تیرزین مسلح‌اند شبیه نبود. کفشی از پوست گوزن به پا نداشت و روی کلاهش پر دیده نمی‌شد. مانند ما لباس پوشیده بود و هم به زبان خود و هم به زبان انگلیسی سلیس صحبت می‌کرد ولی گفتنی است که علاوه بر این در زبان، زبان عمومی نیز می‌دانست که از زبانهای بسیار باستان اقوام سرخ‌پوست است. این زبان ساده‌ترین زبان دنیا است. این زبان از لحاظ تلفظ مشکلی پیش نمی‌آورد زیرا با تلفظ سز و کاری ندارد. آری زبانی که سرخ‌پوست مسافر می‌دانست زبانی صوتی نبود بلکه زبان حرکتی بود.» هنر مدرن در تلاش است که به چنین زبانی دست یابد، زیرا می‌داند هر آنچه با لفظ بیان می‌شود آن چیزی که می‌اندیشد نیست. حافظ:

در آنفرون من خسته دل ندانم کیست
که من خموشم و او در فغان و در غوغاست*
(۲۲/۳)

در اینجا زبان، تلفظی، خاموش است. اما زبان حقیقی شاعر همان فریاد درونی است که سکوت نمی‌تواند با آن مطابقت داشته باشد. هنر «حافظ» نمی‌تواند در چارچوب محدود واژگان زبانی بگنجد. به همین جهت است که وی تا توانسته نظم عادی کلمات را به عمد به نفع خود برهم زده است تا خواننده را به حادثه‌ای که در درون او می‌گذرد متوجه سازد و او را دعوت کند که با منطق عمومی زبان و ابزار از پیش پذیرفته هنر ایستاد، به شعر او ننگرد که به پیام شاعر دست نخواهد یافت: چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست سخن‌شناس نه‌ای جان من خطا اینجاست
(۲۲/۱)

چه ساز بود که در پرده می‌زد آن مطرب
که رفت عمر و هنوزم دماغ بر ز هواس
(۲۲/۹)

افزون بر منطق عادی هنر که باید هر اثر هنری با آن نگریسته شود، منطق ضد منطق و مقیاس بیگانگی با عرف است که پایه‌های هنر می‌تازد: همان نرازی که به گونه‌های متفاوت هنر «حافظ» «الیوت»، «فاسکتر»، «جیمز جویس» و امثال آن را می‌سنجد. این سنجش تحلیلی که به دست داده می‌شود، صدر صد با منطق ارسطویی بیگانه است. این میزان، بویینی است که به دور آرمیجر هنر می‌گردد و با اشتراک و گردش آرمیجر در آغوش بویین، الکتریسیته نخیل به صورت خودجوش - که نیروی نو، است - به وجود می‌آید زیرا شخصیت‌های ارائه شده در جهان هنر مدرن پویا، شخصیت‌هایی بسیط و قابل انطباق با

* دیران حافظ، محمد قزوینی، قاسم غنی، زوار، تهران (عدد سمت راست شماره بیت و عدد سمت چپ شماره غزل است)



● بوزآرون - هندوستان

- نوبل گردید. هنوز در ادبیات انگلیسی هنرمندی ظهور نکرده است که آراز الیوت و تحت التمعاع قسراو دهد الیوت در ۱۹۶۵ درگذشت.
- ۱۲ - ویلیام فاکلر نویسنده آمریکایی در ۱۸۹۷ زاده شد طرح و توطئه قصه‌های او همیشه پیچیده و مقشوش به نظر می‌رسد اما نوعی نظم بر بی نظمی است به ویژه اثر مشهور او خشم و هیاهو شغزیه درون سخن مردی سی ساله است که در چهار پنج سالگی عقلی مانده است و داستان از زبان این دیوانه بیان می‌شود و هیچ نظم عادی ندارد این اثر را زان پل مارتر سنوه استن فاکلر در ۱۹۲۹ جایزه ادبی نوبل را دریافت کرد.
- ۱۳ - جیمز جویس نویسنده ایرلندی (۱۹۲۱ - ۱۸۸۲)، صادق هدایت ادبیات جهان را به قبل از جویس و بعد از او تقسیم کرده است جیمز جویس حرفش این است که آینده به گونه‌ای بی انتها گفته و تکرار می‌کند اثر معروفش اولیس نام دارد که مشهورترین کتاب در مکتب سوررئالیسم است.
- ۱۴ - یان کاردون - رابین وود آنتونیونی، مترجم فریبون متری مقدم نشر وزارت فرهنگ و هنر.
- ۱۵ - میکاسو، یابلو (۱۹۸۵ - ۱۸۸۱) نقاش معاصر اسپانیایی مقیم فرانسه وی بیانگذار سبک کو بیسم در نقاشی بود.
- ۱۶ - استراوینسکی (ایگور فیدروویچ (تشنولد ۱۸۸۲) موسیقی‌دان روسی نماینده عمده نهضت سمونورسم در موسیقی، از کارهای او است: باله پسر ترفه آتش - اسرائی هزار داستان و سمفونی مزاسر.
- ۱۷ - هربرت ریدن فلسفه هنر معاصر، ترجمه محمده نسفی فرامرزی نشر نگاه، ۱۳۶۲ ص ۵۹.

نخستین سالهای قرن بیستم شکل گرفته، جنبشی انقلابی بوده است، «جیمز جویس»، «پیکاسو» و «استراوینسکی» که خود بخشی ازین جنبش هستند، خود را به آینده و دنیای ناشناخته‌ها افکنده‌اند. آنان نمی‌دانستند چه چیزی پیدا خواهند کرد و برای پیدا کردن راهی به سوی کار اصیل و نجیب هنری بر مدرک عینی حواسشان تکیه می‌کردند، یعنی از سطحی‌ترین امور، راهی به بی‌نهایت هنری می‌گشودند.

بی‌نوشته‌ها:

- ۱ - گوتها یا بریرها، یکی از اقوام قدیم ژرمنی که در شمال دریای سیاه و سواحل دریای بالئیک می‌زیستند گوتها، با روس‌ها و یونانیها مدتها در جنگ بودند و پیکار آتن را ویران کردند سرانجام امپراطوری گوتها که در اطراف رود دانوب منقرض بود با حمله هونها در (۴۷۵ م) نابود شد. هنر گوتیک منسوب به همین قوم است که در دورهٔ رنسانس توسط اومانینتها برای تعبیر هنر روم در قرون وسطی ابداع شد.
- ۲ - گینز بارو، نلس (۱۷۸۸-۱۷۲۸) مورخ و تاریخ‌نویس و یکی از بزرگترین نقاشان انگلیسی است. استاد وی در به کار برن رنگها و کیفیت روشن و زنده تابلوهایش در میان نقاشان انگلیسی کم نظیر است.
- ۳ - کمال کورو (درگذشته ۱۸۷۵): نقاش فرانسوی، در آثار او نمایانگرمکتب رومانئیک و واقعگرایی به خوبی آشکار است.
- ۴ - پل سزان (۱۹۰۶ - ۱۸۳۹ م): نقاش فرانسوی مدتها طرفدار امپرسیویسم بود و با (ژورژ اودون) دوستی داشت اما بعدها یکی از پیشوایان نهضت جدید نقاشی شد.
- ۵ - هربرت ریدن فلسفه هنر معاصر، ترجمه محمده نسفی فرامرزی نشر نگاه ۱۳۶۲، ص ۹۹.
- ۶ - ارسطو: هنر شاعری (بوطیقا)، ترجمه فتح‌الله مجتبیان، نشر اندیشه ۱۳۳۷، ص ۵۵.
- ۷ - فیروز شیروانلو (ترجم و ویرایشگر): گستره و محدودهٔ جامعه‌شناسی هنر و ادبیات، انتشارات توس ۱۳۵۵، ص ۱۶.
- ۸ - ارنست فیشر: ضرورت هنر، ترجمه فیروز شیروانلو، انتشارات توس ۱۳۵۸، ص ۵۰ - ۵۱.

- 9 - Franklin Rosenom:
Andre Breton and first principles of surrealism.
Plato press 1978, London, page 1.
- ۱۰ - ایلین سگال: چگونه انسان تحول شده داستان تکامل انسان به ترجمه آفر آریان پور، امیر کبیر، ج اول ص ۱۱۵ و ۱۱۶.
 - ۱۱ - نوامین استرنز الیوت شاعر معاصر بلند آوازه انگلیسی در ۱۸۸۸ در شهر سنت لوئیز آمریکا زاده شد اما به انگلستان رفته الیوت به جهت سرودن منظومه سوزمین می‌حاصل برندهٔ جایزه ادبی وایبال در ۱۹۲۸ برندهٔ جایزهٔ

طبیعت نیستند بلکه موجوداتی مستقل و پیچیده‌اند که هیچ گونه تصویری نمی‌توان از آنان به دست داد، زیرا حافظه هنر ایستا چیزی از آن به خاطر ندارد.
آفرینش هنری نوعی سطح عارفانه است که در پی تزویج هنرمند با مسن درونش رخ می‌نماید. در این سفر دراز و پرمخاطره، چه بسا سالکانی که با نخستین الهامات چنان خودزده شده‌اند که از سیران باز مانده‌اند، حافظه صوفی سرخوش ازین دست که کج کرد کلاه به، دو جام دگر آشفته شود دستارش (۲۷۷/۸)

هنرمند هنگامی قادر خواهد بود کارنامهٔ هنری لوانه دهد و جهان و اجتماع پیرامونش را در میان طیف هنری خود قسراو دهد که حسایش را با خودش تویه کرده باشد یا لااقل تضادها و تلق‌های درونی‌اش را بشناسد و بداند که این صحنه‌ها تنها منحصر به خود او نیست و ویژهٔ انسانست. او نباید از سطحی بودن مسائل بیم داشته باشد و تصور کند که انتخاب سطحی‌ترین جنبه‌های محیط زیست به کار هنری او لطمه می‌زند. زیرا بسیار امکان دارد که آشکارترین و سطحی‌ترین جنبه‌های جامعه، از مهمترین جنبه‌های آن باشد.

هنگامی که در ۱۹۶۶ آنتونیونی، فیلم مشهور آگراندیسمان^{۱۳} را از داستان کوتاهی نوشتهٔ جولیو گرتازارو ساخت، مستفیدین انگلیسی او را سخت به باد انتقاد گرفتند که چرا او تنها آشکارترین و سطحی‌ترین جنبه‌های محیط انگلیس را تصویر کرده است. اعتراض ناوارد بود، زیرا درست است که می‌توان ثابت کرد که دنیای آگراندیسمان آفریدهٔ تخیل است اما بی‌شک هنرمندی که هدفش نشان دادن مسیر پیشرفت تمدن است به ناچار و ضمیمه‌هایی عادی را که احتمالاً بیان‌کنندهٔ گرایشهای پیش‌رونده هستند، بایستی نشان دهد.

اصولاً جنبش مدرنیسم در هنر امروز که از

قصه غصه ما

□ افسوس، دریغ که هنوز هم در مدرسه‌ها به هر کس می‌خواهند اضافه کار بدهند - حتی اگر کمترین صلاحیت هم نداشته باشند - به او درس «فارسی» و «انشاء» می‌دهند و برآند که «فارسی و انشاء» که چیز مهمی نیست!

□ در دانشگاهها درس فارسی عمومی را بی توجه بدین حقیقت که چه مایه می‌تواند «سازنده» یا «مخرب» باشد، به چیزی نمی‌گیرند و بسا که تدریس آن را به معلمانی وامی‌گذارند که کمترین آگاهی و علاقه در آنها نیست.

□ نمی‌دانم چرا اظهار نظر در هر زمینه‌ای به آگاهی و تخصص نیاز دارد جز در باب ادب و فرهنگ ایران؛ ایران مظلوم! و هر کس تنها به حکم آنکه زبان مادریش، فارسی است بدون داشتن کمترین صلاحیت و با حداقل آگاهی - آنها اگر وجود داشته باشند - به خود حق اظهار نظرهای قطعی در این زمینه می‌دهند!

□ دکتر اصغر دادبه



سالی که گذشت سال آندوه و درد و دریغ بود. سالی بود که داس اجل کشتزار حیات بزرگ مردانی را دروید که هر یک بنای عظیم فرهنگ و ادب ایران زمین را ستونی استوار بودند و گنج گران و گرانسنگ فرهنگ و ادب پارسی را پاسداری غیرمتد^۲. آنان معلمانی با شرف و عاشق نیز بودند که نوگویی بسلائی معلمی را - که چون بلای عشق دلپذیر است - به گاه پلی^۳ گفتن به جان خریدند و آنرا چون امانت عشق صادقانه پاس می داشتند و گرامی می شمردند. اینان که در کار معلمی عاشقانی بودند که چون دیگر معلمان غیرمتد این سرزو بوم وفا می کردند و ملامت‌ها - که لازمه معلمی است - می کشیدند و خوش بودند و رنجیدن را در طریقت خود کفر می دانستند در عرصه^۴ پر فراز و نشیب و خطر خیز تحقیق نیز چون مجنونی که در جستجوی لیلای خویش است. مشتاقانه کوه دشواری‌های تحقیق را غرهاد صفت می کنند تا نتایج شیرین تحقیقاتشان کام دوستدایان فرهنگ و ادب را شیرین کنند و خسرو ادب و فرهنگ ایران زمین را هر چه بیشتر غنرت و غنا و استغنا بخشند...

در این اندیشه‌ها بوم و به فرهنگ ایران و به ادب پارسی می اندیشیدم و ناباورانه به مرگ این بزرگان و بزرگواران که عمری را وقف فرهنگ و ادب ایران کردند و بیت مسعود سعد را زمزمه می کردم که:
گوشیم اول که این خیر بشود
به روانت که استوار ندانست^۵
و می دیدم که این احساس و این حالت، احساس و حالت همیشگی ماست یعنی که این احساس و این حالت در همه ماست که نمی خواهیم مرگ کسانی را که زندگی و هستیشان یا فرهنگ و ادب ایران زمین پیوندی ناگسستی بافته است، بساور کنیم و چون گوشمان خیر مرگ جانگزان را می شنود اندوهی گران بردل و بر جانمان می نشیند و غمی - که چگونگی آن به وصف در نمی گنجد

- سرامر و جودمان را فراموشی گیرد و بسر زبانمان می رود که:

ما تم روزگار داشته‌ام
که دگر چون نوروزگار ندانست^۶
چرا! مگر نه این است که مرگ حق است و واقعیتی است که از آن گریز و گریزی نیست! مگر این امر بدیهی را نمی دانیم که هیچ کس عمر جاودان ندارد و زندگی هر کس دیر یا زود به پایان می رسد! راستی را سبب اینهمه آندوه و ناباوری چیست؟ آیا اینهمه آندوه تنها تأسفی است به بار آمده از قدرناشناسی‌های ما از زندگان و تلاشی است در راه تقدیر مردگان؟ همین و همین!

داستان قدرناشناسی‌های ما از زندگان و سرگذشت بزرگان این مرز و بوم که:
چو حلاج زی دار افراخته
بپایند و میرند نشناخته
و آنگاه:

چو زیشان تهی گت کاشانه‌شان
بیبجد در آفاق افسانه‌شان^۷
خود حکایتی دیگر است: حکایتی غم‌انگیز که اینک در مقام و در اندیشه^۸ سر کردن آن نیستیم... اینک سخن از آندوه جانگناه کسانی است که همواره قهردان بزرگان فرهنگ و ادبند و در تمام این بزرگان هم آندوهشان از گونه‌ای دیگر است... بدین معنای می اندیشیدم، و می اندیشیدم که مرگ بزرگان فرهنگ و ادب و دانش در همه جای جهان آندوهی دیگر به دلها می نشاند؛ به دل‌های دوستداران فرهنگ و ادب و دانش که ستاره سوختگان قهردان

یکدیگرند و ما - بحق - احساس می کنیم که آندوهمان در فقدان بزرگان فرهنگ و ادب و دانش این سرزمین حکایتی دیگر دارد! می دانید چرا! گنجی برجاست که گرانی قدرش را همه^۹ آنان که باید بدانند نمی دانند! و در میان آنان که وظیفه^{۱۰} پاسداری از این گنج بی مانند را به عهده گرفته‌اند شمار کسانی که شایسته^{۱۱} این پاسداریند و عاشقانه و آگاهانه به وظیفه^{۱۲} خود عمل می کنند و از این گنج پاس می دارند سخت اندک است و بدین سان شگفت نیست که از پای درآمدن هر یک از این پاسداران آندوهی گران بردل و بر جان درمندان^{۱۳} بنشانند که قدر این گنج را می شناسند و می دانند که پدرانمان در به بار آوردن این گنج چه مایه رنج کشیده‌اند و می دانند که:

وای بر جنگلی که هر گهتس^{۱۴}
شاخه تازه در کنار ندانست
این احساس را، این آندوه گران را، و این درد را به گونه‌هایی در سخن بزرگان ادب معاصر می بینیم... همین اندک بودن و سخت اندک بودن شمار پاسداران آگاه و عاشق گنج فرهنگ و ادب پارسی است که - فی‌النتیجه - موجب می شود تا بهار احساس تنهایی کند و احساس کند که بسازان او همه رفته‌اند، از سر درد بعود که در باغ فرهنگ و ادب لاله‌گذاری نمائند است. احساس کند که نادره در آستانه معدوم شدن است، احساس کند که گنجینه طرازان معانی گنجینه به سازان وانهاده‌اند و احساس کند سخت تنهاست؛ مرغی است گرفتار که در گلشن ویران فرهنگ

□ قریه‌بختگان جهان، ایران را به عنوان کشور فردوسی، خیام، سعدی، مولانا و حافظ می شناسند و اگر قدری از آنان ندانند که ایران کدام کشور است و در کجا واقع است، با گفتن «کشور خیام»، «کشور فردوسی»، «کشور حافظ» و... خواهد دانست و خواهد شناخت...

و ادب تنها به قفس مانده است و چنین ناله سر کند که:

از ملک ادب حکم گذاران همه رفتند
شو بار سفر بستند که یاران همه رفتند
آن گرد ننایند بکه در دامن صحراست
گوید چه نشینی که سواران همه رفتند
داغ است دل لاله و نیلی است سر سرو
کز باغ جهان لاله گذاران همه رفتند
گر نایره معدوم شود هیچ عجب نیست
کز کساخ هنر نایره کاران همه رفتند
افسوس! که افسانه سرایان همه رفتند
انبوه! که انبوه گاران همه رفتند
فریاد! که گنجینه طرازان معانی
گنجینه نهادند به مباران همه رفتند
یک مرغ گرفتار درین گلشن ویران
تنها به قفس ماند و هزاران همه رفتند
خون بار «بهار» از سره دو فرقت یاران
کز پیش تو چون ابر بهاران همه رفتند
آری این است قصه ما! قصه فرهنگ و
ادب ما که مایه سرافرازی ماست و بزرگترین
پشتوانه ما در این جهان پُراستوب و غصه
هجوم به این فرهنگ به گونه‌های مختلف و
محدود بودن پاسداران غیرتند آن!

بر آن نیستم که در این زمان و در این مقام
آن قصه شکوهند را سر کنم؛ قصه شکوهند
فرهنگ ایران زمین را. با به شرح این غصه
جانکاه بپردازم. غصه جانکاه هجوم به این
فرهنگ را، که شرح این قصه و این غصه
مجال دیگر می‌خواهد و زمانی دیگر می‌طلبد
تنها بر آنم تا به کوتاهی و به قصد برانگیختن
توجه دانش‌آموزان و دانشجویان و معلمان ادب
پارسی، که هم وارثان این گنج بی‌مانندند، و هم

پاسداران آینده آن، به مطالبی اشاره کنم که از
دو چیز مایه می‌گیرد و از دو عامل پدید می‌آید:
از عامل «غرض» و از عامل «جهل» و
بیفزایم که نقشه‌هایی که دیری است تا برای
بیگانه کردن ما با فرهنگ اصیلمان کشیده‌اند
همواره به دست دو گروه به مرحله اجرا و عمل
درآمده است: به دست مغرضان مأمور و به
دست جاهلان بفرور!

گروه مغرضان، به حکم وظیفه تنگینی که
دارند غرض می‌ورزند که مأمورند و لابد
مغور! و گروه جاهلان - که نمی‌دانند که
نمی‌دانند و برخی از آنان مست غرور نیز
هستند - هم به حکم آنکه به گفته مولی علی
(ع) مردم دشمن چیزی هستند که نمی‌دانند
«الاناس اعداء ما جهلوا»، و هم به حکم
«بی‌خبری» همسو با مغرضان و در جهت تحقق
اهداف شوم آنان حرکت می‌کنند! بسیار
شنیده‌ایم و می‌شنویم سخنانی از این دست که:
ادبیات به چه درد می‌خورد؟ شعر به چه کار
می‌آید؟ فردوسی و حافظ و سعدی و... کیستند
و چه کار مهمی کرده‌اند؟ و اگر نبودند و
نمی‌کردند چه می‌شد؟ شاهنامه دروغ است!
روزگار بوستان و گلستان به سر آمده و عصر
حافظ و سعدی پایان گرفته است! آنان به کره
ماه می‌روند و ما مشغول وصف روی ماه
معضوقیم! و بسیار سخنان مغرضانه، یا
جاهلانه از این دست... می‌شنویم که برخی
از همکاران دانشمندان در رشته‌های علوم به
اصطلاح اثباتی (تجربی) وقتی می‌خواهند در
برابر دانش‌آموزان و دانشجویان جوانی
بدهند و نشان دهند که از قنایه روشنفکری
عقب نیستند همه گناهان را از کمبود آزمایشگاه

و وسایل آزمایشگاهی گرفته تا کمبود بودجه
تحقیقاتی و... به گردن فردوسی و سعدی و
حافظ می‌اندازند و به تلویح و به تصریح چنین
اظهار نظر می‌کنند که اگر ما سفینه به فضا
نفرستاده‌ایم بدان سبب است که به شاعری
مشغول بوده‌ایم! حال چه ارتباط منطقی و
علمی بین کمبودهای آنان و دست نیافتن به
تکنولوژی هستی و پیشرفت نکردن در علوم
ارضی و سماوی! از یک سو و ادبیات و
فرهنگ ایران از سوی دیگر هست بر من
روشن نیست! این نکته هم بر من روشن نیست
که این بزرگواران چه مایه عمر خود را صرف
ادبیات و فرهنگ ایران کرده‌اند که به خود حق
می‌دهند این سان اظهار نظر کنند چند صفحه
شاهنامه خوانده‌اند و چند صفحه از تحقیقات
محققان در باب شاهنامه چند غزل از حافظ و
سعدی خوانده‌اند و...؟

نمی‌دانم چرا اظهار نظر در هر زمینه‌ای به
آگاهی و تخصص نیاز دارد جز در باب ادب و
فرهنگ ایران! ایران مظلوم! و هر کس تنها به
حکم آنکه زبان مادریش، فارسی است بدون
داشتن کمترین صلاحیت و با حداقل آگاهی -
آنها اگر وجود داشته باشند - به خود حق
اظهار نظرهای قطعی در این زمینه می‌دهند و
اندوه و درد بیشتر آن است، که شمار آنان که
باید مدافع این فرهنگ باشند، اما به گونه‌ای
مهاجم و برانگیزند، کم نیست مقصودم آن
کسانی است که از بد حادثه اینجا به پناه
می‌آیند، یعنی که کمترین صلاحیت ندارند و
عهدنامه تدریس و تعلیم فرهنگ و ادب پارسی
می‌شوند! برخی از ایشان نیز می‌کوشند تا
«بی‌هنری» و «بی‌معنایی» خود را با حمله به

□ بسیار شنیده‌ایم و می‌شنویم سخنانی از این دست که: ادبیات به چه درد می‌خورد؟ شعر به چه کار
می‌آید؟ فردوسی و حافظ و سعدی و... کیستند و چه کار مهمی کرده‌اند؟ و اگر نمی‌کردند چه می‌شد؟
شاهنامه دروغ است! روزگار بوستان و گلستان به سر آمده و عصر حافظ و سعدی پایان گرفته است! آنها
به کره ماه می‌روند و ما مشغول وصف روی ماه معضوقیم!

ادبیات، و به ویژه با حمله به ادب کهن پارسی توجیه کنند و نیز برخی از اینانند که با عملکردهای خود موجب می‌شوند تا مغالطه‌هایی از این دست که ادبیات ممانع پیشرفت است به ظاهر توجه شود. چرا که مغالطه‌گران وقتی این چنین ناهلثانی را نماد و نماینده ادبیات و فرهنگ می‌گیرند! به آسانی می‌توانند سخنان صغرضانه یا جاهلانه غیرمنطقی خود را، دست کم، در نظریه خیران موجه سازند!

بگذارید اندکی بی‌سرده درددل کنیم؛ در مدرسه‌ها چند ساعت و در دانشگاه‌ها (در رشته‌های غیر ادبیات فارسی) چهار ساعت درس فارسی در برنامه منظور شده است. در آن چند ساعت و در این چهار ساعت است که فرزندان ایران زمین، برادران و خواهران ما، برای همیشه از ادب فارسی بیزار می‌شوند یا برای همیشه دوستدار ادب و فرهنگ ایران می‌گردند. و پنداست که بیزاری اگر مخالفت و تهاجم در پی نداشته باشد باری دم فرو بستن به وقت گفتن را در پی خواهد داشت چنانکه محبت و دوستداری یک چیز اگر غیرنمندی به بار نیآورد باری سبب موافقت و دفاعی معقول و معتدل از آن نتواند شد. اینک ما مسلمانان ادبیات از خود بیرسیم؛ هر سال چه مایه بیزار و احياناً مهاجم می‌پروریم و چه مایه مدافع غیرنمند؛ راستی، نه این است که برخی از ما همان ذات نایافته از هستی بخشیم که به هیچ روی هستی بخش نمی‌توانیم بود. یعنی که خود آن‌سان که باید کار را جدی نگرفته‌ایم و آنچه باید بخوانیم و بیاموزیم نخوانده‌ایم و نیاموخته‌ایم و اینک در ادای وظیفه مقدس خود موفق نیستیم. آخر آنکه "از بد حادثه اینجا به پناه آمده است که نمی‌تواند مدافع غیرنمند برورد. آنکه هنوز فرقی ردیف و قالیچه را در شعر نمی‌داند و آنکه یک غزل از سعدی یا حافظ را در حفظ ندارد که هیچ، حتی نمی‌تواند سرپای یک غزل را درست بخواند

که نمی‌تواند آتش عشق و علاقه نسبت به ادب و فرهنگ در دلها برافروزد! آنکه در دفاع بی‌مورد از زبان عربی^{۱۱} و در هجوم و حمله به زبان فارسی آنهم در مقام معلم ادب فارسی و در سر کلاس درس فارسی چنین استدلال می‌کند که «گوهر همان جوهر عربی است که فارسی‌زبانان مثل واژه‌های بسیار دیگر از عربی گرفته‌اند آنرا تغییر داده‌اند و در کار این تغییر حرف «گ» را به «ج» بدل کرده‌اند! دلیل آنهم این است که «جواهر» داریم ولی «گوهر» نداریم!» چه خدمتی به زبان و ادب فارسی تواند کرد و چه علاقه‌ای در شاگردانش پدید نتواند آورد؟ آنکه میان سبک عراقی و فخرالدین عراقی شاعر فرقی نمی‌نهد چگونه می‌تواند در کلاس ادبیات شورآفرین گردد و در دل شاگردانش شور برانگیزد؟ آنکه هنوز قرارداد افسانه‌ای - و نه واقعی - محمود فردوسی را وحی منزل می‌داند و افسانه شاهنامه برای دریافت صله سروده شده است! در کلاس سر می‌کند و کمترین آگاهی از پژوهشهای نیم قرن اخیر در باب فردوسی و شاهنامه ندارد و نمی‌داند که دیگر این یک امر مسلم و بدیهی است که چنین قراردادی نه با تاریخ سازگار است، نه با خرد و نمی‌داند که نهش حکیم هم زر محمود را ندید^{۱۲} و نمی‌داند که ساخت فردوسی از سخن فروشی مزه و میراست. چه تصویری از فردوسی و شاهنامه دارد و چگونه می‌تواند در دانش‌آموز و دانشجو نسبت به کاشی که از یاد و باران نیاید گزند عشق و علاقه پدید آورد!...

افسوس، افسوس و دروغ، دروغ که هنوز هم در مدرسه‌ها به هر کس می‌خواهند اضافه کار بدهند - حتی اگر کمترین صلاحیت هم نداشته باشد - به او درس «فارسی» و «انشاء» می‌دهند و برآند که «فارسی و انشاء که چیز سه‌تی نیست»^{۱۳}

و در دانشگاه‌ها درس فارسی عمومی را بی‌توجه بدین حقیقت که چه مایه می‌تواند

«سازنده» یا «مخرب» باشد به چیزی نمی‌گیرند و بسا که تدریس آن را به معلمانی وامی‌گذارند که کمترین آگاهی و علاقه در آنها نیست و بدین ترتیب کلاس ادبیات را به «تفریحکده» یا «تفرنگده» یا... بدل می‌سازند و داستان آن قاری بی‌ذوق در گلستان سعدی را هر روز و هر ساعت در خاطر هاهانده می‌کنند که قرآن خواندنش بدان نقطه حاصلی جز بردن آبروی مسلمانی نداشت!^{۱۴} آری، دود بزرگ ما این است که بسیاری از معلمان ما به طور عام، و بسیاری از معلمان ادبیات ما به طور خاص، بدان سبب این «حرفه» را برگزیده‌اند که کاری دیگر نتوانسته‌اند بکنند و «حرفه» ای دیگر نیافته‌اند و شمار آنان که «جز این کار، کاری دیگر نخواستند بکنند» نسبت به گروه اول سخت اندک است. همین امر تأسّف‌انگیز است که ارزش و اهمیت معلمان غیرنمند و دلسوز و شایسته را هر چه بیشتر روشن می‌سازد و سبب هر چه بیشتر دوستداران فرهنگ و ادب را نسبت بدانها برمی‌انگیزد و ارزش کار بزرگ آنها را هر چه بیشتر روشن می‌سازد.

دریغ و دروغ که نمی‌دانیم بر سر شاخ نشسته و بن می‌بریم انمی‌دانیم که تلاش‌های صغرضانه یا جاهلانه در راه ویران کردن کاشی که از یاد و باران نیاید گزند و بی‌اعتنا ماندن و به‌وظیفه



سنگین فرهنگی خود عمل نکردن تنها به کام دشمنان فرهنگ و ادب ایران کوشیدن است و در نهایت در جهان بی هویت ماندن و خوار مایه گردیدن. نمی‌دانم چرا نمی‌دانیم که نفت هم تمام می‌شود اما آنچه می‌ماند و ما را زنده و سر بلند نگاه می‌دارد فرهنگ و ادب ماست. فرهیختگان جهان، ایران را به عنوان کشور فردوسی، خیام، سعدی، مولانا و حافظ می‌شناسند و اگر فردی از آنان نداند که ایران کدام کشور است و در کجا واقع است، با گفتن کشور خیام، کشور فردوسی، کشور حافظ و... خواهد دانست و خواهد شناخت...

سخن کوتاه کنم درد بزرگ است و اندوه گران، قصه‌های لایلی برای در خواب کردن ما دیری است طنین انداز و شیوه‌هایی که برای تحقیر ما به کار گرفته می‌شود گوناگون... این سخن مفرضانه و بی‌انصافانه را بسیار شنیده‌ایم که «ما (ایرانیان) چیزی نبوده‌ایم و چیزی نیستیم!» با این مصراع بلند فردوسی را که هر نزد ایرانیان و پس: مصراع‌هایی که در ستایش به حق عنصر ایرانی است، به طعنه و به قصد تمسخر و تحقیر ایرانی بر زبان رانده‌ایم و ندانسته‌ایم که این طنزها «مفرضانه» ساخته شده است و ما «جاهلانه» آنها را بر زبان می‌رانیم! لابد این قصه را شنیده‌اید که «مغولی یک ایرانی را در آبادی دید و چون شمشرش را به همراه نداشت گفت: صبر کن تا بروم شمشرم را بیاورم و ترا بکشم. ایرانی همانجا که مغول گفته بود ایستاد و مغول رفت و شمشرش را آورد و او را کشت!» و لابد دیده‌اید که بازگو کنندگان این افسانه با حالتی که گویی خود به تنهایی چند لشکر از سپاهیان مغول را درهم شکسته‌اند، با تأسفی آمیخته به طعنه از آن بلا کشیده به شمشر مغول کشته شده و سپس از ایرانی به‌طور عام انتقاد می‌کنند!

آیا این گونه سخنان و این گونه افسانه‌ها «مفرضانه» یا «جاهلانه» نیست؟ آیا تأمل در

فرهنگ ایران، فرهنگ ایران پیش از اسلام، و نیز فرهنگ ایران اسلامی،^{۱۵} و همچنین تأمل در احوال پدید آورندگان این فرهنگ، تأمل کننده بی طرف منصف بخرد را بدین نتیجه نمی‌رساند که: ما همه چیز بوده‌ایم و با داشتن فرهنگی اصیل اگر بخواهیم و بکوشیم می‌توانیم همه چیز بمانیم؟ تردید ندارم که قصه آن مغول و آن ایرانی بلازده و قصه‌هایی از این دست قصه‌هایی است ساختگی که با هدف تحقیر ایرانی پرداخته است و به فرض واقعی بودن چنین قصه‌ای آیا استنتاج‌هایی آن چنانی از این گونه قصه‌ها منصفانه و عالمانه است؟ ترس و بیم مردمی که مقاومتشان درهم شکسته، مردانه جنگیده‌اند و دهها هزار و صدها هزار کشته داده‌اند، هستیشان تماراج شده، آبادی‌ها نماند ویران گردیده و... آیا امری غیر طبیعی است؟ آنان که راه چنین افسانه‌ها می‌زنند چرا نمی‌بینند و نمی‌گویند که - فی المثل - نیشابور با بیش از یک میلیون جمعیت سه بار قتل عام شد و شهرهایی چون نیشابور در خراسان بیش از حمله مغول کم نبود! آیا وجود شهرهایی با جمعیت‌های میلیونی حکایت از پیشرفت اقتصادی و اجتماعی و صنعتی نمی‌کند؟ آیا قتل عام شدن، حکایتگر مقاومت مردانه کردن و به‌توان این مقاومت جان باختن نیست؟ جنگیز هم با تسلیم شدگان کاری نداشت. محاصره کردن یک شهر، و سپس گشودن و ویران کردنش و قتل عام کردن مردمش از مقاومتی مردانه در برابر متجاوز حکایت می‌کند. وقتی آن صوفی مرشد، نجم‌الدین کبری؛ آنکه می‌خالص آسمان نوشته بود در هشتاد سالگی در میدان نبرد مردانه فریاد برمی‌آورد که:

های ای مردان هوی، های ای جوانمردان هوی
سرفی کنی و نگاه داری سر کوی
ور تیر چنان رسد که بشکافد سوری
زنهار! زیار خود نگردانی وری
و مردانه در حالی که برچم گافر^{۱۶} گرفته

بود جان می‌باخت آیا مردان او - یعنی همان مردم کوچک و بازار - مردانه نمی‌جنگیدند و در دفاع از میهن و عقیده جان نمی‌باختند؟ آیا آن پُرهرآن که چون در خاک شدند هنر را با خود به خاک بردند جز کسانی بودند که عطا ملک جویی (در تاریخ جهانگشا) این سان از آنان یاد می‌کند:

هنر اکنون همه در خاک طلب باید کرد
زانکه در خاک نهانند همه پُرهرآن

آیا این پُرهرآن، نام آوران دانش و هنر این مرز و بوم نبودند که آن سان که نجم‌الدین کبری با مردم ماند و ستیزید و جان باخت با مردم ماندند و مردانه مقاومت ورزیدند و جان باختند؟ این معانی را هم عقل تأیید می‌کند، هم نقل (تاریخ)، آن افسانه‌هاست که نه با خرد سازگار است، نه با تاریخ؛ افسانه‌های پرداخته شده از سر «غرض» و باز گفته شده از سر «جهل»!

باور کنیم که در این جهان پُر آشوب و در این گیردار هجوم فرهنگ‌های بیگانه و قدرنشد با زور و قدرت تکنولوژی، به فرهنگ ما تباهی و ویرانی خشنی از یک بنای کهن - که میراث فرهنگی ماست و نشان دهنده دانش و تلاش گذشتگان ما و نماینده هویت ما - دریغ است و افسوس و ضایعه‌ای است چیران ناپذیر.^{۱۷} حال قیاس گیریم که ویران شدن بنای فرهنگ چه مایه زیانبار تواند بود. نیز ببینیم که از دست دادن پاسداران غیرت‌مند این فرهنگ و نگاهبانان واقعی این بنا چه مایه اندوه‌بار است و نأسف‌انگیز و با این اندیشیدن به زرفای قصه غصه‌ای که شمه‌ای از آن را حکایت کردم راه برم. همچنین ببینیم که چه وظیفه سنگینی به‌عهده داریم؛ وظیفه‌ای که اگر آن را به‌جد نگیریم و غیرت‌مندان به‌ایفای آن کمر نیندیم دریغ‌ها خواهیم خورد و زیانها خواهیم بُرد...



پاداشتها و حواشی

۱. بخشهایی از این سخنان را نگارنده در سخنرانی خیر در مجلس یادبود مرحوم دکتر سید حسن سادات ناصری در دانشگاه اصفهان، در تاریخ ۱۳۸۱/۱۲/۲۸ باز گفته است.
۲. پس از درگذشت مرحوم دکتر سادات ناصری در زمستان سال ۱۳۶۸ که از معلمان غیرتعداد ادب فارسی بود در طول سال ۶۹ محققان و معلمان برجسته درگذشتند معلمان و محققانی که جای خالی آنها دقیقاً احساس می‌شود، استاد دکتر غلامحسین یوسفی و استاد دکتر محمدحسین مشایخ فریدنی و... از جمله این محققان و معلمان برجسته و غیرتعداد بودند.
۳. اشارتی است به آیه شریفه «میتاق (واذا اخذت ربکم من بنی آدم... الخ) و پیمان خدا و انسان و سیرت شدن امانت عشق و معرفت به انسان. در این باب می‌توان به تفاسیر قرآن کریم مراجعه کرد. به عنوان نمونه به تفسیر کشف الامرار میباید، ذیل آیه میتاق.
۴. دیوان مسعود سلمان، به تصحیح و اهتمام دکتر مهدی نوربان، اصفهان، انتشارات کمال، ۱۳۶۲، ش. ۳۳۱/۲.
۵. سرود آرزو، دکتر فخرالدین مزارعی، با مقدمه و نظارت دکتر اصغر دادبه، تهران، انتشارات پازنگ، ۱۳۶۹، ش. ص ۱۷۵ (مثنوی «خط سوم»).
۶. بینی است از سوگنامه‌ای که مرحوم دکتر مهدی حمیدی در انتهای تصدیقه‌ای از مسعود سعد که آن نیز در سوگ سیدحسن غزنوی است (ر. ک حاشیه «۵») در مقام مرحوم رشید یاسمی سروده است. ر. ک. دیوان حمیدی (پس از یک سال)، تهران، انتشارات پازنگ، ۱۳۶۶، ش. ص ۲۰۰ - ۲۰۲.
۷. غزلی است که مرحوم ملک الشعرای بهار در سوگ عارف قزوینی سروده است. ر. ک. دیوان بهار، تهران، اسیرکیر، چاپ سوم، ۱۳۵۶، ش. ۳۹۹/۲ - ۲۰۰. (لازم به یادآوری است بدان سبب که این شعر

در مرگ علامه قزوینی نیز خوانده شده است برخی تصور کرده‌اند که این شعر را بهار در مرگ علامه قزوینی سروده است.)

۸. این سخنان، سخن کسانی است که در ادبیات به چشم یک نقّش می‌نگرند، نه به چشم یک نیاز. در این باب ر. ک. مقاله ادبیات در عصر نضال، چاپ شده در: جام جهان بین، محمدعلی اسلامی ندوشن، تهران، انتشارات این سینا، چاپ سوم، ۱۳۲۹، ش (چاپ‌های بعد از انتشارات توس است).

۹. حکایت شاهنامه و ارزشهای گوناگون این کتاب به عنوان اثری حماسی، حکمی، اخلاقی و تاریخی و... حکایتی است که آگاهی از آن بر همه معلمان ادب یاری فرض است. در باب «دروغ بودن شاهنامه» فردوسی خود می‌فرماید:

تو این را دروغ و فسانه میدان
به یکمان روش در زمانه میدان
از تو هر چه آنسر خورده با خرد
دگر بر ره رمیز و صحنی برود
۱۰. تأکید می‌کنم «برخی از آنها». و گر نه بسیاری از این همکاران دانشمند و غیرتعداد ما خود قدر و قیمت فرهنگ و ادب ایران را می‌دانند و مدافع آنند.

۱۱. نمونه‌هایی که در اینجا آورده اشاره قرار گرفته و بسیار نمونه‌های حیرت‌انگیز و تأسف‌آور دیگر را با خود دیده‌ام. بسیاری از همکاران، و بسیار دانش‌آموزان و دانشجویان شنیده‌ام و پیداست که ساخت همه معلمان کاردان و غیرتعداد که خود از این کاستی‌ها در رنجند و خون می‌خورند - از این معانی منزّه و میراست.

۱۲. داد و ستد زبان عربی و فارسی مثل داد و ستد همه زبانهای زنده دنیا امری طبیعی بوده است؛ زبان فارسی هم به زبان عربی لغت داده است. هم از زبان عربی لغت گرفته است و این نشانه تحرک و پویایی زبان فارسی است. بدانچه از عربی گرفته شده است نیز رنگ و بو و حال و هوای فارسی داده شده و این نیز امری طبیعی است. زبان عربی زبان دین مقدس ماست و آگاهی از آن برای آگاهی از ادب فارسی ضروری است. اما اینکه نه بدان معنات که ما زبان خود را ارج نگذاریم و اجاباً بعدشمنی با آن برخیزیم!

۱۳. از خوشبختی تهرانی است و تمام بیت چنین است:
نحش حکیم هم زر محمود را ندید
یعنی مباد تنگ فروش سخن مرا

بیت تفسیحی دارد به بخش پایانی افسانه‌ای که در «چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی در سیاب فردوسی آمده است؛ آنجا که چون هدایای محمود را از یکی از دروازه‌های توس به درون می‌بردند، بیکر بی‌جهان فردوسی را از دروازه‌های دیگر بیرون می‌بردند. آری در این افسانه نیز مثل همه افسانه‌ها حقایق نهفته است که:

گر حقیقت جویی ای مرد نکو
رو حقیقت در دل افسانه جو
نگارنده در این ابواب مقالته دارد که انشاءالله در اختیار «رشد ادب» قرار خواهد گرفت.

گر تو قرآن بر این نظم خوانی
بیری رونق مسلمانسی

۱۴. ر. ک. دیوان شیخ اجل سعدی، به کوشش دکتر مظفر مصفا، تهران، کتابخانه معرفت، ص ۸۶ (آخرین حکایت باب چهارم گلستان).

۱۵. فرهنگ گرانسنگ ایران شامل دو بخش است: بخش پیش از اسلام، و بخش اسلامی. اگر نادیده گرفتن ارزش‌های غیرقابل انکار فرهنگ ایران اسلامی انشائه است، چشم فرو بستن بر ارزش‌های مثبت این فرهنگ در بخش پیش از اسلام آن نیز بی‌گمان خطاست که به قول مولانا «تسیر خدا و رستم دستانم آرزوست».

۱۶. مسخولان - چنانکه معروف است - به نهم‌الدین کبری پیام دادند که شهر را ترک کند و جان از مهلکه بدر برد و او پاسخ داد که: «با نمانی این مردم بوده‌ام، در آندویشان هم می‌مانم» و مانند مردانه بیکار کرد و به شهادت رسید. نوشته‌اند در حین بیکار رباعی «های ای مردان هوی...» را می‌خواند و چون شهید شد و از اسب به زیر آفتاب «پرس چشم (کاکل)» مغولی در دست او بود و رها نمی‌کرد. آن در چهره را بریدند و مغول را رها نیدند. چنین می‌نماید که انشائه مولانا در بینی از این غزل:

مسائه زان محشمتانیم که ساغر گیرند
و نه زان مفلسکان که پسز لاغر گیرند
بعین ماجرا باشد، یعنی این بیت:
به یکی دست می خالص اینمان نوشتند
به یکی دست دگر برچم کافر گیرند

ر. ک. کلیات نسیم، مولوی، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، جزوه دوم، غزل ۷۸۵.
۱۷. دروغ و دره که در سالهای گذشته از میراث فرهنگی ما چنانکه نباید نگاهبانی شده و امید که در آینده بشود.

اساطیر شاهنامه د

□ زهره نوروزی صحت

کاووس (کیکاوس)

دومین پادشاه از سلسله کیانیان می‌باشد. دوره سلطنت وی و کیخسرو از مهم‌ترین دوره‌هاست. در عصر این دو مهم‌ترین وقایع پهلوانی و زورآزماییها و جنگاوریهای خاندان گوشاسب و گودرز و پهلوانان دیگر روی داده است. در دوره کیکاوس داستان هفت‌خان رستم و داستان سیاوش و جنگهایی که به خونخواهی او صورت گرفته و داستان رستم و سهراب و زادن کیخسرو و آوردن او به ایران به وقوع پیوسته است.

حافظ درباره کاووس به گونه‌های دیگر یاد می‌کند. گاه از گذشت او اظهار شگفتی می‌نماید و به خاطر حکایت جسم و کاووس و کی، جام باده می‌طلبد و گاه افسوس می‌خورد



پیام فرهنگستان زبان و ادب فارسی به کنگرد جهانی بزرگداشت فردوسی که توسط جناب دکتر حداد عادل معاونت وزرات آموزش و پرورش قرائت گردیده است.

شگفت‌آوری که در عرصه علم و فن پدید آمده در جانش سخت و سنگینی قدم نهاده است، برای حفظ توانایی این زبان به فردوسی و شاهنامه او نیازمند است.

شاهنامه چونان برف ذخیره‌ای نشسته بر قله کوهستان تاریخ ماست که رودخانه جاری زبان امروزین ما از آن آغاز می‌شود و پیوسته مایه و مدد می‌گیرد. شاهنامه خزانه سرشار واژگان و شواهد دستوری و نحوی و کاربردی زبان فارسی است.

فرهنگستان زبان و ادب فارسی همزمانی آغاز فعالیت خود را در جمهوری اسلامی ایران با کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی به فال نیک می‌گیرد و عمر هزار ساله شاهنامه را برهانی محکم بر رشدها و بودن زبانی می‌داند که اینک فرهنگستان به پاسداری آن همت گماشته است و وظیفه خود می‌داند از شورا عالی انقلاب فرهنگی و وزارت فرهنگ و آموزش عالی و دانشگاه تهران و سازمان جهانی یونسکو و کمیسیون ملی آن در ایران که در برگزاری این کنگره سهیم و شریک بوده‌اند سپاسگزاری کند. فرهنگستان برای استادان زبان فارسی و دانشمندان و دانش پژوهانی که با عشق به ایران و زبان و ادب فارسی و فردوسی توسی و شاهنامه گرانقدر و گرانگ در این کنگره گرد آمده‌اند آرزوی توفیق نماید و همتل و همزمان با همه آنان درود و سلام خود را به روان پاک حکیم بزرگوار و بلند همتی که شاهنامه او در تاریخی هزار ساله همدم و همراه مردم ایران زمین بوده است نثار نماید.

کاخ بلندی که فردوسی آن را پی افکنده بود هزار ساله شد و همچنانکه آن حکیم روشن ضمیر ژرف‌نگر، آرزو کرده بود در این یک هزار سال از باد و باران ویرانگر و بنیانکن روزگار گزندنی نیافت و از رنج سی ساله او گنجی شایگان برای ایرانیان و فارسی‌زبانان به یادگار ماند.

شاهنامه فردوسی که امروز نه تنها ایرانیان بلکه جهانیان هزارمین سال تحوین آنرا جشن می‌گیرند سند افتخاری برای ملت ایران است که در آن ایمان اسلامی و اعتقاد شیعی و حکمت الهی و فضایل اخلاقی و ارزشهای انسانی و نیز بیم و امید و مهر و کین و غم و شادی آدمی و در یک کلام فرهنگ ایرانی - اسلامی در قالب یک بیان شورانگیز حماسی و تاریخی و اسطوره‌ای به صورتی موزون و متین تألیف و ترکیب یافته است.

زبان فارسی که کودکی خود را در دامان رودکی به سر آورده بود در پرتو ذوق و هنر و سختکوشی این دهقان نژاده ایرانی به جوانی رسید و نیرو گرفت و توانایی و کارآمدی یافت و قدم در جغرافیای گسترده ایران زمین نهاد و با استواری در تاریخ دراز این سرزمین به پیش شناخت. شاهنامه با عمر هزار ساله خود پشتوانه و پشتیبان شاعران و نویسندگان و گویندگان فارسی زبان بوده است.

نظامی و مولوی و سعدی و حافظ از کشتزار آبادی که فردوسی پدر سخن را در آن پسران کرده بود خوشه‌ها چیده و خرمنها اندوخته‌اند و همگان بر آن تربت پاک درود و رحمت فرستادند.

امروز نیز که زبان فارسی به حکم دگرگونی

شخصیت‌های بیوان حافظ

مدیرس دانشگاه الزهرا

که تخت کاووس دستخوش تظاول زمانه شده و آن ظنینی است که از گنبد غزل حافظ به نام کاووس بلند است.

که آگه است که کاووس و کسی که جبارفتند که واقف است که چون رفت تخت جم بر یاد ۹۷/۵

کسی بود در زمانه وفا جام می بیار تا من حکایت جم و کاووس و کسی کنم ۳۴۳/۵

تکیه بر اختر شب دزد مکن کاین عیار تخت کاووس ببرد و کسر کیخسرو ۳۹۹/۴

بد تا بگویم به آواز نی که جمشید کسی ببرد و کاووس کسی ۱۰۵۲/۲

سیاوش

سیاوش (دارنده اسب نر سیاه) پسر کاووس که نامادریش سودابه دلپاخته وی گردید و با نوطه، کاووس را علیه سیاوش شوراند. سیاوش پس از عبور از آتش از پدر اجازه خواست و به جنگ افراسیاب رفت و بعد هم به افراسیاب پیوست و سرانجام باز در اثر دسایس اطرافیان به دستور افراسیاب «گروی» او را سر برید و ابن امر موجب جنگهای عظیم بین ایران و توران گردید.

حافظ ماجرای غم‌انگیز و مرگ مظلومانه سیاوش و تمامی آندوه‌ها و سرنوشت سیاه و دردآور و بدفرجامی او را در یک بیت که نمایانگر ذهن بیننی افراسیاب (شاه ترکان) و دسایس و حسادتهای نزدیکان سیاوش و خون به ناحق ریخته اوست بیان می‌کند:

شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود
نرمی از سطلبۀ خون سیاوشش یاد ۱۰۱/۲

پیران

پسر و نوه، سیه‌الار و مشاور خردمند افراسیاب تورانی و پدر جریره همسر سیاوش و پدر بزرگ فرود است که پس از مرگ سیاوش فرنگیس همسر سیاوش و پسر وی کیخسرو را نجات داد و در جنگ‌های ایران و توران شرکت داشت.

حافظ در دو بیت به پیران اشاره نموده است. جنگ خمیده قامت می‌خواندت به عشرت بشو که بند پیران هیچت زبان ندارد ۱۲۲/۶

کجا رای پیران لشکر کفش
کجا خمیده آن شرک خنجر کفش ۱۰۵۲/۱۱

کیخسرو

پسر سیاوش و نوه کیکاوس و افراسیاب است که پس از جمشید و فریدون کسی در شاهنامه به پای او نمی‌رسد. وی انتقام پدر خود

را از افراسیاب گرفت.

حافظ در شش بیت به کیخسرو این فرزند خلف سیاوش و زاده آندوه اشاره نموده است و از او و از جام وی و پهلوئی او با افسوس یاد کرده است.

بپوشان جرعه‌ای بر خاک و حال اهل شوکت پرس
که از جمشید و کیخسرو فراوان داستان دارد ۱۱۶/۱۰

صبا از عشق من رمزی بگو با آن شه خوبان
که صد جمشید و کیخسرو غلام کمترین دارد ۱۱۷/۸

خیال آب خضر بست و جام کیخسرو
به جرعه نروسی سلطان اسوانفوارس شد ۱۶۲/۹

تکیه بر اختر شب دزد مکن کاین عیار
تخت کاووس ببرد و کسر کیخسرو ۳۹۹/۴

گویی خوبی سردی از خوبان خلق نادبانی
جام کیخسرو طلب کافر اسیاب آنداختی ۲۲۵/۳

بیا ساقی آن می که عکس ز جام
به کیخسرو و جم فرستد پیام ۱۰۵۲/۳

خاقان چین

در داستان کیخسرو همدستی خاقان با افراسیاب و جنگ رستم با وی و شکست او در جنگ ایران و توران آمده است. حافظ در سه بیت کلمه خاقان را یاد کرده است.

بر شکن کاکل ترکانه که در طالع تست
بخشش و کوشش خاقانی و جنگر خسانی ۲۶۳/۶

خاقان شرق و غرب که در شرق و غرب اوست
صاحب قران خسرو و شاه خدایگان ۱۰۲۷/۲

دارای دهر شاه شجاع افتاب مُلک
خاقان کامگار و شهشاه نوجوان ۱۰۲۸/۶



بیژن پسر گویو پسر گودرز پسر کشواد که به امر کیخسرو به جنگ با گرازان رفت و با دسیسه گرگین، با منیژه روبرو گردید و آنها دلباخته یکدیگر شدند. منیژه وی را بیهوش نمود و مخفیانه به کاخ خود برد. گرسبوز به دستور افراسیاب او را در چاه انداخت و سرانجام کیخسرو به هنگام نوروز در چاه جهان نما نگاه کرده و مکان او را یافت و رستم که از دو سو با گویو خویشتاوندی داشت - دختر رستم همسر گویو بود و بیژن توهی و خواهر گویو همسر رستم بود. - به توران رفت و بیژن را نجات داد.

حافظ به این داستان دلکش و لطیف و زیبا و عاشقانه در دو بیت شیرین و موجز اشاره کرده است.

شاه ترکان جو بستند و به چاهم انداخت
دستگیر از نشود لطف تهمتن چه کنم
۳۳۷/۵

سرخم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل
شاه ترکان فارغ است از حال ما گورستنی
۴۶۱/۵

شیده

پسر افراسیاب و دای کیخسرو بود که در جنگ به دست کیخسرو کشته شد. حافظ از شیده این دلاور تُرک و خنجرکش چنین یاد نموده است:

کجا رای پسران لشکر کنش
کجا شیده آن تُرک خنجر کنش
۱۰۵۳/۱۱

بهمن

بهمن پسر اسفندیار و اسفندیار پسر گشتاسب و گشتاسب پسر لهراسب بود. وی پس از مرگ اسفندیار تحت مراقبت و تربیت رستم قرار گرفت و تمام فنون بزم و رزم و شکار را آموخت سپس گشتاسب او را شایسته شاهی دانست و او را اردشیر خواند. اردشیر با

همای ازدواج کرد و پسر از خود او را جانشین نامید. حافظ در یک بیت عبرت آموز از بهمن (در کنار جمشید و قباد) چنین یاد کرده است:

قدح به شرط ادب گیر زانکه ترکش
ز کاسه سر جمشید و بهمن است و قباد
۹۷/۴

زرتشت

زرتشت = زردشت = زارتشت =
زاردشت = زراثت = زرادشت به معنای
دارندهٔ شرف زرد (۱)

پیامبر ایران باستان از خانواده سیتته. پدرش پوروشسپ و مادرش دغدو (دغدویه) نام داشت. وی معاصر گشتاسب بود و در حملهٔ دوم ارجاسب تورانی به دست یک نسن از خاندان کرپ (karp) به نام براتر کربش کشته شد. حافظ در اشاره به زرتشت و آیین وی در بیت زیر را سروده است.

به باغ تازده گن آیین دین زردشتی
کنون که لاله بر آفرینش آتش نمرود
۱۹۸/۸

بیا ساقی آن آتش تاناک
که زردشت می جویش زیر خاک
۱۰۵۳/۱۵

و در بیت زیر به زند کتاب دینی زرتشت بدینسان اشاره دارد:

وگر زند خوان آتشی می زند
ندائم چراغ که بر می گند
۱۰۵۷/۴

حافظ در هشتاد و سه بیت واژه آتش را که یکی از عناصر مقدس و برافروخته نگاه داشتن همیشگی آن آیینهای دین زرتشت بوده (طبق روایات شاهنامه آتش در زمان هوشنگ کشف گردید.) به کار برده است.

در اینجا فقط به چند بیت حافظ که اشاره مستقیم به آن آیین دارد استناد می کنیم. از آن به دیر صفایم عزیز می دارند
که آتشی که نسیرد همیشه در فل ماست
۲۶/۸

سینه گو شعله آتشکده پارس پش
دیند گو آب رخ دجله بخندد پیر
۲۳۵/۴

به من ده که در کیش رندان مست
چه آتش پرست و چه دنیا پرست
۱۰۵۳/۱۶

مغ (مغان)

مغ پیشوای زردشتی، مؤبد زردشتی و زردشتی (به طور اعم) که در اشعار فردوسی در عهد گشتاسب زیاد با آن روبرو می شویم. از واژه های دیگر در این زمینه که حافظ بدان اشاره کرده است می توان دبرمغان، می مغانه، خرابات مغان، پیر مغان، کوی مغان، سرای مغان، مضجه، مضجگان را (که جمعا ۲۹ بیت می باشد) نام برد.

دارا

چون پسر همای و اردشیر (بهمن) بد دنیا
آمد هما او را در صندوقی نهاده و در فرات
افکند و گازی او را بزرگ کرد و داراب نام
نهاد چون داراب برومند گردید نژاد خود را از
گازر جویا شد و سرانجام همای او را یافت و
بر تخت شاهی نشاند. پس از مرگ داراب
پسرش دارا بجای وی نشست. دارا پس از
چهارده سال پادشاهی به دست جانوشیار وزیر
اسکندر به قتل رسید.

حافظ در شش بیت به قصه دارا و اسکندر (دو برادر که از پدر یکی و از مادر جدا بودند.) و احوال آنان و شکوه و عظمت سلطنت آنها و زودگذر بودن روزگار چنین اشاره نموده است:

آیینه سکندر جام می است پسنگر
تا پسر تو عرضه دارد احوال ملک دارا
۵/۵

ما قصه سکندر و دارا نخوانده ایم
از ما یجز حکایت مهر و وفا میرس
۲۶۴/۷

داور دارا شکوه ای آنکه تاج آفتاب
از سر تعظیم پسر خاک جناب انداختی
۲۲۵/۱۳

خورشید منک پرور و سلطان دادگر
دارای دادگستر و کسرای کسی نشان
۱۰۲۷/۳

نخت تو رنگ مستد چمنید و گنجهاد
تاج تو غین افسر دارا و اردوان
۱۰۲۸/۱۲

گیرم که هزار گنج فارون داری
منک جم و دارا و فریدون داری
چون شربت مرگ نوشی می باید کرد
انگار که پیش از این و آفرزون داری
۱۱۱۲/۵۹

اسکندر

اسکندر از شخصیت‌هایی است که شعرا و
نویسندگان بسیاری به داستان زندگی و شرح
جهانگشایی‌هایش پرداخته‌اند. در شاهنامه
اسکندر دارای نژاد ایرانی است و فرزند
داراب و ناهید می باشد که بنا به وصیت دارا
دختر او (روشنک) را به همسری خود در آورد.
اسکندر چهار هدیه مهم از کینه هندی دریافت
کرد: دختر زیبای وی، پزشک دربارش،
فیلسوفش، (که آینه‌ای برای وی ساخت صاف
و روشن که به هیچ روی بر او رنگار نشیند و
تیره نگردد) و جامی که وقتی در آن می با آب
بریزند اگر یک لشکر از آن بخورد تمام نشود.

دوران سلطنت اسکندر پسر از وقایع و
اتفاقات مختلف بوده است از آن جمله رفتن او
در تاریکی به جستن آب حیات است که به
همراه مردی خردمند به نام «خضر» در این راه
گام نهاد و در وسط راه خضر و اسکندر
همدیگر را گم کردند و خضر آب حیات را
یافت و زندگانی جاوید را به دست آورد و
اسکندر موفق نشد.

اسکندر آخرین پادشاه از سلسله کیان است
و فردوسی او را مردی بزرگ و اصیل معرفی
نموده است که شرف نسب را با دانش و داد و
شجاعت درهم آمیخته و به فتوحات عظیم و

کارهای بزرگ نایل شده و شگفتی‌های فراوان
دیده و جهان را در نور دیده است.

حافظ در دوازده بیت به اسکندر و دوران
پرشکوه سلطنت وی و آینه اسکندری و... و
در سیزده بیت به خضر و در بیست و پنج بیت به
آب حیوان (با ترکیبات مختلف) اشاره کرده است.
آینه اسکندر جام می است پتگر
تا بر تو عرصه دارد احوال ملک دارا
۵/۵

من آن آینه را روزی به دست آرم سکندر وار
اگر می گیرد این آتش زمانی ورت می گیرد
۱۲۵/۸

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند
نه هر که آینه سازد سکندری داند
۱۷۲/۱

سکندر را نمی بخشند آینی
به زور و زر میسر نیست این کار
۲۴۰/۷

ما قصه سکندر و دارا نخواندیم
از ما بجز حکایت مهر و وفا میرس
۲۶۲/۷

گرت هراست که با خضر همنشین بانی
نهان ز چشم سکندر جو آب حیوان باش
۲۶۸/۳

نه عمر خضر بمالد نه ملک اسکندر
نزاع بر سر دنیای دون مکن درویش
۲۸۵/۵

دل از وحشت زندان سکندر بگرفت
رخت بریندم و تا ملک سلیمان بروم
۳۵۱/۲

آنچه اسکندر طلب کرد و ندادش روزگار
جرعه‌ای بود از زلال جام جان‌افزای تو
۴۰۲/۷

فیض ازل به زور و زر آر آمدی به دست
آب خضر نصیبه اسکندر آمدی
۴۲۰/۵

سکندری که مقیم حریم او چون خضر
ز فیض خساک درنی عمر جاودان گیرد
۱۰۳۶/۲۲

به جای سکندر همان سالها
به دانا دلی کتف کن حالها
۱۰۵۶/۷

خضر

ترا ز حال دل‌خستگان چه غم که مدام
هی دهند شراب خضر ز جام جنت
۸۹/۸

راهم مزن به وصف زلال خضر که من
از جام شاه جرعه کشی آب کوثرم
۱۰۳۹/۲

مگر خضر مبارک بی در آید
زین همتش این ره سر آید
۱۰۴۶/۶

مگر خضر مبارک بی تواند
که این تنها بدان تنها رساند
۱۰۴۷/۲۲

گذار بر ظلمات است خضر راهی کو
مباد کاتش محرومی آب ما ببرد
۱۲۵/۲

تو دستگیر شوای خضر بی خجسته که من
بیانه می‌روم و همراهان سوارانند
۱۹۰/۷

زر کنایاد ما صد لوحی الله
که عمر خضر می‌بخشد زلالش
۲۷۲/۲

دریا و کوه در ره و من خسته و ضعیف
ای خضر بی خجسته مند نه به همت
۳۰۶/۷

قطع این مرحله بی همی خضر مکن
ظلمات است بترس از خطر گسراهی
۳۷۹/۶

آب حیوان

که حافظ با تعابیر مختلف آب، آب حیوان،
آب خضر، آب زندگی، آب حیات، آب
زندگانی، چشمه حیوان، زلال خضر در بیست
و پنج بیت از آن یاد کرده است.

آب حیوانش ز منتقار بلاغت می‌چکد
 زاغ کلک من بنا می‌زده عالی مشربست
 ۳۰/۸
 فرق است از آب خضر که ظلمات جای اوست
 ثنا آب ما که منبعث الله اکبر است
 ۲۰/۹
 معنی آب زندگی و روضه ارم
 جز طرف جو بیار و می خوشگوار چیست؟
 ۶۶/۲
 آبی که خضر حیات از او یسالت
 در میکند جر که جام دارد
 ۱۱۵/۲
 آب حیوان اگر آن است که دارد لب دوست
 رونست این که خضر بهره سراپی دارد
 ۱۲۰/۲
 خیال آب خضر بست و جام کیخرو
 به جرعه نومی سلطان ايسوالقوارس شد
 ۱۶۳/۹
 آب حیوان تیره گون شد خضر فرخ بی کجاست
 گل بگشت از رنگ خود یاد بهاران راجه شد
 ۱۶۴/۲
 دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
 و ندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
 ۱۷۸/۱
 صبا به جنم من انداخت خاکی از کویش
 که آب زندگی‌ام در نظر نمی‌آید
 ۲۳۳/۲
 سکندر را نمی‌بخشد آبی
 به زور و زر سپر نیست این کار
 ۲۴۰/۷
 در قلم آورد حافظ قصه لعل لیت
 آب حیوان می‌رود هر دم از اسلام هنوز
 ۲۵۹/۹
 گرت هراست که با خضر همنشین باشی
 نهان ز چشم سکندر جو آب حیوان باشی
 ۲۶۸/۳
 حجاب ظلمت از آن بست آب خضر که گشت
 ز طبع حافظ و این شعر همچو آب خجل
 ۲۹۹/۸

هوای منزل یار آب زندگانی مسامت
 صبا بسیار نسیمی ز خاک شیرازم
 ۳۲۵/۷
 حافظ از آب زندگی شعر تو داد فرستم
 ترک طیب کن بیا نسخه نریستم بخوان
 ۳۷۵/۸
 گرد لیت بنفشه از آن تازه و ترستا
 کباب حیات می‌خورده از جنمه سار حسن
 ۳۸۶/۷
 آب حیوانش ز منتقار بلاغت می‌چکد
 طوطی خوش لهجه یعنی کلک شکر خای تو
 ۲۰۲/۶
 چو هست آب حیاتت به دست، تشنه می‌میر
 فَلَا تَسْتَوِیْ وَمِنْ الْمَاءِ كَلْبٌ شَیْءٌ حَسْبُ
 ۲۲۲/۵
 لبی می‌سوسم و در می‌کنم می
 به آب زندگانی برده‌ام بی
 ۲۲۳/۱
 انفساس عیسی از لب لعل لطیفه‌ای
 و آب خضر ز نوح دهانت کنایه‌ی
 ۲۲۸/۲
 فیض ازل به زور و زرار آمدی به دست
 آب خضر نصیبه اسکندر آمدی
 ۲۳۰/۵
 کلک تو یار که الله بر ملک و دین گشاده
 صد جنمه آب حیوان از قطره‌ای سیاهی
 ۲۸۰/۲
 نباید که به آبی فلک دست نگیرد
 گر تشنه لب از جنمه حیوان به در آبی
 ۲۸۵/۳
 راهم سوزن به وصف زلال خضر که من
 از جام شاه جرعه کنش آب کسوفم
 ۱۰۳۹/۲
 دروغا حیرتا دردا کزین جوی
 بخواید رفت آب زندگانی
 ۱۰۸۳/۳۷ - ۲
 اردوان
 فردوسی در باب سلطنت اشکانیان به

اختصار چنین گفته است: پس از اسکندر کسی
 را تاج و تخت نبود و بزرگانی از نژاد آرش
 (مراد کی آرش پسر کیقباد است) که همه دلیر و
 سرکش بودند هر یک قسمی از کشور را
 متصرف شده و در آن پادشاهی کرده‌اند و
 ایشان را ملوک طوایف می‌خواندند و دوستان
 سال بر همین منوال گذشت. تختین پادشاه از
 میان اشکانیان اشک از نژاد قباد بود. دیگر
 پادشاهان گودرز، بیژن، نرسی، اورمزد بزرگ،
 آرش، اردوان و بهرام (معروف به اردوان
 بزرگ) بودند که بابک از طرف اردوان در
 نهر استخر شاه بود.
 اردوان در جنگ با اردشیر بابکان نوده
 بابک و ساسان (پسر اردشیر شاه که او را
 بهمن نیز می‌خواندند) کشته شد و اردشیر
 بابکان بنا به نصیحت سبک پادشاه جهرم با
 دختر اردوان ازدواج کرد.
 حافظ در دیوان خود در یک بیت نام
 اردوان را آورده و از او و زندگیش چنین یاد
 کرده است:
 تخت تو رشک مسند جمشید و کیقباد
 تاج تو عین افسر دارا و اردوان
 ۱۰۲۸/۱۲
 بهرام
 هنگامی که بزدگرد معروف به بزدگرد
 بزه کار (برادر کوچکتر بهرام پسر شاپور سوم)
 به تخت نشست به ظلم و بی‌داد پرداخت و همه
 خرمندان را خوار کرد و هیچ کس نزد او
 پایگاهی نداشت و همه از او وحشت داشتند.
 وی بنا بر تشویق بزرگان، بهرام پسرش را به
 منفر تازی سپرد. منفر او را به یمن برد و
 تربیت کرد. بهرام پس از مرگ بزدگرد تاج
 شاهی را از بین دو شیر زیان برداشت و هر دو
 شیر را با گرز کشت و بر تخت سلطنت نشست
 و شصت سال پادشاهی کرد. وی به شکار
 بسیار علاقه داشت. حافظ در یک بیت به
 بهرام گورو و روزگار ناپایدار اشاره دلنشینی
 دارد:

کمند صید بهرامی بیفکن جام صی سردار
که من بیمودم این صحرائه بهرام است و نه گورش
۲۷۳/۴

کسری نوشین روان

انوشیروان = دارای روان جاوید لقب
خسرو اول شاهنشاه ساسانی، بیست و یکمین
پادشاه ساسانی، فرزند قباد.

دوران پادشاهی وی از مهم‌ترین دوره‌های
سلطنت ساسانیان شمرده می‌شود. حضرت
محمد (ص) در زمان این پادشاه متولد شد.
وزیر خردمند او بودرجمهر بود.

حافظ در چند بیت عبرت‌آموز به کسری
انوشیروان و سپهر خون‌افشان و بی‌ثباتی
روزگار چنین اشاره کرده است:

سپهر برشته پرویز نسبت خون‌افشان
که ریزه‌اش سرکسری و تاج پرویز است
۲۲/۵

خورشید مُلک پرور و سلطان دادگر
دارای دادگستر و کسرای کسی نشان
۱۰۲۷/۳

ای خواجه کوزه‌گر اگر هشیاری
تا چند کنی بر گیل مردم خواری
چنگال فریدون و سر نوشیروان
در جرخ کشیده‌ای چه در سر داری
۱۱۶۴/۵۸

خسرو پرویز و شیرین

پرویز در زبان پهلوی به معنای فاتح و
پیروز است؛ وی معروف به خسرو دوم
شاهنشاه ساسانی، پسر هرمزد چهارم، پسر
انوشیروان بود. که گسهم و بتدوی، دایمی‌های
پرویز هرمزد را از شاهی برکنار و کور
گردانیدند و به جای وی خسرو پرویز را به
تخت نشاندند.

شیرین معشوق و همسر خسرو پرویز،
دختری ارمنی بود و بزرگان با ازدواج این دو
مخالف بودند و سرانجام چون پرویز به دستور

شیروی، پسرش (که حاصل ازدواج وی با
مریم بود) به قتل رسید، شیرین بر روی جسد
پرویز در آرامگاهش با خوردن زهر هلاهل در
کنار او جان داد.

کلمه خسرو نام چندتن از پادشاهان
ساسانی بوده و در شاهنامه در داستان پرویز
بسیاری اوقات فرهوسی او را فقط خسرو
نامیده است. در واقع هر جا این کلمه معنای
خاص داشته پرویز مورد نظر بوده است و به
معنای عام در مفهوم پادشاه است. حافظ واژه
خسرو را بیست و پنج بار در مفهوم پادشاه و
همراه «بای مصدری» سه بار و با «بای نسبت»
سه بار و کلمه خسروانی را سه بار استعمال
نموده است. کلمه خسرو در پنج بیت ابهام دارد
بخصوص که اکثراً با شیرین، صنعت سراعات
نظیر ساخته است.

سحرم دولت بیدار به پالین آمد
گفت بر خیز که آن خسرو شیرین آمد
۱۷۲/۱

یارب اندر دل آن خسرو شیرین انداز
که به رحمت گذری بسر سر فرهاد کند
۱۸۵/۴

شاه شمشاد فدان خسرو شیرین دهان
که به مژگان شکند قلب همه صف شکنان
۳۸۰/۱

شیرین‌تر از آنی به شکر خنده که گویم
ای خسرو خوبان که تو شیرین زمانی
۴۶۶/۲

اجرها با شدت ای خسرو شیرین دهان
گر نگاهی سوی فرهاد دل افشاده کنی
۲۷۲/۵

پارید

نوازنده و موسیقی‌دان معروف دربار
خسرو پرویز است. الحان باربدی آوازه‌هایی
است که او ساخته و تعداد آنها را سی یا سی
و یک نوشته‌اند و همچنین ۳۶۰ نغمه به تعداد
ایام سال بدو نسبت داده‌اند.

باربد هنگامی که به زندان پرویز رفت چنان
تحت تأثیر فرجام بدوی قرار گرفت و متأسف

شد که سوگند یاد کرد که دیگر هرگز نوازندگی
نکند و به همین سبب چهار انگشت خود را
برید و در حالی که خون از آن جاری بود آنرا
در مشت فشرد و به خانه رفت. در آنجا آتشی
برافروخت و تمام اسباب و آلت نوازندگی خود
را در آن سوزانید.

حافظ در یک بیت از باربد این
موسیقی‌دان و نوازنده بزرگ که نغمه‌هایش نار
دلها را به لرزه درمی‌آورد چنین یاد کرده است:
روان بزرگان ز خود شاد کن
ز بسرویز و از باربد بساد کن
۱۰۵۸/۷ - ۸

فهرست ماخذ و منابع

- ۱ - حافظ خانلری، پرویز نائل خانلری، (ادبیات مسافه از این دیوان استخراج شده است).
- ۲ - شاهنامه چاپ سکو.
- ۳ - فرهنگ معین، دکتر معین.
- ۴ - حماسه‌سرایی در ایران، دکتر ذبیح الله صفا.
- ۵ - حافظ شناسی، سعید نیاز کرمانی.
- ۶ - شرح غزلهای حافظ، حبیب‌الله حسینی هروی.
- ۷ - شرح غزلهای حافظ، دکتر غلیب رهبر.
- ۸ - خسرو شیرین نظامی، تصحیح حسن وحید دستگردی.
- ۹ - واژه، نامک، عبدالحسین نوینین.
- ۱۰ - فرهنگ واژه‌شناسی حافظ، دکتر مهین‌دخت صدیقیان.
- ۱۱ - سخن و سخنوران، بدیع الزمان فروزانفر.
- ۱۲ - شرح سوری بر حافظ، ترجمه دکتر عصمت ستارزاده.
- ۱۳ - سخن سخنرانی دکتر سبک حسن سادات نامری در کنگره بزرگداشت حافظ.
- ۱۴ - نقشی از حافظ، علی دشتی.
- ۱۵ - فرهنگ اشعار حافظ، دکتر احمدعلی رجایی بخارایی.
- ۱۶ - حافظ نامه، بهاء‌الدین خرمشاهی.
- ۱۷ - تاریخ ادبیات ایران، دکتر ذبیح الله صفا.
- ۱۸ - شاهنامه شناسی، انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی.
- ۱۹ - زیند شاهنامه، عطاه‌الله روحی کرمانی.
- ۲۰ - از رنگ گل تاریخ خار، فاطمی سرامی.

پاورقی‌ها

- ۱ - در این بیت چهار ابهام وجود دارد: الف) مطلق پیر، ب) کتابه از چنگ به قرینه خمیده قامتی، ج) نام کتابی با این عنوان (پند پیران، به تصحیح دکتر جلال سیتی، تهران، ۱۳۵۷، ص ۵) اشاره به پیران و سه سپهسالار افراسیاب، به واسطه پند و اندرزهای خردمندانه‌اش بخصوص در داستان سیاوش.
- ۲ - زیند به معنای چشماخ (سنگ آتش‌زنه) نیز می‌باشد، به این اعتبار با آتش ابهام تناسب دارد.

تحلیل سیاسی

داستان

رستم و اسفندیار

بچه یک کفاش را بگذارم برود درس بخواند! بعد مثال می‌زنند می‌گویند: بچه من که پادشاه شود وای به حال اشراف و خانواده ما که بخواهد بچه یک کفاش برایش مثلاً مشاور باشد! محال است این کار را نمی‌کنم. پولها را پس ببرید. این جناب انوشیروانی است که اینقدر در تاریخ برای ما بزرگش کرده‌اند. اگر اشتباه نکنم در مخزن الاسرار نظامی هم نکته‌ای در این مورد هست: لابد شنیده‌اید ولی خیلی جالب است لااقل رفع خستگی می‌کند؛ پادشاه در هنگام صید با بوفز جمهر از سپاه دور افتادند. بعد به ده خرابی رسیدند و دیدند که دوتا جغد کنار هم نشسته‌اند و دارند جیغ می‌کشند. پادشاه گفت: این صداهای برای چیست؟ برای چه جیغ می‌زنند؟ تو وزیری و دانایی، بگو.

گفت وزیر ای ملک روزگار
گویم اگر نه بود آموزگار
این دو نوازنی را شنیدی است
خطبه‌ای از بهر زنا شوهری است
دختری این مرغ بدان مرغ داد
شیر بها خواهد از او بامداد
کین ده ویران بسیاری به ما
نیست چنین چند بسیاری به ما

پادشاه پرسید: آیا آن جغد، شرایط ازدواج را پذیرفت؟ وزیر گفت: آن جغد پاسخ می‌دهد که:

گر ملک این است و همین روزگار
زین ده ویران دهمت صد هزار

ببیند اوضاع را آنجا به ناحق می‌گوید: انوشیروان گریه‌اش گرفت و توبه کرد! گفته است، انشاء الله پادشاهان دیگر بخوانند و توبه کنند و گرنه چنین توبه‌ای در کار گرگان نبوده است. نمونه‌ای دیگر: فکر کنید وقتی یک نفر دارد از پیش دشمن فرار می‌کند، چه جور فرار می‌کند؟ با بار و بنه بسیار یا سبکبار؟ هنگامی که بزدگردد سوم از جلو اعراب فرار می‌کند حداقلی که با خود می‌برد، این رقم در تاریخ نوشته‌اند: هزار تا آشپز انتخاب می‌کند؛ هزار تا بازبان و یوزبان (فقط سگ شکاری و باز و بوز ایشان را نگهداری می‌کردند) هزار تا خواننده و نوازنده هزار تا مسؤولان تشریفات و گروهی بسیار کثیر غلام و کنیزک و تازه ناراحت بود که اینها کم است؛ تازه جالب توجه این است که موفقی که جنگ ایران با مسلمانان در مسی گسیرد، یکی از نانه‌هایی که رستم فرخزاد جواب می‌دهد فکر می‌کنم به سعد بن ابی وقاص می‌گوید: تو به کشور ما حمله می‌کنی؟ پادشاه ما دوازده هزار تا سگ و باز شکاری دارد؛ شما چی دارید که آمده‌اید بجنگید؟ این عیناً در شاهنامه هست؛ یعنی، اوضاع مردم بدبخت این بوده است خسرو پرویز اوضاعش دیگر خیلی بدتر از این‌هاست. وقتی به او می‌گویند بابا به مردم هم توجهی نکن؛ مردم بدبخت شده‌اند ببیند چقدر

اناره:

● تحلیل سیاسی داستان رستم و اسفندیار، مبحثی است در بررسی زوایای ساختاری و شکل‌گیری عناصر ایجاد کننده ابعاد یک حماسه در شاهنامه حکیم طوس. این نگرش، استنباطی است بر محور شناخت سیاسی از شاهنامه که در جلسات سخنرانی دکتر علی سلطانی گرد فرامرزى مطرح شد، رشد آموزش ادب فارسی، نخستین قسمت از این گفتار را در شماره گذشته به چاپ سپرد و در ذیل ادامه آن که قالب مکتوب و غیر گفتاری دارد از نظر تان خواهد گذشت.



جنایت خیانت و نامردمی است می‌گوید:

سگ آن به که خواهان تن بود

چو سیرش گشتی دشمن جان بود

به صراحت می‌گوید اگر این مردم سیر شوند، علیه خودمان قیام می‌کنند؛ در چنین اوضاعی، مردم چه کار بکنند؟ اگر ما خود می‌خواهید تاریخ بلعی را ملاحظه نمایید تاریخ بلعی از تاریخهای قرن سوم است چون اصلش همان تاریخ طبری بوده یعنی هنوز آب غسل حوادث در نظر خیلی‌ها نخشکیده بود. می‌گوید انوشیروان: عده‌ای متخصص را جمع کرد و گفت شما ویژگیهای یک زن زیبا را برای من بگویید. مشخصاتی گفتند: بسیار خوب. لپه‌ها را به مأموران داد و گفت: بپرید در سراسر مملکت، دختر هر کس چه آزاد و چه کنیز که این مشخصات را دارا باشد، بگردید مال دربار است. بپسینید در چنین اوضاعی است که مردم آن سه سیری را که عرض کردم عمل کردند متهمی یکی را ما نمی‌دانیم شایعه پردازی‌ها را ما نبودیم که ببینیم چه گفتند مطمئناً گفته‌اند یکی از خنده‌دارترین‌ها پیش همین زنجیر عدل انوشیروان است. شما این را در سیاست نامه می‌بینید چون مزدک حتی قانون به سود چهاربیان وضع کرده بود خواستند برای شاه هم محبوبیت ایجاد کنند خواستند نشان بدهند که پادشاه هم از این کارها می‌کند ولی خنده‌دار است دوره‌ای که تقریباً حکومت نظامی بوده است، الاغی در کوچه دارد می‌رود. تصادفاً تنه‌اش می‌خارد آن هم کجا؟ دم کاخ سلطنتی. هیچ مأموری هم دم کاخ نیست. (که از محاللات است آن وقتی هم که هیچ چیز نباشد مأمور هست) می‌رود تنش را بخاراند با همان سر زنگ می‌خاراند که اگر کشیده شود آن طرف زنگ صدا می‌کند. بدنش را می‌خاراند و زنگ صدا می‌کند و عجباً که نه نوکری است؛ نه کلفتی جناب پادشاه شخصاً می‌آیند دم در که این کیست که به تظلم آمده است؟ در را باز می‌کنند، می‌بینند الاغ بدبختی است می‌گوید بگردید صاحبش را پیدا کنید که این را باید نگاهش دارد برای چی اخراجش کرده است؟ ببینید دروغ بودن اصلاً از سرپای این داستان می‌بارد خواسته‌اند مسخره کنند.

بعد دیگر قضیه، قیام بود که صورت گرفته است مانی قیام کرد شما تاریخ را بخوانید مذهب مانی انسان دوستانه است در مورد قیام مزدک هم این که می‌گفتند: زن یا پول را تو اشتراکی کردی؟ همه دسیسه بود تا او را در نظر مردم خوار کنند. گفتیم این اشراف چون به خطر افتادند، علیه او دسیسه کردند، او می‌گفت هر کس که به درد می‌خورد شما به دربار می‌برید. احتیاجی هم ندارید دوازده هزار زن تو برای چی می‌خواهی؟ تو جعفر دیگر زنده‌ای؟ پس باید همه چیز برای همه باشد. دشمنان گفتند تو گفته‌ای که زن و پول همه اشتراکی است و کشتندش و لقب انوشیروانی که به انوشیروان دادند درست بعد از این جریان است. قباد را عملاً گرفتند یعنی در حقیقت از پیشش بردند به

دست پسر خودش و انوشیروان قول داد که این مزدکیان را نابود کند اینها را دعوت کرد شاهنامه را بخوانید دل سنگ آب می‌شود تاریخ بلعی نوشته است که بهترین پادشاه دوره ساسانی قباد بود یعنی همان پادشاهی که به مذهب مزدک گروید. انوشیروان اینها را دعوت کرد و به دروغ گفت: امشب می‌خواهم دین شما را رسمیت بدهم.

مستور داد که در باغ بزرگ سلطنتی گودال بکنند بیش از صد هزار گودال کنند. این بدبخت‌ها که نمی‌دانستند چه خبر است، ده تا بیست تا سی تا می‌آمدند. زنده کلشان را تا کمر توی گودال می‌کردند و خاک می‌ریختند روشان. پاهایشان بیرون بود. مزدک را از در پستی کاخ سلطنتی بردند. بچند لحظه‌ای انوشیروان با او خوش و بش کرد و گفت: مایلید در باغ گردش می‌کنیم تا شام حاضر شو؟ در باغ را که باز کردند، فهمید اوضاع چیست؟ گفت اینها چه میوه‌های باغ تو این است؟ انوشیروان گفت: این میوه‌های دینی است که تو آوردی و خود آن بدبخت را هم دار زدند و تیرباران هم کردند. آنوقت چند گروه هر چه از دست داده بودند به دست آوردند. بگذارید شعری از شاهنامه برایتان بخوانم می‌گوید انوشیروان اینجوری بود:

چو بی سایه گشتی یکی ماه‌دار
از آن آگهی یاقی شهریار
چو بایست بر ساختی کار اوی
نماندی چنان تیره بازار اوی
زمین بروند و جای نشست
برستین مردم زیر دست

از کیسه خلیفه هم می‌بخشیده‌اند در بست را با آمدنهای به مالدارهایی که بی مال شده بودند، می‌بخشیده است. مردم بدبخت، گوشت قربانی بودند که پادشاه چه سر لطف بود چه سر خشم این وسط قربانی می‌شدند. این قیامها فایده‌ای نکرد؛ بهرام چوین چنانکه می‌دانید قیام نظامی کرد. شوخی نبود بهرام چوین آنهمه زحمت کشید؛ یکی از آن چیزهایی که گرفته بودند برداشت مثلاً یک کفش هم برای خودش برداشت. بعد پادشاه برایش اسباب توالف فرستاد یکی هم چرخ نخ رسی که تو لایق همینی و او هم لشکریان را جمع کرد و گفت: این است پادشاهتان؛ شما زحمت کشیدید چیزی هم که بوده می‌دانید چه چیزهایی برای او فرستاده‌ایم؛ من هیچ برای خودم برداشته‌ام ولی این پادشاه کارماست؛ چه کنیم؟ گفتند ما قیام می‌کنیم و دیگر زیر بار او نمی‌رویم قیام کردند و این جا می‌خواهم عرض کنم شما سرگشت خسرو پرویز را در شاهنامه با سرگشت گشتاسب مقایسه کنید تفاوتی نمی‌کند یعنی، من مطمئنم که از ساخت گشتاسب دقیقاً چهره کسانی مثل خسرو پرویز در نظر داشتند. ببینید این که می‌گویم عین واقع است خسرو پرویز علیه پدرش قیام می‌کنند و می‌گوید: سلطنت را به من بده. پدرش می‌گوید: نمی‌دهم. فرار می‌کند



بگویند بیاید، ببینید این‌ها در شاهنامه هست اینها نبوده، اینها را مردم ساختند تا بگویند اصلاً کیخسرو برای هر یک از پهلوانان حکومت بخشی از کشور را تعیین کرد و فقط تعیین جانشین باقی ماند.

از آن مهتران نام لهراسب ماند
 که از دختر شاه کس برنخواند
 به بیژن بفرمود تا با کلاه
 بیاورد لهراسب را نزد شاه
 چو دیدش جهاندار پریای جست
 بر او آفرین کرد و بگشاد دست
 فرود آمد از نامور تخت عاج
 ز سر برگرفت آن دل اثروز تاج
 به لهراسب سپرد و کرد آفرین
 همه پادشاهی ایران زمین

رستم و بقیه مات شدند خودش می‌آید جلو می‌گوید: آقا! من یک عمر زحمت کشیده‌ام در جنگها پیروز شدم سهم من چیست؟ می‌گوید استان فلان جا مال تو ولی ریاست کل را به لهراسب که هیچ کار قهرمانی انجام نداده است می‌دهد. ببینید چه اتفاقی می‌افتد:

شگفت اندر او ساندۀ ایرانیان
 برآشفته هر یک چو شیر زبان
 هس هر کسی در شگفتی بماند
 که لهراسب را شاه بایست خواند
 از آن انجمن زال پریای خواست
 بگفت آنچه پودش به دل رای راست
 چنین گفت کای شهریار بلند
 سزد گر کنی خاک را ارجند
 سربخت آن کس پسر از خاک پاد
 روان وی را خاک تریاک پاد
 که لهراسب را شاه خواند به داد
 ز بیداد هرگز نگیریم داد

دشنام به شاه می‌دهد لبت بر کسی که لهراسب را پادشاه بداند!

به ایران چو آمد به نزد زراسپ
 فروماهانی دیدمش با یک اسب
 به جنگ الاتان فرستادش
 سپاه و فرس و کمر دادش
 ز چندین بزرگان خسرو نژاد
 نهاد کسی بر دل شاه پاد؟
 نژادش ندانم ندیدم هنر
 از این گونه نشه‌ام تلجور
 خسرو می برآمد ز ایرانیان
 کزین پس ندیدم شاهامینان

می‌رود هند، بعد می‌رود روم باز با قدرت رومی‌ها به سلطنت می‌رسد، و اتفاقاً بهرام چوبین هم با همین قدرت سرکوب نمی‌شود. قیامها هیچ کدام راهی به جایی نبرد.

نتیجه، اینکه مردم قیامه‌های کریمه که در نظرشان بود چند چیز بود: دین در دست سیاست روز بود و پادشاهانی که به نام آن دین داشتند دروغ می‌گفتند و اذیت می‌کردند و جاماسب را که در آن دوره خوب بود، حالا به عنوان موبدان موبد بازسازی کردند. موبدان موبد چه کاره است؟ تاریخ بلعی را بخوانید دلال مظلوم، فقط روز تاجگذاری و روزهایی که از این قبیل است می‌آید به دربار، کرشیش مشخص است؛ حقوقش هم مشخص است. دعا می‌کند: «انوشک بزی؛ آگامک رسی» کارش این است تاج سر پادشاه بگذارد و دعا کند که انشاءالله تاجاودان زنده بمانی. بنابراین حالا به داستان نگاه می‌کنیم می‌بینیم دو عنصر در برابر هم صف آرایی کرده‌اند: یک عنصر، کسانی هستند که مردم از آنها متنفرند اما جرئت نمی‌کنند بگویند قیافه دیگری را برداشتنند تا با یک تیر دو نشان بزنند هم دینی را که هیچ به آنها نمی‌داد، بگویند و هم روحانیتی که به آنها چیزی نمی‌داد و هم سیاست روز را آسا برای مبارزه آن طرف قضیه هم یک قطب می‌خواهد؛ جنگ که یکطرفه نمی‌شود. اینجاست که می‌روند قهرمانی را به نام رستم پیدا می‌کنند ما نمی‌دانیم که صد در صد رستم کیست اما مطمئیم که وجود داشته و از اقوام سکایی بوده است می‌آیند ریشه‌دار می‌کنند و نشان می‌دهند که اصلاً ما از روز اول لهراسب را نمی‌خواستیم بیایید ریشه‌یابی کنیم ببینیم آیا کینه رستم و اسفندیار را در این جنگ فقط همین مسأله است که رستم حاضر نیست دستش را ببندند؟ اینجور نیست برمی‌گردیم به لحظه‌ای که کیخسرو شاه - بیخبر ایرانی‌ها - پادشاهی است که مدعی بود خداوند او را دهوت کرده است بالاخره که در حال زندگی مادّی باید بروم پیش او. یک عده مردم گفتند: پادشاه خُل شده است. به هر حال، ایرانی‌ها را در بیابانی جمع کرد مردم گریه می‌کردند. خوب پادشاه خوبی هم بود و نسبتاً عادل بود می‌خواهد وصیت کند: رستم را

نجویم کسی نام در گسارزار

چو لهراسب را کسی کند شهسوار؟

اعتراض شدید است، از این شدیدتر مجال است. شاه می گوید: شما نمی دانید من می دانم. این نژادش بزرگ است؛ شما خیر ندارید. زور است! چون زور است، زال توبه می کند. انگشت به خاک می زند و می گوید حرفم را پس گرفت. ولی این کینه وجود دارد؛ یعنی ایرادها به این ترتیب، می خواهند عدم موافقت خودشان را با سلطنت ساسانیان به نظر من به این شکل نشان بدهند. در تمام جنگهای مقدسی که برای دین زردشت درسی گیرد، در یک موردش خانواده رستم حتی دعوت هم نمی شوند. اگر احتمال یک در هزار داشت که کمک کنند، گنساب حداقل آنها را دعوت می کرد. دعوت نکردند آنها هم نیامدند یکی از حرفهایی که اسفندیار به رستم می زند می گوید: از وقتی که پدرم به سلطنت رسیده است، تو یاغی شده ای.

سوی او یکی نامه نترسته ای

ز آرایش بستگی گشته ای

بنابر این قهرمانی به نام رستم پیدا می شود که می تواند با این خانواده بجنگد. اسفندیار فریزدانی دارد نظر کرده زردشت است و تیربند شده فقط اسلحه به چشمش کارگر می شود اما جالب این است که مردم در این داستان چه کرده اند؟ اسفندیار در یکی از خانها سیمرغ را می کشد و سیمرغ حامی خاندان رستم می گوید که آن سیمرغ جفت من بود که کشته شد و عجیب این است که در خود اوستا زردشت دعا کرده است که هر کسی سیمرغ را کشت، به نفرین خداوند گرفتار شود چون وقتی مرغان پیش خدا می روند، نماینده یک گروه بزرگ مرغان سیمرغ است که اینها بالای کوه البرز به دیدار اهورامزدا می روند و صحبت می کنند و او در حقشان دعا می کند. آن وقت این سیمرغ به دست کی کشته می شود؟ به دست اسفندیار! یعنی مردم می خواهند بگویند که این قهرمان مقدس دین، عملاً علیه مقدسات خود دین کار می کند که یکی کشتن سیمرغ است اما فرقی با خانواده چه کسی می آید؟ رستم! ایرانی ها سیمرغ را برای آن خانواده در نظر می گیرند و می بینیم که این سیمرغ کارهای عجیبی می کند حالا وارد آن مسائل نمی شوم به هر حال این وسط داستانی به وجود می آید یا همه کس و قومهایش که روینای داستان را همه ما می دانیم که چسی از رستم می خواهند. اساس داستان این است که اولاً قرار است اسفندیار کشته شود. چون پدرش می داند که مرگ او به دست رستم است. بهانه اسفندیار این است که بیا دستهای را ببندم و ببرم. رستم می گوید هر چه می خواهی، آری اما این کار نه. کار به جنگ می رسد. سیمرغ پیش یبی می کند و به رستم می گوید: تو در کشتن او خیلی شتاب نکن. هر کسی اسفندیار را بکشد بدبخت می شود. چون این بالاخره قهرمان است؛ بزرگ است و از این حرفها. شما در داستانهای حماسی نگاه

کنید قهرمانان همه کشته شده اند؛ کمتر قهرمانی است که به قول معروف زنده اش خوش باشد. سرانجام کشته شده است اما خاطرهایش همیشه مانده رستم مرگش هم زیباست می گوید من حاضریم کشته بشوم اما زیر بار این تنگ نمی روم. با علم به اینکه می دانم خانواده ام بدبخت می شوند؛ یعنی این ملت است، ملت می گوید من هم حاضریم از بسین بروم. اما زیر بار حرف زور نروم. سرانجام جنگ تمام می شود. اما بدانید که بعداً پسر اسفندیار بهمن حمله می کند و تمام خانواده رستم را از بین می برد. می خواهم مرگ رستم در واقع حسن ختام کار باشد. در این مملکت چیزهای جالبی است! گنساب بازور بیگانه به سلطنت می رسد خسرو پرویز هم بازور بیگانه و بهرام گور هم بازور بیگانه به سلطنت می رسد اما مرگ رستم هم با دستور بیگانه است؛ یعنی پادشاه خارجی به شهادت برادر رستم می گوید: اگر می خواهی مالیات از تو بگیرم برادرت را بکش او هم رستم را با حيله می کشد چاهی در سر راه رستم می کند، هنگامی که رستم بارخش از شکار می آید، رخس به کنار گودالی می رسد که درون آن سرازیر تیغ و نیزه بود و روی آن را استار کرده بودند و حرکت نمی کند. رستم هم می زند بر رخس که پیرا رخس حس کرده بود که ماجرا چیست. چون ماجرای خود رخس هم یک سخنرانی می خواهد که اسب در اساطیر خودش چه مسأله ای دارد. بالاخره می برد دستش گیر می کند آنطرف چاله که خیلی بزرگ کنده بودند اما موفق نمی شود ببرد. چون دور خیز نداشت رستم می افتد ته چاه تیرها و نیزه ها کار گذاشته بودند اول اسب از بسین می رود در اساطیر هست که تا اسمی زنده باشد اسیدی به قیام یک قهرمان هست؛ مثلاً ببینید زاپاتا وقتی می کشتن و نعشش را می اندازند در آن میدان محل تا مردم ببینند. یک پیرمرد می گوید: این زاپاتا نیست؛ زاپاتا سوی کوههاست و فیلم هم اسب سفیدی را نشان داد که از آن بالای کوه شبیه می کشید مردم می گویند آری قهرمان ما زنده است. سیاوش هم وقتی کشته شد اسبش فرار کرد اما قبل از فرار اسب، در گوش اسب خود گفت که تو باید در کین خواهی سهیم من باشی قهرمان کشته شد به دستور بیگانه به دلیل جریانهای مادی، به دست نابرداری خودش لغت «نابرداری» در حماسه ملی ما عجب معنی جالبی دارد؛ یعنی برادر که نیست، یعنی همیشه این مملکت بدبختی اش به دست نابردان داخلی بوده است. اگر خارجی ها همه جمع شوند که ما را از بین ببرند، اگر خودمان با هم باشیم از بین نمی رویم، ولی افسوس که نابردار داخلی علیه مردم زور می گوید مفلوک حمله کرد کی بر ما حکومت کرد؟ مفلوک یا خاندان چوینی و رشیدالدین فضل الله و... همانها حکومت کردند یعنی دلال مظلوم خود ایرانی بود بنابراین این جز اینست داستان ما باید آن تاریخ واقعی را که در دوره ساسانی بود جستجو کنیم.

دکتر خاتمی:

آنچه از نظرتان می‌گذرد، بررسی و گزارش اجمالی است از
برگزاری کنگره جهانی بزرگداشت حکیم نوس، فردوسی که از اول تا
پنجم دیماه ۱۳۶۹ در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران
برگزار شد

شاهنامه

□ محمد غلام

تجلی دادخواهی و مبارزه با جهل است

صبح شنبه اول دی‌ماه سال ۱۳۶۹، کنگره
بزرگداشت دانای نوس، حکیم ابوالقاسم
فردوسی، در تهران با سخنان رئیس‌جمهور و
ریاست عالی شورای انقلاب فرهنگی
(حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی) گشایش
یافت.

مراسم افتتاح کنگره که به زیور وجود
فرب به چهارصد تن از شخصیت‌های علمی
— ادبی داخلی و خارجی آراسته بود با سخنان
دکتر رحیمیان، دکتر معین، فدریکو مایور
دبیر کل سازمان جهانی یونسکو و... ادامه یافت
و بالاخره با سخنرانی حجة الاسلام خاتمی و
پیام فرهنگستان زبان و ادب فارسی که توسط
دکتر غلامعلی حداد عادل قرائت شد به پایان
رسید. سپس بعد از ظهر همان روز،
شرکت کنندگان جهت ادای احترام در مرفد
امام حضور یافتند و دسته گلی که به همین
مناسبت فراهم شده بود توسط میهمانان کنگره
بر مزار آن عزیز نثار گردید.

در این کنگره که بنا به پیشنهاد جمهوری
اسلامی ایران و با موافقت و مساعدت سازمان
جهانی یونسکو و زیر نظر دانشگاه تهران
برگزار گردید تعداد کثیری از اساتید
دانشگاههای داخل کشور و حدود ۶۳ تن از

● منتهی و شاهنامه، در پایه اساسی فرهنگ ایرانی هستند.

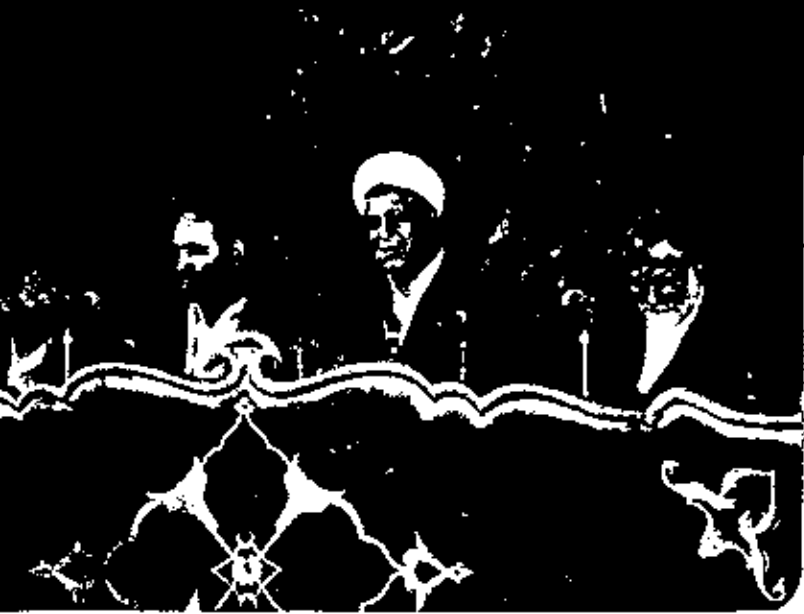
دکتر احمد مهدوی دامغانی:

● فردوسی در مصالح این کاخ بسازند از بیشتر علوم
اسلامی بهره گرفته و با یک خزانه عظیمی از این علوم به کار
نظم پرداخته است.

دکتر قنصلی سرامی:

● هدف اصلی شاهنامه نمایش تضادهای جهان است
شاهنامه، جهان را بصورت شطرنج به ما نشان می‌دهد.





دیران آموزش و پرورش و میهمانان خارجی از هیجده کشور جهان هند، فرانسه، قطر، چین، انگلستان، سنگلادش، بنگلادش، پاکستان، سوریه، ژاپن، مصر، رومانی، ایتالیا، پاکستان، شوروی، آمریکا، افغانستان، ترکیه و اردن شرکت داشتند.

این بار نیز بین از سالیان طولانی، عاشقان فرهنگ و آیین این سرزوبوم از سراسر گیتی گرد آمده اند تا با فردوسی و آرماتهایش پیمان بندند که هرگز فریب تزویر کاووس، دژخیمی ضحاک، شقاوت شفاد و دیوران بدکردار را نخورند.

گرد آمده اند تا یاد و نام این جهانی شاعر حماسه سرا را برای همیشه در خاطره فرزندان این آب و خاک ثبت کنند و آوازه جاودانگی این کاخ بلند را به گوش جهان و جهانیان برسانند. گرد آمده اند تا بگویند که فردوسی شاهنامه را نه برای صلّه محمود، که برای بقای اصالت و نژادگی ایران و ایرانی و نیز برای پیوند دو منهد سروده است. گرد آمده اند تا بگویند که شاهنامه نه «نامه شاهان» که «نامه آرزوهای یک ملت» و فردوسی نه یک شاعر که «پاسخگوی یک نیاز ملی» است.

گرد آمده اند تا بگویند که حماسه سرائی تنها نرسیم صحنه های رزم و زور آزمایی و بال و کوبال پهلوانان نیست بلکه «شمان وجود احساس آزادی در بین انسانها» است. و گرد آمده اند تا بگویند که «فردوسی مظهر پنداری است که ما از یک شاعر آرمانی در ذهن داریم، زیرا هم به ما می آموزد که انسان چیست و هم اینکه انسان چه باید بشود.»

برنامه های جنبی کنگره

علاوه بر سخنرانیهایی که در دو نوبت صبح و عصر و در سه نوبه به موازات هم ایراد می شد برنامه هایی نیز ندارد شده بود که در اینجا به اهم آنها اشاره می کنیم:

— برپایی نمایشگاه کتاب، عکس، نقاشی در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

— افتتاح نمایشگاه خط، نقاشی، کتب خطی قدیم، ظروف باستانی و عتیقه در موزه رضا عباسی که مورد بازدید شرکت کنندگان قرار گرفت.

— اجرای موسیقی مقامی و سنتی در تالار فردوسی

— اجرای مراسم شعرخوانی و نقلی سنتی قهوه خانه ای

— پیش بینی سفر یکروزه شرکت کنندگان به شهر توس زادگاه حکیم فردوسی که البته به علت نامناسب بودن هوا انجام نگرفت.

— بازدید از بازار تهران و خرید کتاب توسط شرکت کنندگان خارجی

— انتشار ویژه نامه فرهنگی - هنری فردوسی، تا ۶ شماره

— اهدای مجله رشد ادب فارسی به شرکت کنندگان در روز اختتام کنگره توسط کارشناسان گروه ادب فارسی.

— بازدید از موزه های فرش و ایران باستان، همچنین تالار مس قانع واقع در قزوین.

حالا این سؤال که کنگره تا چه حد توانسته به هدف اصلی که همانا «شناخت واقعی فردوسی و شاهنامه» است دست یابد؟ یا اینکه اصولاً هیچ توفیقی داشته است یا نه. پاسخی را می طلبد که باید از منن سخنرانیها جویا شویم. ما برای بهره گیری بیشتر بخش هایی را انتخاب نموده ایم. ملاک ما، در این انتخاب آن گونه پژوهشهایی است که تا حدی از میزان علمی بهره ور بوده، گره گشای مشکلات ادبی باشند.

«فرازهایی از نظریه شرکت کنندگان درباره حکیم توس و شاهنامه»

آقای قدریکوماپور دبیر کل سازمان جهانی یونسکو:

خردی که فردوسی به توصیف آن پرداخته، تنها به معنای قوه ادراک نیست بلکه قابلیت شناخت نیکی هاست. حکمتی ژرف و پنهانور است. آرامش و طمأنینه است که از درون برمی خیزد و زاده تسلط بر نفس است.

پیام اصلی فردوسی، حرمت و احترام به دیگران به رغم اختلافات مذهبی، قومی و اجتماعی و... است.

قهرمان با صفات عالی انسانی است.
 نمونه‌ای از جنبه‌های اشتراک را ملاحظه
 می‌فرمایید آنجا که
 فردوسی می‌گوید:
 بسی افکندم از نظم کساختی بلند
 که از باد و باران نیاید گزند
 همین مفهوم را «والصیکی» با این الفاظ
 می‌آورد که:
 «تا وقتیکه دریاها و آب در این جهان
 وجود دارد این نامه محفوظ خواهد ماند.»



پروفسور فضل الله رها «از ایران»:

من معتقدم که شاهنامه و متنی را می‌توان
 به عنوان دو پایه اساسی فرهنگ ایران دانست
 و همچنین شاهنامه را می‌توان به عنوان
 «خلاصه‌ای از دایرةالمعارف فرهنگ قوم
 ایرانی» معرفی نمود.

از آنجا که در کار هنری، عقل چندان
 دخالتی ندارد، هر کس می‌تواند بنا به ذوق خود
 نسبت به هنرمند سخن بگوید. از این روست که
 عده‌ای فردوسی را به خاطر حسن وطن‌پرستی
 می‌ستایند.

دکتر ضیاءالدین سجادی:

وی در مورد «قضا و قدر در شاهنامه»
 می‌گوید: در تراژدی قهرمان داستان معمولاً
 تابع مرگ و سرنوشت خویش است و این سرنوشت او
 را به جایی می‌رساند که باید در نهایت یکی از
 دو راه را انتخاب کند. رستم باید بالاخره
 پسرش را شناسد. به خاطر وقوع تراژدی
 هجیر، شناسی چادر رستم را به سهراب
 نمی‌دهد.

نوشته بهر بر دگرگونه بود
 زمانه نگاهد نه هرگز فرزد
 قضا چون ز گردون فرو هشت بر
 همه زیرکان کور گردند و کر
 یا جای دیگر در بزم دوم انوشیروان آنجا که
 بحث از حکمت است فردوسی چنین می‌گوید:

شگفتی‌های جهان اسطوره است.

فردوسی به زبان اسطوره حماسه‌سرای
 انسان حق‌جو و جمال‌خسواء و عدالت‌طلب
 است.

تو این را دروغ و فسانه مدان
 به یک سان روشی در زمانه مدان
 از او هرچه اندر خورد با خرد
 دگر بر ره رهنر معنی برد

انسان فردوسی، صاحب خرد است و خرد
 در تعبیر فردوسی همان است که در اسلام به
 عنوان اولین و برترین آفریده خدا مورد
 ستایش قرار گرفته است:

نخست آفرینش خرد را شناس
 نگهبان جهان است و آن سپاس
 خرد را و جان را که یار د ستود
 و گر من ستایم که یار د شوند...

اظهر دهلوی از هند:

«مقایسه راهابین با شاهنامه»

دو اثر حماسی «راهابین اثر والصیکی»
 از هند و «شاهنامه فردوسی» از ایران، دارای
 جنبه‌های اشتراک بسیاری می‌باشند به طوری
 که می‌توان گفت هدف هر دو کتاب نمودن دو

دکتر خانمی، وزیر فرهنگ و ارشاد
 اسلامی:

فردوسی آموزگار سخن است و بدون
 شک، شعر فاخر و ادب پارسی به برکت
 حکمت و هنر این شاعر فرزانه به یکی از
 فله‌های عظمت و ماندگاری می‌رسد. فردوسی
 چندان بزرگ است که نوانسته است با زبان
 پارسی همه حوزه‌های نظر و عمل بشر را
 بی‌تکلف و تعقید به زبان شعر بیان کند.

فردوسی ایرانی است اما ایرانی مسلمان و
 عظمت شخصیت فردوسی در بهره‌ای است که
 از حکمت و جهان‌بینی و عرفان و ادب اسلامی
 دارد و اگر ایران را می‌خواهد و می‌ستاید،
 ایران را چنان می‌خواهد که اسلام خواسته
 است.

اگر نامها را از بسیاری از قهرمانان
 محبوب شاهنامه برداریم، چهره‌های درخشانی
 را می‌بینیم که جانشان تجلی توحید،
 دادخواهی، عفت، شجاعت و مبارزه با جهل و
 جور است و مگر اسلام انسانها را چنین
 نمی‌خواهد؟

شاهنامه تاریخ نیست بلکه فردوسی با زبان
 اسطوره در این کتاب سخن می‌گوید و شناخت
 درست شاهنامه و فردوسی در گرو شناخت

حکیمان دانسته و هوشمند
 نیستند نزدیک تخت بلند...
 از ایشان یکی بود فرزانه‌تر
 برسید از او از قضا و قدر
 که آغاز و فرجام جوین سخن
 چگونه است و این را که آفکند بن
 چنین داد پاسخ که جوینده مرد
 جوان و شب و روز هر کار کرد
 بود راه روزی برو تسار و تنگ
 بجوی اندرون آب او باد رنگ
 یکی بی هنر خفته بر تخت بخت
 همی گل فشاند برو بر درخت
 چنین است رسم قضا و قدر
 ز بخشش نیایی به کوشش گذر...
 خرد و نفس دو مقوله‌ای است که در عقاید
 اسماعیلیه مطرح است (خرد فعال است و نفس
 منفعل) فردوسی نیز در شاهنامه خود از این دو
 مقوله متأثر بوده است البته نمی‌خواهیم بگویم
 فردوسی اسماعیلی مذهب است ولی
 تاثیرپذیری وی را نیز نمی‌توان انکار کرد.

دکتر کمال الدین عینی:

شاهنامه کتابی است دقیقاً علیه ظلم و جور
 سلطان محمود و اعتراضی است بر کشتارهایی
 که وی از میان دانشمندان نموده است.
 این کتاب دائماً در طول تاریخ تا به امروز در
 مدار مبارزات سیاسی بوده است و هر حکومتی
 به نفع خود از آن سوء استفاده کرده است.

دکتر محمد استعلامی:

«زمینه‌های اجتماعی بدید آمدن
 شاهنامه»

شاهنامه یا اسطوره‌های کهن، هیچ کدام
 نامه شاهان نیستند بلکه نامه آرزوهای یک
 جامعه است و اگر شاهی در تاریخ یاد کرده
 می‌شود و نامش می‌ماند، همانی است که ملتی
 را نجات داده است.
 در یک اثر حماسی، قهرمانان معمولاً جلوه

دهنده قدرت و خصلتهای یک ملتند. البته
 قهرمان واقعی با قهرمان حماسی از زمین تا
 آسمان تفاوت دارد.
 وی افزود که اکثر نویسندگان تذکره‌ها در
 باب شعرا و نویسندگان با به‌خطا رفته‌اند و یا
 اینکه به عمد طریق مبالغه پیموده‌اند مثلاً چهار
 مقاله عروضی علت سرایش شاهنامه را نیاز
 فردوسی به پول برای فراهم نمودن جوهرت
 دخترش می‌داند که البته نمی‌تواند صحیح
 باشد.

هافزی دو فوشه کور

از فرانسه «هنر، نژاد، گوهر در شاهنامه»
 هنر بر نژاد است و بر گوهر است
 سه چیز است و هر سه به سنگ اندوست
 در شاهنامه انحراف تبارشاهی باعث فساد
 اخلاقی مردم است.

کسری انوشیروان بنیانگذار عظمت است.
 آن عظمتی که بر چهار اصل استوار است ۱-
 انتقامجویی ۲- طلب تخمه نیک ۳- احساس
 پادشاهی ۴- عدالت خواهی

دکتر قدمعلی سرآمی:

«سمبولیسم در شاهنامه»

هدف اصلی شاهنامه نمایش تضادهای
 جهان است. شاهنامه جهان را شبیه نظرنجی

بما نشان می‌دهد که جهان آفرین ترین داده
 است؛ نیروی سیاه و سفید جهان را اداره می‌کند.
 یکی از تضادها، تضاد خرد و ضد خرد است
 تضاد تورال و ناتورال و بالاخره تضاد رثال و
 سوررثال است. البته فردوسی خود متوجه
 تضادهای موجود در اثر خود هست.

فردوسی از دست ترکان و آنهم ترکانی که
 زیر سلطه تازیان باشند می‌نالند. فردوسی خود
 خردگر است بقدری که می‌توان گفت خردبازه
 است.

عناصر نمادی در شاهنامه بسیار زیادند؛ از
 قهرمانان گرفته تا موجودات دیگر. جسام
 جهان‌بین، کیخسرو، بیژن، چاه، رستم، بهلولی
 مادر، خنجر آبگون و...

در شاهنامه همه چیز سخن می‌گوید. خون
 سیاوش می‌ریزد خونی که می‌ریزد می‌جویند و
 آخر بارور می‌شود.

جوانی دریه از ایتالیا

«نسب مادری بهلولان شاهنامه»

هر حماسه ملی به طرفین نیک و بد احتیاج
 دارد که در شاهنامه یکی انسان و دیگری دیو
 است. جنبشید شخصیت بارز «انسانی» در
 زمان پیشدادی است که بر دیوان غالب می‌شود
 و علوم و فتنونی نظیر ساختمان سازی و طب را
 از آنها فرا می‌گیرد.



روش معمولی زاده شدن پادشاهان ایران از جفتی است که از طرف پدر، ایرانی و خوب و از طرف مادر، تورانی و بد می‌باشد. رودابه، مادر رستم از نسل ضحاک است ولی زال، پدر رستم از پشت سام نریمان است و توسط سیمرغ پرورش می‌یابد.

دکتر احمد مهدوی دامغانی

«تجلیات قرآن و احادیث در شاهنامه» فردوسی در مصالح این کاخ بلند از بیشتر علوم اسلامی بهره گرفته و بسایک خزانه عظیمی این علوم به کار نظم شاهنامه پرداخته است. شیعه بودن فردوسی به هیچ عنوان نمی‌تواند محل تردید واقع شود. کاربرد لفظ «وصی» که از اصطلاحات خاص شیعه بوده است و فرقی دیگر به جای آن از «ولی» استفاده کرده‌اند دلیل بر اثنان این سخن است. فردوسی شیعه امامی بوده است نه شیعه زیدی و نه چیز دیگر.

دکتر ذبیح‌الله صفا^۵

«نظری به مآخذ شاهنامه و دیگر حماسه‌ها»

شاهنامه گنجینه‌ای از معتقدات ملت ایران است. این کتاب توانسته است دو مذهب را بهم مرتبط سازد. به علاوه یک اثر مقبول ملی است که تاریخ ملت را به زبان داستان بیان

نموده است.

«خوتای نامک» یا «سیر الملوک» از جمله کتب مهمی است که در ارتباط با ساسانیان نوشته شده است. البته متن پهلوی «خدای نامه» که توسط عده‌ای به زبان عربی برگردانده شده بود از بین رفته است. راویان شاهنامه را اغلب از دهقانانی می‌دانند که از طبقه معروف اشراف ارضی بوده‌اند.

یکی از راویان معروفی که فردوسی در چند جای از شاهنامه، نام وی را ذکر نموده «آزاد سرو» است. وی از مردم سیستان بود و ادعای هم نزدی با سام نریمان داشت. در پایان به منظور تشدید میثاقی روابط فرهنگی کشورها و مناطق فارسی زبان و بسط و گسترش فعالیت‌های علمی در سراسر جهان «انجمن بین‌المللی استادان زبان و ادب فارسی» تشکیل گردید.

قرائت بیانیه کنگره که بندهایی از آن را برای شما عزیزان در اینجا می‌آوریم پایان بخش مراسم بود.

در بخش‌هایی از این قطعنامه پس از درود به روان پاک رهبر کبیر انقلاب و سپاسگزاری از رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران به خاطر توجهات خاصی که نسبت به ادبیات کشور مبذول داشته‌اند چنین آمده است.

— چون متن جامعی که حاوی تمام نظرهای انتقادی باشد تاکنون به چاپ نرسیده است

پیشنهاد می‌شود بنیادی تشکیل شود و بسا گردآوری همه نسخه‌های کهن شاهنامه و چاپ‌های مختلف آن و نقدهای نوشته شده متنی از شاهنامه فراهم آید که از هر حیث مورد قبول شاهنامه شناسان جهان باشد همچنین در این بنیاد مطالعات و تحقیقاتی درباره جنبه‌های مختلف شاهنامه و شخصیت فردوسی انجام گیرد.

— توصیه می‌شود هر سال جایزه‌ای به نام «جایزه فردوسی» برقرار شود و به کسانی که بهترین تحقیقات را درباره فردوسی و شاهنامه انجام می‌دهند و حاصل فعالیت‌های خود را به صورت مقاله یا کتاب یا فیلم و جز آن عرضه می‌دارند اختصاص یابد.

«والسلام»

۱ — بخشی از مقاله دکتر محمد استعلامی

۲ — بخشی از مقاله اختر ناملو

۳ — بخشی از مقاله دکتر مارتا سبید جیوا از

بلغارستان

۴ — بخشی از مقاله قدر کوماپور دبیرکل سازمان

جهانی یونسکو

۵ — لازم به تذکر است که دکتر ذبیح‌الله صفا

به علت مساعد نبودن وضعیت جسمانی در کنگره

حضور نداشتند و مقاله ایشان توسط آقای دکتر محمد

نرایی قرائت شد.



□ محمد هانی گلستانی

سرآغاز با نام پروردگار که حتی ازو یافت نقش و نگار... چه ایام پرشور و فرخنده است که یادآور نام گوینده است چه گوینده ای، راستکار و امین به نظم سخن استوار و مبین سخندانی از گوهر آریسان گشاده زبانی زبیرانیان زبان دری را مهین پاسدار نخست اوستاد سخن در شمار آبر شاعری درخور و راستین بحق از درصد هزار آفرین خردمند فردوسی پاک دل که بنود عنصرش برتر از آب و گل... سخن را رساند او به چرخ برین هم اندر عنایت به ماه مهین چه خوش دین و دانش بهم جفت کرد فَری او که خود هر چه را گفت کرد الا ای سخن را تو آموزگار به آموزگاران هر روزگار... زهی مثنی هوشمند و سزگ به اندیشه و فکر و ایمان بزرگ... الا ای به حکمت جواهر کلام به اخلاق و ایمان و دین مستدام... بهین رای نیک تو دین باورست گواهم ز شعر در داورست سخن زین معانی چه خوش گفته ای ازین در چه گویم که در سفته ای وطن دوستی نیز آیین تست به خصم وطن نفرت و کین نت...

□ سید سعیدالدین حسینی

دبیر دبیرستانهای تبریز

حکیم ای ابوالقاسم پاک دین ز شهنامه فردوس کردی زمین تو فرمانروایی به ملک سخن نگرود به گیتی منقعات کهن ز در دری رشته ای ساختی وز آن رشته شهنامه پرداختی مهیا نمودی زسی و دو حرف سلاح و سپاه و پیل و خون و ظمرف چو تازی به اسب خرد روز جنگ کئی عرصه بر عاقبل و عقل تنگ در عهدیکه شاهان خدایان بُدند همه شاعران شه ستابان بُدند به دادار بی چون تو بردی پناه نه بر شاه و بر تخت و تاج و کلاه ستودی نیی و گزیدی ولی تو ای پیرو شاه سردان علی تو نعم خرد را برافروختی جهان زنده کردی و خود سوختی تو بر سینه روزگاران نشین نشان بزرگی ایران زمین دل پاک ایرانیان گنج تو که دادند پنداش آن رنج تو تو گر رنج بردی در آن سال سی جهان زنده کردی بدین پارسی نه برسیم و بر زر نمودی نظر نه بر گنج آن بنده بی هنر ز محمود نا عهد ماسیم و زر بیارند با گنجها و گهر گذارند در کفه آن زر و سیم دگر کفه شهنامه ات ای حکیم بچرید همان کفه نامه ات زهی، آفرین بر تو و خدایات

مراسم بزرگداشت دکتر یوسفی در

اسفراین

روز دوشنبه ۶۹/۹/۱۹ مجلس بزرگداشت مقام علمی - اخلاقی مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی، از سوی دبیران ادبیات و گروههای آموزشی مقاطع راهنمایی متوسطه اسفراین در محل اداره آموزش و پرورش این شهرستان برگزار شد.

در این مراسم که با حضور دبیران منطقه تشکیل شده بود ابتدا آقای حسین یوسفی دبیر ادبیات و دانشجوی مرحوم دکتر یوسفی، فهرستی از آثار ارزشمند ایشان را بر شمرند. سپس خاطراتی را که در مصاحبت با استاد در ذهنشان به یادگار مانده بود برای حاضرین بازگو نمودند.

پس از ایشان آقای احمد شاهد، محقق و نویسنده اسفراینی، با توجه به نیاز جامعه فرهنگی به آثار استاد فقید، مسئولین امور فرهنگی را به انتشار هر چه سریعتر این آثار گرانقدر فراخواند.

در پایان آقای محمد عزیزی نویسنده کتب کودکان و نوجوانان با تاکید بر اهمیت عمر علمی انسان گفت: پژوهشهای علمی استاد فقید را می توان یکی از سرمایه های عظیم فرهنگ و ادب این مرز و بوم دانست. ما باید این قبیل افراد را الگوی خود در زندگی قرار دهیم. وی همچنین گفت: بزرگان و هنرمندان تاریخ تولد دارند ولی هیچ گاه تاریخ مرگ ندارند چرا که یاد این عزیزان مادام در ذهن و اندیشه ما زنده و جاوید است پس از هر کسی زنده ترند.

پایان بخش این مراسم فراتر از قطعه شعری بود که توسط غلامرضا اسفراینی در رثای استاد فقید سروده شده بود.



سایه خورشید سواران

«هفتم اسفند سالگرد غروب علامه دهخدا»

□ «محمدعلی سلطان»

راستی اگر دهخدا بزرگ آن شب بر بام
خانه اندیشه پویای دوران کودکیش او را در
جستجوی مثلی از امثال متداول میان فارسی
زبانان به دنبال خود نمی‌کشاند و خواب از
چشمان او نمی‌ریود که ترک آرام و خواب
گوید و قلم بدست گیرد و چند نمونه از آن نوع
را یادداشت کند؛ و اگر سالها بعد شطرنجهای آن
با آتش جنگ بین الملل اول برکنار چشمهای
در کوههای چهار محال بختیاری جهانگیر
نمی‌شد، با همتی که امروز حکم سیرخ و کیمیا
دارد با این نقصان معامله ادبیات و ادیبان چون
شده، سخن درباره این بزرگمرد در مجالی
محدود و سیرانی مستنود تداعی بحر در سیر
است، شخصیتی که آزادی و آزادگی را پیشه
خود ساخت و با آماد هم میهنان خویش سرد
عشق و محبت ساخت، از بفل سال و جان،
کوتاهی نورزید و مردانه عرصه بیکار با جهل و
استبداد را در نوردید و خط بطلان بر تنگ نامه
خفت و زبونی کشید.

یادکرد بزرگان و خدمتگزاران زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی
اسلامی یکی از وظائف رشد آموزش ادب فارسی است. در این شماره از
استاد فقید علی اکبر دهخدا یاد کرده‌ایم و به آثار و احوال او به اختصار
اشاره داشته‌ایم. در این مقدمه، ذکر این نکته را ضروری می‌دانیم که
تجلیل و احترام نسبت به شخصیت‌های بزرگ به معنی تأیید همه افکار و
آثار آن شخصیتها در سراسر دوران حیات آنان نیست. کسانی که با آثار و
مقالات دهخدا آشنایی دارند می‌دانند که او نیز مانند بعضی دیگر از
روشنفکران جوان صدر مشروطیت گهگاه در انتقاد از بعضی روشها و
پیشنها دچار اشتباهاتی شده است، اما باید گفت امروز پس از گذشت دهها
سال، با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، جایی برای نگرانی از آن
اشتباهات وجود ندارد، اما در عوض زمینه برای استفاده از میراث ادبی و
فرهنگی دهخدا بیش از هر زمان دیگری فراهم است شاید اگر دهخدا زنده
می‌بود و سقوط دیکتاتوری شاه را به همت یک روحانی عالی قدر از
حوزه‌های علمیه دینی می‌دید و تحول حاصل در اندیشه‌ها و افکار دینی
مردم را مشاهده می‌کرد، نه تنها خستگی رنجهای مبارزه طولانی با
استبداد را از تن بدر می‌ساخت، بلکه آن اشتباهات را نیز جبران می‌کرد.

رشد ادب فارسیه

از دربدریهای سوعلی و اسارت و وزارت او، تا رنجهای بیتهی و ناکامیهای حکیم طوس تدریس و تکرار شیخ اجل و درد هجران کنشیهای خواجه همه و همه را چون لوح آزمونه بر خویش هموار داشت تا مردانه بزید و مردوار بمیرد.

چون قند مکرر بار دیگر فراز و نشیب این بر تو پرتوان را از خط خورشید می خوانیم که حدیث عشق ز گلپاینگ آشنا خوشتر. او در یادداشتی می نویسد:

«حالا نزدیک شصت و سه سال شمسی از عمر من می گذرد، پدر من خان بابا خان پسر آقا خان پسر مهرعلی خان پسر رستم خان پسر قلیچ خان پسر سیف الله خان است. مهرعلی خان سپاهی بوده است و سمت سرداری داشته و از او شمبیرها و چند عدد نیزه و سه خنجر با دسته عاج سنگ نشانده و پیراهنی که دو بار

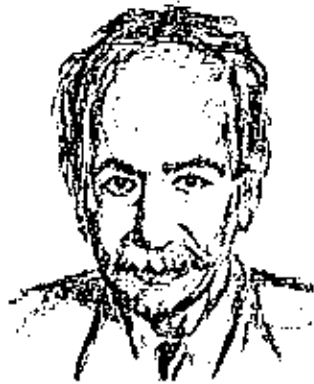
● سخن درباره این بزرگمرد در مجالی محدود و میزانی مسدود تداعی بحر در سیر است، شخصیتی که آزادی و آزادگی را همیشه خود ساخت و با آحاد هم میهنان خویش نرد عشق و محبت باخت؛

مُسَمَّی به «کئی خُنان» که در حدود چگینی بود فروخته و به قصد اقامت به تهران آمده بود. در نُه سالگی من پدرم رحمة الله علیه در گذشت و دو سال بعد پسر عموی او مرحوم میرزا یوسف خان رحمة الله تعالی که از پیش پیشکار مرحوم آقا ابراهیم امین السلطان و وصی پدرم بود، پسر من بود، و از او هفت دختر مانده بود و دامادهای او هر چه ما، در نزد میرزا یوسف خان داشتیم انکار کردند و آنچه برای ما ماند تنها یک خانه چهار صد ذرعی در جوار خانه مرحوم حاج شیخ هادی مجتهد نجم آبادی طاب ثراه و اثبات الیبت بود، مادر من رضوان

تمام قرآن در پشت و روی او نوشته بود بر جای بود که من در طفولیت آنها را دیده بودم. پدر من که در اول بازی عمومی خود ازدواج کرده بود از او فرزندی نداشت و در سن کهولت مادر مرا به زنی گرفت و از او خدا بدو دختری عطا کرد که در دو سالگی بمرد و پس از آن من و بعد از من خواهری و بعد از آن برادرم بحیی خان و پس برادر دیگرم ابراهیم خان حَفَظَهُمُ اللهُ به وجود آمدیم.

مولد من در تهران در کوچه قاسمعلی خان بمسحله سنگلج بود، چه در این وقت پدرم دو «ده» خود را یکی موسوم به «باکند» و دیگر

«سال شمار زندگی علامه دهخدا»



- تولد در تهران - ۱۲۹۷ ه. ق.
- آغاز تحصیل علوم قدیمه در مدرس شیخ غلامحسین بروجردی - ۱۳۰۷ ه. ق.
- درک محضر حاج شیخ هادی نجم آبادی - ۱۳۱۷ ه. ق.
- فارغ التحصیل از مدرسه علوم سیاسی - ۱۳۲۰ ه. ق.
- عضویت وزارت امور خارجه و اعزام به بانکان به عنوان متشی سفارت و اقدام به تحصیل و تکمیل علوم و السنه اروپایی - ۱۳۲۱ ه. ق.
- بازگشت به ایران - ۱۳۲۴ ه. ق.
- شروع به کار به عنوان معاونت امور راجعه به سوسه خراسان. ۱۳۲۲ ه. ق.
- همکاری با روزنامه صوراسرافیل و انتشار اولین شماره آن - پنجشنبه هفدهم ربیع الاول ۱۳۲۵ ه. ق.
- تعطیل روزنامه صوراسرافیل در ایران - بیستم جمادی الاول ۱۳۲۶ ه. ق.
- انتشار مجدد روزنامه صوراسرافیل در پاریس - محرم ۱۳۲۷ ه. ق.
- انتشار آخرین شماره روزنامه صوراسرافیل در پاریس - ۱۵ صفر ۱۳۲۷ ه. ق.
- ورود به استانبول و انتشار روزنامه هفتگی «سروش» - ۱۳۲۷ ه. ق.
- آخرین شماره «چهاردهم» روزنامه هفتگی «سروش» - ذی قعدة ۱۳۲۷ ه. ق.
- انتخاب به نمایندگی مجلس شورای ملی از کرمان و ورود به تهران و آغاز خدمات علمی - یازدهم محرم ۱۳۲۸ ه. ق.
- مهاجرت به میان ایسل بختیاری و آغاز بنیانگذاری اثر جاویدان لغت نامه - ۱۳۳۲ ه. ق.
- کاندیدای ریاست شورای سلطنت در حکومت ملی دکتر محمد مصدق - ۱۳۳۲ ه. ش.
- کودتای ننگین ۲۸ مرداد و احضار به دادستانی حکومت نظامی - ۲۵ مهر ۱۳۳۲ ه. ش.
- غروب خورشید - دوشنبه هفتم اسفند ۱۳۳۴ ه. ش / ۱۳۷۵ ه. ق.

الله علیها که مثل اعلائی مادری بود ما را در کف تربیت خود گرفت. دروس قدیمه را نزد مرحوم شیخ غلامحسین بروجردی از صرف تا اصول سغه و کلام و حکمت خواندم. و در حدود ده سال هر روز از صبح تا شام در خدمت او بودم. حجره او مدرّسی بود که از نیم ساعت پیش از زدن آفتاب تا نزدیک غروب همه رشته‌های علوم وقت را دسته‌های مختلفی از طلاب، که در اوقات مُعیّنه روز نزد او

● خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود، بسبب از شاخ وخت بر بست و باغ را هجوم زاع در بر گرفت نو دولتان غلام صفت، کینه بزرگ مرد عرصه ادب و سیاست را در دل گرفتند.

● سرانجام دو شبیه هفتم آسفندماه ۱۳۳۴ در حالیکه محمد معین و سیدجعفر شهیدی به عیادتش آمدند، دهخدا که ضعف بر او مسلط بود گفت: پوست بر استخوان ترنجبیده و گویی در چهار مُجلد امثال و حکم سیری کردی با توده‌های مردم که همیشه به آنها عشق می‌ورزید خدا حافظی نمود.

می‌آمدند مجاناً درس می‌گفت، و من گذشته از درس خاص خود آن دروس را نیز می‌شنیدم و در اواخر با اغلب آن دسته‌ها در دروس شرکت داشتم. این علیم از آنگاه که پدر من رحمة الله علیه به رحمت ایزدی پیوست بر عسرت ما وقوف یافت، از آن مختصر حق التدریس نیز که از آن پیش به او می‌دادیم چشم پشونید. ارادت پدر من به مرحوم شیخ هادی به ارث به من رسید و با آنکه سن من مفتضی نبود در محضر او می‌رفتم و از افکار بدیع و پکر او به قدر استعداد خود بهره‌ها بردم. و خلاصه اینکه مُربی قلب و نواد یعنی وجدانیات من آن مادر بی‌عدیل، و معلم دانشهای رسمی من آن دانشمند مُتأله و تقویت عقل من از مرحوم شیخ هادی طاب ثراه بود. و کم و بیش هر چه دارم از این سه وجود استثنائی است، و برای کمتر کسی این سه نعمت یکجا جمع شده است، و

فصورها از من است نه از نقص وسائل. سالها حضور شخصیتی سیاسی مذهبی چون حاج شیخ هادی نجم‌آبادی شالوده اندیشه عقیدتی و سیاسی دهخدا را بریزی کرد. حاج شیخ هادی در برافروختن اولین جرقة نهضت مشروطیت نقش مؤثی داشت، او از معارم نزدیک سیدجمال‌الدین اسدآبادی بود و شادروان شهید شاه شکار میرزا رضا کرمانی بهنگام عزیمت به استانبول با او تماس گرفت و

هزینه راه را، از او دریافت داشت و پس از بازگشت که دار آزادی برافراشت و با دژخیمان پنجه‌ها زد تا شربت شهادت نوشید تنها مرجع و مکانی که برای بزرگداشت این شهید مجلس ترجمه منعقد گردید بیت ایه الله حاج شیخ هادی نجم‌آبادی بود. دهخدا پس از درک حضور مرحوم نجم‌آبادی وارد مدرسه علوم سیاسی شد و بعد از فارغ التحصیلی به عضویت وزارت امور خارجه درآمد و به‌همراه ایراهیم خان معاون الدوله کاشی که به‌سال ۱۳۲۸ وزیر مختار ایران در آن سوی شد عازم بالکان گردید و با سمت منشیگری در وین بابتخت اربش رحل اقامت افکند و به‌فرآگیری زبان غسرانسه و دانش‌های جدید و السنه اروپایی دیگر پرداخت. مفارن نهضت مشروطه خواهی (۱۳۲۳ هـ

ق. ۱) به‌ایران بازگشت و به‌سبب اوضاع موجود در آن زمان با نسبت «معاونت امور راجعه به‌شوسه خراسان» که در مقاطعه حاج حسین آقا امین الضرب بود به‌کار پرداخت و معاونت و مترجمی میو دو بوروک (دو بروک) مهندس بلژیکی را عهده‌دار گردید. و با مساهی سی تومان مقرری به‌اضافه مخارج راه در هنگام مسافرت (هزینه سفر) در ۱۳ رمضان ۱۳۲۴ هـ ق. شروع به‌کار کرد؛ پس از شش ماه کار در این سمت، صور اسرافیل تهیه شد و دهخدا را به‌سوی خویش خواند و با عنوان نویسنده و سردبیر و مرحوم جهانگیر خان شیرازی با عنوان مدیر و گرداننده امور و مرحوم میرزا قاسم خان تبریزی صور اسرافیل با عنوان صاحب سرمایه و مدیر به‌نشر آن روزنامه پرداختند.

قصد ما در این مقاله که بادی از آن قلّه رفیع علم و سیاست و ذکر خیر و خاطره‌ای است آن نیست که ارزش و اعتبار آثار علامه را با تحلیل و بررسی بیان داریم و اگر چنانچه با نگرشی کوتاه سخنی به‌اشاره می‌گذاریم و می‌کنیم بدان سبب است که نه زمان را مجال و نه قلم قاصر را آن توان و احوال است؛ بهر حال شماره اول روزنامه صور اسرافیل که هفتگی منتشر می‌شد روز پنجشنبه هفتم ربیع الاخر ۱۳۲۵ هـ ق. برابر دهم خردادماه ۱۲۸۶ هـ ش. و ۳۰ و ۱۹۰۷ میلادی در هشت صفحه در تهران منتشر گردید گویا اولین روزنامه‌ای بود که برای همه مردم منتشر می‌شد و در کوی و برزن شکوفه‌های انقلاب عطر آن را به‌هر رهگذار می‌رسانیدند.

صور اسرافیل در فاصله چهارده ماه با تعطیل و توقیف‌هایی که می‌بیند جمعاً سی و دو شماره منتشر می‌گردد و آخرین شماره آن تاریخ بیستم جمادی الاول ۱۳۲۶ هـ ق. دارد. بمباران مجلس و شهادت میرزا جهانگیر خان شیرازی و اختفاء و تعصن و تبعید دهخدا نویسنده مقالات مؤثر «چرند و

برنده که از آغاز با تهدید و گاهی تطمیع از سوی محمد علیشاه که با ارسال پول و اعزام قزاق به قصد فرمانبردار ساختن او و نیز توطئه قتل و... همراه بود سبب این فترت گردید بکجا پس از تعطیل روزنامه، دهخدا به اروپا تبعید گردید و با تمام کمبودهای آن دیار برای او که از جمله سختی معیشت روزانه و... بود توانست با یاری معاضد السلطنه پیرنیا و شادروان علامه خزویی که امور مادی و معنوی آن را تقبل کرده بودند روزنامه صور اسرافیل را با همان قطع و شکل و سبک و روش در شهر آیورن سوس تهیه و در پاریس به چاپ برساند.

تاریخ اولین روزنامه دوره دوم غرة محرم ۱۳۲۷ ه. ق. برابر با ۲۳ ژانویه ۱۹۰۹ م. و تاریخ سومین و آخرین شماره منتشر شده آن ۱۵ صفر ۱۳۲۷ ه. ق. برابر با ماه مارس ۱۹۰۹ م. است. ضمناً دهخدا سردبیری روزنامه روح القدس به مدیریت سلطان العلماء خراسانی را نیز داشته و ظاهراً یک یا دو شماره از این روزنامه را در اروپا با همان اسلوب و طرح و شکل چاپ کرده است. دهخدا از اروپا به استانبول می‌رود و آنجا با همکاری گروهی از ایرانیان روزنامه‌ای هفتگی به فارسی با نام «سروش» نشر می‌کند و تاریخ اولین شماره سروش چهارشنبه دوازدهم جمادی الاخر ۱۳۲۷ ه. ق. برابر با ۳۰ حریران ۱۹۰۹ م. و تاریخ چهاردهمین شماره منتشر شده آن دهم ذی‌قعدة ۱۳۲۷ ه. ق. برابر با ۲۳ تشرین ثانی ۱۹۰۹ م. است.

پس از فتح تهران و استقرار مشروطیت دهخدا از کرمان و نهران به نمایندگی دوره دوم مجلس شورای ملی انتخاب می‌شود و به‌اسندغای احرار مشروطه به ایران باز می‌آید و روز یکشنبه یازدهم محرم ۱۳۲۸ ه. ق. وارد تهران می‌شود.

از زمان ورود به نهران تا آغاز جنگ جهانی اول دهخدا گذشته از سمت نمایندگی مجلس

به‌تحریر مقالات سیاسی و انتقادی در روزنامه‌های زیر می‌پردازد.

در روزنامه مجلس به‌مدیریت مرحوم طباطبائی

در روزنامه آفتاب به‌مدیریت سید یحیی رشتی ملقب به ناصرالاسلام

در روزنامه شوری به‌مدیریت ح. عبدالوهاب‌زاده

در روزنامه ایران کنونی به‌مدیریت مرحوم مدیرالممالک

در روزنامه بیکار به‌مدیریت کمالی و...

مصاحبه خود با شادروان عزت الله زنگنه کرمانشاهی در هفته‌نامه تماشا به سال ۱۳۵۲ لغتنامه را اینگونه معرفی می‌نمایند که:

لغتنامه: فرهنگی است بزرگ و با بزرگترین فرهنگ فارسی که تا امروز تألیف و منتشر شده است. دهخدا در حدود چهل سال از عمر خود را صرف تهیه یادداشتهای این کتاب کرده و خود در تنظیم، تألیف و نظارت بر چاپ قسمتی از مطالب آن دخالت داشت....

دقت در فرهنگهای فارسی، دهخدا را متوجه ساخت، خطاهای موجود در فرهنگهای فارسی از فرهنگی به فرهنگ دیگر منتقل شده

● در ۱۳۳۴ دهخدا لغتنامه خود را به ملت ایران بخشید و در ۱۳۳۶ چاپ لغت نامه به دانشگاه تهران (دانشکده ادبیات) انتقال یافت و به ترتیب توسط استادان برجسته‌ای چون مرحوم دکتر معین و دکتر شهیدی، دکتر دبیرسیاقی و بسیاری از استادان ادبیات و علوم انسانی در چاپ آن اهتمام و کوشش به کار رفت و به‌رور پایان پذیرفت.

و غلط خوانی و غلط نویسی کاتبان نیز مقداری بر غلطها افزوده است. دهخدا برای اینکه کار خود را بر پایه دقیق علمی استوار سازد، نخست به خواندن متنهاي نظم و نثر پرداخت و لغتها و ترکیها را علامتگذاری کرد. در ابتدا خود او و سپس عده‌ای دستیار به راهنمایی او این کلمات را روی برگه‌های کوچک نوشتند. این یادداشتهای انبوه که در دوران زندگی وی به صورت (القاب) و شمار آن (البته با حساب یادداشتهای مکرر) از سه میلیون بیشتر است، ماده نخستین لغتنامه را تشکیل می‌دهد.

لغتنامه دهخدا در حدود دویست هزار (عنوان) لغت را در بردارد، بیشتر این لغتها مستند به شاهدهای متعدد است، از آوردن این شاهدها، علاوه بر روشن ساختن معنی لغت، در نکته دیگر نیز در نظر بوده است، یکی آنکه سیر تاریخی کلمه نشان داده شود، دیگر آنکه تحول

در ایام جنگ بین الملل اول و مهاجرت آزادیخواهان، دهخدا در یک از فرای بختیاری منزوی می‌گردد و آنجاست که پایه تهیه مطالب کتاب «امثال و حکم» و نیز لغات «لغتنامه» را می‌ریزد و در پایان جنگ به تهران باز می‌گردد و به مطالعه متون منظوم و مستنور فارسی و استخراج امثال و لغات می‌پردازد.

«کار تخصص و تبحر بیش از بیست و اند سال بکشید و پیوسته و بی‌هیچ فصل و قطعی، حتی نوروز و عیدین و عاشورا، بیرون از دویبار بیماری صعب چند روزه و دو روز هنگام رحلت مادرم رحمه الله علیها که این شغل تعطیل شد و دقایقی چند که برای ضروریات حیات در روز... بسیار شبها از بستر برمی‌خاستم و پسلیته برمی‌کردم و چیزی می‌نوشتیم»

استاد دکتر سید جعفر شهیدی ادیب نامدار معاصر و مستدثین خلف سازمان لغتنامه در

معنی آن در طول تاریخ زبان دری روشن گردد. علاوه بر لغات در حدود دویست هزار اعلام جغرافیایی و تاریخی نیز در این کتاب آمده است. پس لغتنامه بدون احتساب ترکیباتی که در ذیل بسیاری از لغات آمده، حاوی چهارصد هزار عنوان است. چاپ این مجموعه بزرگ در بیست و پنج هزار صفحه سه ستونی با حروف ریز و قطع وزیری کامل خواهد شد. آثار دیگری که از این زمان حاصل اندیشه و زحمات شبانه روزی علامه دهخدا است عبارتند از:

- ۱ - امثال و حکم؛ شامل امثال و حکم و نسیلات و مصطلحات فارسی و عربی که در چهار مجلد چاپ و منتشر شده است.
- ۲ - ترجمه عظمت و انحطاط رومیان تألیف متسکیو.
- ۳ - ترجمه روح القوانين تألیف متسکیو.
- ۴ - فرهنگ فرانسه به فارسی.
- ۵ - ابوریحان بیرونی؛ شرح حساب ابوریحان محمد بن احمد خوارزمی بیرونی.
- ۶ - تعلیقات بردیوان ناصر خسرو که از ص ۶۱۹ دیوان ناصر خسرو به تصحیح حاج سید نصرالله تقوی نقل گردیده است.
- ۷ - دیوان سید حسن غزنوی؛ دیوان سید حسن غزنوی ملقب به اشرف که به اهتمام آقای مدرس رضوی در تهران به سال ۱۳۲۸ به طبع رسیده، تصحیحات دیوان مذکور به قلم استاد دهخدا در صفحات ۳۴۶ - ۳۷۶ آن کتاب چاپ شده است.
- ۸ - دیوان حافظ؛ استاد علامه، دیوان حافظ طبع خلفالی و دیوان حافظ مصحح فزونی را بار دیگر تصحیح کرده اند که قسمتی از آنها در مجله دانش سال دوم شماره هشتم به طبع رسیده است.
- ۹ - دیوان منوچهری.
- ۱۰ - دیوان فرخی سیستانی.
- ۱۱ - دیوان مسعود سعد سلمان.
- ۱۲ - دیوان سوزنی.

- ۱۳ - لغت فرس اسدی؛ قسمتی از این تصحیحات در مجله بنما و مجله دانش به طبع رسیده است.
- ۱۴ - صحاح الفرس؛ یادداشتهای استاد در این کتاب چاپ آقای عبدالعلی طاعتی آمده است.
- ۱۵ - تصحیح دیوان ابن بعین.
- ۱۶ - تصحیح یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی.

در دیماه ۱۳۲۴ شمسی دکتر مصدق نماینده تهران به دفاع از انتشار مجدد لغت نامه دهخدا مطالبی در مجلس بیان کرد و در ۲۵ دیماه همان سال نصیم قانونی درباره چاپ لغت نامه اتخاذ گردید در ۱۳۳۴ دهخدا لغتنامه خود را به ملت ایران بخشید و در ۱۳۳۶ چاپ لغت نامه به دانشگاه تهران (دانشکده ادبیات) انتقال یافت و به ترتیب توسط استادان برجسته‌ای چون مرحوم دکتر معین و دکتر شهیدی، دکتر دبیر

● از در پدربهای بوعلی و اسارت و وزارت او تارنجهای بیهقی و ناکامی‌های حکیم نوس تدریس و تکرار شیخ اجل و درد هجران کنشی‌ها خواجه همه و همه را چون لوح آزمونه بر خویش هموار داشت تا مردانه بزید و مردوار بعیرد.

سیاسی و بسیاری از استادان ادبیات و علوم انسانی در چاپ آن اهتمام و کوشش به کار رفت و بهرور پایان پذیرفت. پس از جنگ دوم جهانی که فرصتی بود برای بیان حقایق و اظهار اینکه خون شهدای مشروطه پایمال گردیده است دهخدا که بیستون مشروطیت را کنده و شهرتش را باد برده و گلها را بر سر نموده بودند بار دیگر به ادامه رسالت خویش پرداخت و نوشت که: «تمام قوانین و نظامات و دستگاههای سیاسی و اداری برای مملکت است نه مملکت برای آنها، حتی باید گفت اگر روزی خدای نکرده استقلال مملکت و قانون اساسی در دو جهت مخالف یکدیگر قرار گیرند زعمای هر قوم در هر زمان قوانین اساسی را باید فدای مملکت کنند و نه مملکت را فدای قانون. آنها که امروز سنگ طر فدااری قانون را به سینه می‌زنند باید بدانند که مردم، فریب آنها را نخواهند خورد و همه کس به علت مخالفت آنها به نهضت ملی ایران کاملاً واقف است. و سپس یادآور می‌شود که:

..... نهضت را کسی به وجود نیاورده، نهضت خود به وجود آمده است و سیر خود را خواهد کرد. دهخدا در مقاله یاد شده مردم را

- ۱۷ - مجموعه مقالات چرند و برند
- ۱۸ - پندها و کلمات قصار؛ شامل جمله‌های کوتاه و حاوی مطالب فلسفی و اخلاقی نیز به سبک پنندهای لاروشفوکو (farochfoucoult) این مجموعه هنوز به طبع نرسیده است. ضمناً در این زمان اشعار انتقادی، اجتماعی او در روزنامه‌ها و مجلات از جمله هفته نامه «جنگل» چاپ و منتشر می‌شد و سمپت هشتمی اسماط به علی کار و بار آزار شده، یکی از مندرجات هفته نامه مزبور است.
- ۱۹ - دیوان دهخدا
امواج درد و افواج ملال در ایامی نه چندان دور زمانی آشکار می‌گردد که علامه دهخدا این گونه درباره نشر لغتنامه یادآور شده و می‌نویسد: «دولت در صدد برآمد کتاب لغت نامه مرا که در حدود چهل هزار صفحه پنجاه سطر سه ستونی است به چاپ برساند و در تمام این مدت به قدری مشکلات پیش آوردند که بیش از پانصد صفحه به چاپ نرسید و از دیماه سال گذشته هم به عللی که بر بنده مجهول است به مطبعه قدغن شد که این کتاب چاپ نشود.»



● دقت در فرهنگهای فارسی، دهخدا را متوجه ساخت، خطاهای موجود در فرهنگهای فارسی از فرهنگی به فرهنگ دیگر منتقل شده و غلط خوانی و غلط نویسی کاتبان نیز مقداری بر غلطها افزوده است.

دعوت می‌کند تا از اظهار نظر خودداری نکنند و تداوم نهضت ملی ایران را که با مشروطیت پیوند دارد بازگو نمایند.

پس از کودتای نافرجام ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ که شاه سابق ایران را ترک کرد، اندیشهٔ تشکیل شورای سلطنت، کار بدستان حکومت ملی را بر آن داشت که استاد علی‌اکبر دهخدا را برای ریاست شورای سلطنت دعوت نمایند. مرحوم دهخدا موافقت خود را اعلام داشت و گفتاری نیز از رادیو تهران ابراد کرد که به دستور دولت در دو روز چندین بار تکرار شد. هماهنگی دهخدا با نهضت مردم ایران امیدهای فراوانی به وجود آورد و از گوشه و کنار شهر شنیده می‌شد که دکتر مصدق در مقام پست اجرایی نخست‌وزیری باقی خواهد ماند و استاد علی‌اکبر دهخدا رئیس جمهور ایران خواهد شد.

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود، بلبل از شاخ رخت بریست و باغ را هجوم زاغ دربرگرفت نودولتان غلام‌صفت، کینه بزرگ مسرد عرصه ادب و سیاست را دردل گرفتند. روزی پس از کودتای شوم، سرلشکر آزموده دانستان نظامی دادگاه کودتا به منزل استاد رفت و با ادب مالسکارانه خود عرض کرد: چرا ریاست شورای سلطنت را پذیرفتید؟ استاد فرمودند:

«دیکتاتوری دیگر آدم باالی نگذاشته بود به سراغ من آمدند»

دربارۀ مرحله دوم این استنتاج دکتر دیرسیاهی می‌نویسد:

«نویت دیگر در ۲۵ مهر ۱۳۳۲ او را به داستانی دعوت کردند و پس از ساعتها درنگ و پاسخگویی به سوالات مکرر نیمه شب مانده و رنجور به منزل برگردانند و در هشتی و دالان منزل را کردند. پیر فرسوده از حساب برفته بی‌آگاهی اهل خانه ساعتها نقش بر زمین

خواجه شیراز را برداشت و چنین خواند: درد عشقی کنیده‌ام که میرس زهر هجری چنیده‌ام که میرس گشته‌ام در جهان و آخر کار دلیری برگزیده‌ام که میرس آنچنان در هوای خاک درش می‌رود آب دیده‌ام که میرس من به‌گوش خود از دهانش دوش سخنانی شنیده‌ام که میرس سوی من لب چه میگری که مگری لب لعلی گزیده‌ام که میرس بی‌تو در کلبه گدایی خویش رنجهایی کنیده‌ام که میرس همچو حافظ غریب در ره عشق به مقامی رسیده‌ام که میرس شامگاهان استاد در حال اغما بود، خبر بیماری و از کار افتادگی دهخدا تمام دوستان و علاقمندان او را آزرده خاطر ساخت.

روز هشتم اسفندماه استاد علی‌اکبر دهخدای قزوینی درگذشت. دکتر محقق قزوینی در گزارش خود می‌نویسد: آن روز باران می‌بارید، آسمان می‌گریست، دانشکده

بماند، تا خادمی که برای ادای فريضهٔ صبح برخاسته بود، کالبد غم‌زده‌اش را به درون نقل کرده و اهل خانه را آگاه ساخته تا تیمار داری وی کنند»

با آنکه تا نزدیک ۷ ماه پیش از مرگ کار تحقیق و تصحیح و تألیف را رها نکرد، شمع وجودش را این تندباد حادثه فرو میراند. سرانجام دوشنبه هفتم اسفندماه ۱۳۳۲ در حالیکه محمد معین و سیدجمال شهیدی به عبادتش آمدند، دهخدا که ضعف بر او مسلط بود گفت: پوست بر استخوان ترنجیده و گویی در چهار مجلد امتال و حکم سبری کرد و با توده‌های مردم که همیشه به آنها عشق می‌ورزید خداحافظی نمود.

پس از چند لحظه سکوت و نگاهی به هزاران جلد کتاب که همه تماشاگر استاد بودند، زیر لب گفت: «که میرس» کسی از حاضران متوجه نشد. دهخدا دوباره گفت: «که میرس» مرحوم دکتر معین پرسید: منظورتان شعر حافظ است؟ دهخدا جواب داد: «بله» دکتر معین گفت: «مایل هستید بر اینان بخوانم؟» دهخدا گفت: «بله» آنگاه دکتر معین دیوان



ادبیات را با کمک دانشجویان دیگر تعطیل کردیم و همه به خیابان ایرانشهر آمدیم تا در مراسم تشییع جنازه شرکت کنیم. بسیاری از «مفاضل علما و ادبا» از نرس نیامده بودند، چه زمانی که خبر مرگ دهخدا را به شاه گفته بودند، ناپرخدا نه پاسخ داده بود:

«بترک که مُرد، می‌خواست رئیس شورای سلطنت بشود».

اما مردان وفادار و نسی چند از روحانیان آزاده و دانشجویان و کسبه و بازاریان، احترام استاد را بر تهدید رژیم برتری داده و برای وداع با او در خانه‌اش که سالیان دراز، کانون جوانان فرهنگ ایران زمین بود، حاضر شدند.

در آغاز تصمیم بر این بود که جنازه را به مسجد سه‌سالار قدیم ببرند و از آنجا تشییع به عمل آید. مرحوم اللهیار صالح به خواهش دوستان به حسین علاء وزیر دربار نقلن زد و طبق معمول نوعی اجازه خواهی کرد. حسین علاء گفت: «از شاه می‌پرسم و اطلاع می‌دهم» پس از مدتی اطلاع داد که اجازه نفرمودند و گفتند از مسجد مجد با جای دیگر تشییع کنند».

حاضران مجلس که اندوهگین شده بودند، خواستند استاد درگذشته خود را در کنار قبر مفسر بزرگ شیعه، ابوالفتح رازی در جوار حضرت عبدالعظیم (ع) بنه خاک سپارند. همانجایی که بار درین دهخدا، مرحوم علامه قزوینی، مدفون است. باز از آقای صالح خواسته شد تا با حسین علاء تماس برقرار شود این بار هم قرار شد وزیر دربار از شاه

بیرسد و پاسخ گوید و باز جواب رسید که شاه مخالف است و می‌گوید ببرد جای دیگر! اندوه حاضران چند برابر شد و سرانجام مردم مصمم نهران جنازه را بر دوش گرفتند و به سمت «ابن بابویه» حرکت کردند تا چند علامه خود را در جوار نریت شهیدان سیام تیرماه به یادگار گذارند.

در این بابویه باران بیدامی کرد. نماز میت به امامت عزیز مرد دیگری از قزوین، مرحوم حاج سیدضیاءالدین حاج سیدجوانی اعلی الله مقامه برگزار گردید.

آسمان می‌گریست و مردم می‌گریستند، قطرات باران و اشکهای سوختگان راه حقیقت عجیب با هم همسفر می‌شدند. ما جوانهای آن روزی عراقی نمی‌از بدندان گل آلود شده بود. و آب باران از سر و گردنمان می‌ریخت و بزرگان ما نیز در آن روز چه شکوهی داشتند.

پس از مراسم خاکسپاری، حاضران از استاد درگذشته خود نودیع کردند، اما عناد شاه با مرد فرهنگ و ادب ایران بغض شدیدی در دل همه آنان خاصه جوانان و دانشجویان ایجاد کرده بود».

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما همچنان در اول و صف تسو مانده ایم

منابع و مأخذ:

- ۱ - مقدمه لغت نامه.
- ۲ - مقدمه گزیده اشعار حکم از دکتر محمد میربیانی.
- ۳ - دهخدا، شاعر - ولی الله درودیان.
- ۴ - از سیا تا نیما - جمعی آریز پور.
- ۵ - مجله آینده - شماره‌های ۷ - ۹.
- ۶ - محقق قزوینی - دهخدا مرد علم و عمل - مجله کار و دانش.
- ۷ - فراوش خانه و فراماسوزی در ایران - اسماعیل رابین.
- ۸ - دکتر مصدق و دهخدا، محیط طباطبائی، مجله آینده همان شماره.
- ۹ - یاد دفتر به غیر. ابوالقاسم حالت همان مأخذ.

نگاهی به شیوه آموزش اهلای فارسی و نگارش

□ علی رفیعی جیردهی

نام کتاب: شیوه آموزش اهلای فارسی و نگارش (برای معلمان مدارس ابتدایی)

مؤلف: احمد احمدی بیرجندی

ناشر: دفتر امور کمک آموزشی و کتابخانه‌ها، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی

آموزشی وزارت آموزش و پرورش

چاپ: اول، ۹۶ صفحه، قیمت ۲۱۰ ریال

استاد احمد احمدی بیرجندی از صاحب‌نظران بنام و از دلسوزان مخلص ادب پارسی است که در معرفی ایشان قلم زدن زسره به کرمان بردن است. ایشان در این اثر ارزشمند کوشیده‌اند و خواسته‌اند تا آموزگاران زبان ادب پارسی را رهنمون شوند. ضمن آرزوی توفیق روزافزون برای آن بزرگ و همکاران زحمتکش دفتر کمک آموزشی؛ با پسوزش، نکاتی را به عرض می‌رسانم:

۱ - چنانکه از نام کتاب بر می‌آید انتظار می‌رود آموزگاران زبان و ادب فارسی را رهنمون شده، همکاران دوره ابتدایی بیش از همه از آن سود جویند، در حالیکه چنین نیست و بیشتر مطالب کتاب درخور دبیرستان می‌باشد



و مثالها و شواهد بندرت در سطح ابتدایی است. به عنوان مثال بند دوم ص ۲۳ و نمونه دیکته در ص ۲۵ از کتاب سوم دبیرستان است و...

۲ - در ص ۱۱ بند ۳ املا و نگارش را با ویراستاری به زبان امروز مساوی دانسته‌اند ولی در ص ۱۴ بند ۲ ویراستاری را آنگونه توصیف کرده‌اند که با نقادی در آمیخته است.
۳ - جناب استاد، خواسته با ناخواسته واژگان عربی زیادی را به کار برده‌اند. مثلاً در ص ۲۱ که ۲۶ سطر است بیش از ۱۰۰ واژه عربی به کار رفته است و «هم فزون آید اگر چونان که باید بشمری» و چنین است در ص ۲۹ و بسیاری از صفحات دیگر.

۴ - گاه نمونه‌ها یا مثالها بی‌مأخذ است نظیر دو نمونه‌ای که در ص ۲۴ آمده است و همچنین است آیات و مصراعهای ذکر شده.
۵ - در ص ۲۵ بند آخر سطر دوم آمده است: «... اینکه مقداری لغات دشوار را جدا از بافت کلمه به دانش‌آموزان یاد می‌دهند...» که «بافت کلمه» اشتباه جایی است و «بافت جمله» درست است.

۶ - ص ۲۸ و ۲۹ شماره ۱۶ تمامی مثالها واژه‌های صرف عربی است آن هم بسالتر از سطح دبیرستان چه رسد به ابتدایی!

۷ - ص ۴۰ شماره ۴ آمده است «معلم می‌تواند گاهگاهی دیکته‌ها را در خارج از کلاس تصحیح کند به شرط اینکه لغات صحیح را با خط قرمز و خوانا و روشن در حاشیه دیکته یادداشت نماید» که منظور صحیح لغات غلط است.

۸ - ص ۲۲ بند (ه) در مورد مستقل و منفصل نوشتن برخی کلمات سخن رفته است و چه به جا بود اگر استاد در اینجا، یا هر جای مناسب دیگر، در مورد چگونه خواندن این گونه کلمات همکاران خود را راهنمایی می‌فرمودند.

۹ - ص ۲۳ بند (و) از حذف پای ابتر

سخن رفته است ولی از (ی) بجای پای ابتر چیزی نگفته‌اند.

۱۰ - ص ۲۲ شماره ۳ قسمت (ج) از سجاوندی سخن به میان آمده است که به ابتدایی ارتباطی ندارد.

۱۱ - ص ۲۷ بخش ۸ جز دو سه خط که مربوط به ادب فارسی است بقیه مربوط به اشتقاق در زبان عربی است.

۱۲ - ص ۵۸ ظاهراً پستی آمده است ولی در حقیقت دو مصراع مختلف‌اند که بهتر بود مشخص می‌شد.

۱۳ - ص ۶۲ بند ۲ کلمه (ابتر) که در متن آمده است در پاورقی توضیحی دارد در صورتی که این واژه در ص ۲۳ آمده بود پس پاورقی آن در همانجا به کار می‌آمد.

۱۴ - ص ۷۴ گویا به علت اشتباه چاپی یا ویرایشی پستی از نصاب الصبایان، به صورت تتر نوشته شده است.

۱۵ - ص ۷۲ یادآوری ۴ بهتر بود قبل از یادآوری ۱ می‌آمد چرا که یادآوری ۱ تبصره‌ای است برای شماره ۱۲ و یادآوری ۴ (ر. ک: مبادی‌العربیة، جلد ۴ شماره ۱۵۴ به بعد).

۱۶ - ص ۷۶ نمونه‌هایی از لغات منشاء را آورده‌اند که واژه‌های آغازی آن گویای این است که استاد محترم از کتاب «فوائد و نکات مهم املائی» نگارش محمد آبتی، سود جسته‌اند که بهتر بود از این مأخذ با هر مأخذ دیگری که بهره برده‌اند یاد می‌کردند. نیز تنظیم لغات الفبایی بودن را گویاست در صورتی که عملاً رعایت نشده است.

۱۷ - در همان ص ۷۶ نوشته‌اند که می‌خواهند از لغات منشاء معمول در زبان فارسی مثالهایی بیاورند و حال آنکه اکثر مثالها عربی است چنانکه از مجموع ۴۲۳ واژه مطرح شده، فقط ۲۲ واژه (به روایت خودشان) فارسی است و ۴۱۱ واژه دیگر غیر فارسی.

۱۸ - برخی از مطالب کتاب تکراری است:

الف) ص ۲۹ بند ۴ دیگر بار در ص ۳۱ شماره ۱ و ص ۳۷ شماره ۱۲ تکرار شده است.

ب) در ص ۴۲ و ۴۳ از اشتقاق سخن رفته است در حالی که در بخش ۸ ص ۲۷ بحث اشتقاق به صورت گسترده‌تری آمده است.

ج) در ص ۲۴ از پیوسته و ناپیوسته نوشتن کلمات سخن به میان آمده است و حال آنکه بخش ۹ ص ۵۳ مختص این موضوع است.

د) در ص ۵۶ بعد از سه ستاره، اگر غرض خلاصه مطالب یاد شده پیشین است از بندهای ۲ و ۴ قبلاً ذکر کرده بود تا خلاصه‌ای از آنها گفته آید و اگر بیان مطالبی جدید است بندهای ۱ و ۲ و ۵ تکراری خواهد بود.

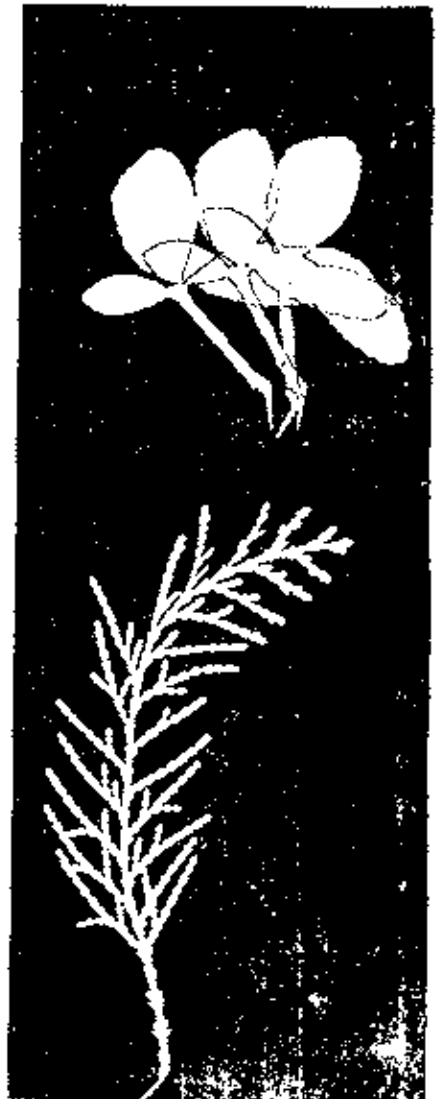
ه) در ص ۵۹ در مورد حرف (ب) مطالبی آمده است که در صفحات ۵۴ و ۵۵ و ۵۶، به طور پراکنده، از آنها سخن رفته بود.

در پایان بیان این نکته را واجب می‌دانم که مطالب بالا به هیچ عنوان از زحمات ارزشمند جناب استاد و اثر ارزشمند ایشان نمی‌کاهد چرا که ما فقط نکات درخور اصلاح را - از دیدگاه خود - بررسی کردیم و اگر محاسن آنرا بر می‌شمردیم، دفتری بیش از خود کتاب لازم بود.

آهنگ دلنشین و دل‌انگیز شعر ما
«اَواي» «خشنوای» «نواهای» «خشنوا» است

طرحی نو در عرض فارسی

□ جمال صدیقی



آموختن عروض فارسی اگر به شیوه علمی
تدریس شده باشد بسیار ساده است. ولی
متأسفانه بیش از هزار سال است که این علم
گرفتار قید و بندهای ثقیل و خفیف زحافات و
افاعیل ناهنجار مانده و بیشتر نوآموزان خود را
در نخستین گام رمانده است.

خوشبختانه در سالهای اخیر به کوشش
استادانی بزرگوار چون شادروان دکتر پرویز
خانلری، ابوالحسن نجفی، دکتر سیروس
شمیسا و دکتر تفی وحیدیان روش تفتیح
هجایی جایگزین تفتیح سبب - وتدی قدیم
گردیده است. کاری که لازم بوده، اما کافی
نیست. با این روش می‌توان زنجیره کلمات
مصراع را طی سه مرحله به افاعیل عروضی
تبدیل کرد. بدین گونه که برای یافتن وزن هر
مصراع، نخست کلمات را آن گونه که تلفظ
می‌نماییم، می‌نویسیم. پس از آن زنجیره کلمات
را به هجاهای کوتاه و بلند تبدیل نموده، سپس
مجموعه هجاها را که معمولاً با نظمی خاص
پدید آمده‌اند به افاعیل عروضی برمی‌گردانیم.
هر مبنی این بخش کار را در چند ساعت
خواهد آموخت. اما مشکل اصلی یعنی بخش
زحافات که اساس نامگذاری بحور عروضی
است، هنوز در جای خود باقی است و تا زمانی
که گرفتار افاعیل و زحافات عروض سنتی
هستیم این مشکل رفع نخواهد شد.

نگارنده این سطور پس از سالها تدریس و
تحقیق راهی تازه یافته‌ام و مدعی هستم با
به‌کارگیری این روش، دشواری زحافات نیز به
سادگی دیگر مشکلات برطرف خواهد شد.
بنابر این اکنون که به همت عروضیان محقق
بسیاری از دشواری‌های این علم رفع گردیده و
میخ و طنابهای بلند و کوتاه خیمه خلیل‌سن
احمد از دست و پایمان باز شده دیگر دلیلی
ندارد دل‌بسته آن خیمه بمانیم یا با سرگردانی در
سنگلاخ زحافاتش از اصل دور شویم.

البته مشکل متفرعات افاعیل و زحافات بر
کسی پوشیده نیست و برای رفع آن نیز

کارهایی صورت گرفته، اما راه به جایی نبرده
است. برخی «ت» را در برابر هجای کوتاه و
«تن» را برابر هجای بلند نهاده‌اند. با این کار
فقط هجاها خوانده می‌شود ولی کلمات
مشخصی به دست نمی‌آید که بتوان پایه‌های
تفتیح را از هم جدا کرد و مشکل نامگذاری نیز
به‌جا مانده است.

آقای وحیدیان معتقدند می‌توان بسجای
افاعیل واژه‌های دیگری ساخت و به کار برد
ولی خود برای حفظ سنت از همان افاعیل -
البته با نظمی منطقی‌تر - استفاده نموده‌اند. از
اینرو مشکل زحافات هنوز حل نشده است.
زنده یاد دکتر خانلری پس از تحقیق درباره
تعداد هجاهای لغات فارسی دریافته‌اند که
بسامد واژه‌های دو و سه هجایی از دیگر واژه‌ها
بیشتر است؛ از اینرو ده کلمه (نوا، جامه، آوا،
همه، خشناوا، پنوا، نیکواوا، خشنوا، تمرانه و
زمزمه) ساخته، آنها را از کلمات تفتیح فرار
داده‌اند. این روش نیز با این که علمی است به
چند دلیل رواج نیافته است: نخست این که در
مصراع نه با تک‌تک واژه‌ها که با زنجیره
کلمات به هم پیوسته سروکار داریم و تبدیل
آنها به پایه‌های دو و سه هجایی اغلب مصراع
را تا هشت پایه برش می‌زند بنابراین کارایی آن
چندان بیشتر از شیوه «ت تن تنی» نیست. دیگر
این که برای پایه‌ها ده واژه مستقل در نظر
گرفته شده که چون ارتباطی با هم ندارند
نمی‌توان آهنگهای به دست آمده را در
مجموعه‌های معینی نامگذاری نمود. به عنوان
مثال مصراع «سر آن ندارد امشب که بر آید
آفتابی» با روش ایشان چنین تفتیح می‌شود:
سه ر، آن، ده دا، ره، دم شب، ک، به را، به دا، ده
تا، بی

uu - /u - /u - /u - /u - /u - /u - /u - /u - /u
همه جامه جامه آوا همه جامه
جامه آوا

گرچه این روش از شیوه «ت تن تنی» بهتر
است، به پای تفتیح سنتی که همین مصراع را

به چهار پایه «فعلاتُ فاعلان، فعلاتُ فاعلان»
تقسیم می‌کند. نمی‌رسد.

در آهنگ شناسی^۳ سعی شده ضمن بهره‌گیری از برخی واژه‌های ساخته‌دکتر خانلری، مصراعها با روش سنتی به سه یا چهار پایه تقسیم شود. و این تنها موردی است که سنت عروضی حفظ شده و از جنبه مثبت آن استفاده گردیده است. برش زنی مصراع بالا در آهنگ شناسی چنین است:

بـ رـ اـ نـ دـ اـ رـ جـهـ شبـ کـ بـ رـ اـ بـ دـ اـ فـ
تا بی
UU - UU / U - UU / - U - U - U - U - U

بنوای خوشنواها بنوای خوشنواها

نام آهنگ: بنوای خوشنواها، چهار پایه کامل
اکنون می‌پردازیم به بیان نحوه ساختن
واژه‌های مورد نیاز و نامگذاری آهنگها تا:

«آن کس که زیبا آشنایی است
داند که متاع ما کجایی است»
واژه (نوا) مینا قرار گرفته و از روی آن
چهار واژه (آوا، بنوا، خشنوا، خشنوا) ساخته
شده است. بدین گونه:

نوا (U-)

- ۱- با تبدیل هجای کوتاه به بلند (توسعی
افزایش هجا)، نوا ← آوا (-)
- ۲- یک هجای کوتاه + نوا ← بنوا (UU-)
- ۳- یک هجای بلند + نوا ← خشنوا (-U-)
- ۴- یک هجای بلند و هجای کوتاه + نوا
← خشنوا (-UU-)

با افزودن یک یا دو هجای کوتاه یا بلند به
آخر هریک از کلمات بالا واژه‌های جدید
مورد نیاز ساخته می‌شود که مجموعه
همخانواده‌ها را پدید می‌آورند. این گونه:

همخانواده‌های نوا

- ۱- نوا + هجای کوتاه ← نوای (U-U)
- ۲- نوا + هجای بلند ← نواها (U--)

- ۳- نوا + هجای بلند و کوتاه ← نواهای
(U-U-U)

- ۵- نوا + هجای کوتاه و بلند ← نوای نی
(U-U-U)

- ۶- نوا + دو هجای کوتاه → نواهمه (UU-U)

همخانواده‌های آوا

- ۱- آوا + هجای کوتاه ← آوای (U--)

- ۲- آوا + هجای بلند ← آواها (--)

- ۳- آوا + هجای بلند و کوتاه ← آواهای
(U--U)

- ۴- آوا + هجای کوتاه و بلند ← آوای نی
(--U-)

- ۵- آوا + دو هجای کوتاه → آواهمه (--UU)

همخانواده‌های بنوا

- ۱- بنوا + هجای کوتاه ← بنوای
(UU-U)

- ۲- بنوا + هجای بلند ← بنواها (UU--)

- ۳- بنوا + هجای کوتاه و بلند ← بنوای نی
(UU-U-)

همخانواده‌های خشنوا

- ۱- خشنوا + هجای کوتاه ← خشنوای
(U-U-U)

- ۲- خشنوا + هجای بلند ← خشنواها
(--U-U)

همخانواده‌های خشنوا

- ۱- خشنوا + هجای بلند ← خشنواها
(--UU-)

ملاحظه می‌شود که پنج واژه (نوا، آوا، بنوا،
خشنوا و خشنوا) اساس کار قرار گرفته و از
هریک، همخانواده‌هایی با نظم بسیار دقیق و
علمی ساخته شده است. این واژه‌ها ضمن این
که بن دیگر واژه‌های همخانواده خود هستند
هر کدام نام یکی از پنج دستگاه همپایه

(بحور متفق الارکان) نیز می‌باشند. هر دستگاه
نیز در برگرفته چندین آهنگ (وزن) است. به
این ترتیب:

۱- دستگاه نوا: فرا گیرنده تمام
آهنگهایی است که از پایه‌های نوا و
همخانواده‌های آن تشکیل می‌شود. بن پایه‌ها در
این دستگاه واژه (نوا) است. بن بخش آغازی
هر پایه است، جدول همخانواده‌ها نشان دهنده
این مطلب است.

۲- دستگاه آوا: در برگرفته آهنگهایی
است که از آوا و همخانواده‌های آن ساخته شده
است. بن پایه آهنگهای این دستگاه واژه (آوا)
است.

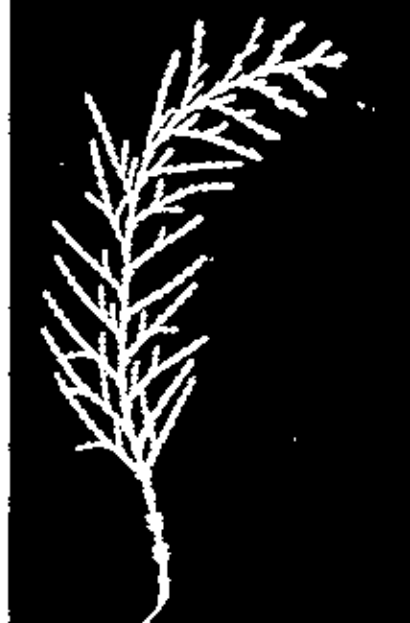
۳- دستگاه بنوا: دارنده آهنگهایی است
که از بنوا و همخانواده‌های آن ساخته شده
است. بن پایه در آهنگهای این دستگاه واژه
(بنوا) است

۴- دستگاه خشنوا: فرا گیرنده آهنگهایی
است پدید آمده از خشنوا و همخانواده‌های آن.
بن پایه در این دستگاه واژه (خشنوا) است.

۵- دستگاه خشنوا: دارنده متعدد
آهنگهایی که بن پایه آنها «خشنوا» است.

پایه‌های این پنج دستگاه به صورت متوالی یا
متناوب تکرار می‌شوند. در کنار این پنج
دستگاه، دستگاههای ناهمپایه (بحور مختلف
الارکان) قرار می‌گیرند که از ترکیب پایه‌های
دو یا سه دستگاه اصلی پدید می‌آیند. از قبیل
دستگاه «نوا آوا»، «نوا بنوا»، «نوا خشنوا»، «آوا
بنوا»، «آوا خشنوا» و... نامگذاری هر دستگاه
ناهمپایه نیز بنا بر بن پایه‌های تشکیل دهنده آن
است. پس از این خواهیم دید که هر آهنگ به
نام پایه‌های تشکیل دهنده خود نامیده می‌شود.
بنابر این در آهنگ شناسی نام دستگاه از بن و
نام آهنگ از پایه گرفته شده است.

آنچه تحت عنوان همخانواده‌ها گذشت
جانشینی بخش زحافات و متفرعات افاعیل
عروض سنتی است که صفحاتی بسیار در
کتابهای عروض بدان اختصاص یافته و



دراز دارد. زیرا «مفعولن» مکشوف «مفعولات» نیز هست. در این مورد چنین داد سخن می‌دهیم:

کشف برداشتن نباه «مفعولات» است. وقتی (ت) را برداشتیم (مفعولاً) می‌ماند به جای آن «مفعولن» می‌گذاریم.

بیچاره «مفعولن» که سرانجام معلوم نشد زاده کیست!

اینک ایانی در آهنگهای مختلف از چند دستگاه همبایه و ناهمبایه برای نمونه آورده می‌شود تا چگونگی نامگذاری روشن‌تر گردد.

دستگاه نوا

۱ - به نام خداوند جان‌افسرین حکیم سخن در زبان افسرین
 به نام، خ، دا، و، د، جا، نا، ف، رین
 - - - - - / - - - - - / - - - - - / - - - - - / - - - - - /

نواها نواها نواها نواها نواها

نام آهنگ: نواها، چهاربایه ناقص

تذکر: به هر آهنگی که پایه آخر آن از پایه‌های قرینه یک یا چند هجا کمتر داشته باشد، ناقص گفته می‌شود. ممکن است پایه آخر به یک هجای بلند تقلیل یابد که در برابر آن واژه (ها) قرار می‌گیرد. این واژه همخانواده هر یک از پنج واژه اصلی تواند بود.

۲ - سلامی جو بسوی خوش آشنایی
 بدان مردم دینه روشنایی
 س، لا، می، ج، بو، ی، خ، ش، آ، ش، نا، پی
 - - - - - / - - - - - / - - - - - / - - - - - /

نواها نواها نواها نواها نواها

نام آهنگ: نواها، چهاربایه کامل

۳ - الهی سینه‌ای ده آتش‌افروز
 در آن سینه دلی و آن دل همه سوز
 ا، لا، می، سی، ا، ت، پی، ده، آ، ت، شغ، روز
 نواهایم نواهایم نواها

نام آهنگ: نواهایم، سه‌بایه ناقص

دستگاه آوا

۱ - عمریست تا من در طلب هر روز گامی می‌زنم
 دست شفاعت هر زمان در نیکی‌امی می‌زنم
 ع، د، ر، ی، ت، تا، ا، من، د، و، ط، لب، ا، هر، روز، گام، ا
 می، می، ز، تم
 آوای نی آوای نی آوای نی آوای نی
 نام آهنگ: آوای نی، چهاربایه کامل

۲ - سوه و زبان در قلب بازاریان جفا کرده
 بروای ما کی دارند این مردم سودایی
 س، و، ه، ز، بان، ا، در، قلب، ا، با، ز، ا، ر، بان، ا، چا، کر،

آوای نی آواها آوای نی آواها

نام آهنگ: آوای نی آواها، چهاربایه کامل

آهنگهایی که پایه‌های متناوب دارند از روی در پایه نخست نامگذاری می‌شوند. ولی چون بن پایه‌ها یکی است نام دستگاه عوض نمی‌شود.

در برش زنی بالا هجاهای کوتاه دوم و هفتم با توجه به قرینه‌های خود در پایه‌های بعدی، هجای بلند حساب شده‌اند.

دستگاه بنوا

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
 عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
 به چه هان، خرا، ره، مرزا، تم، ا، که چه هان، خرا،
 ره، م، ز، وست
 بنواها بنواها بنواها بنواها بنوا

نام آهنگ: بنواها، چهاربایه ناقص

بر اهل فن پوشیده نیست که در این آهنگ نخستین هجای مصرعها گاه کوتاه و گاه بلند است و این از اختیارات شاعری است. در آهنگ‌شناسی این مورد با «بنواها» تقطیع می‌شود

حاصلش جز سردگمی چیزی نیست در ساختن واژه‌ها و همخانواده‌ها از روش واژه‌سازی فارسی (روش پیوندی) استفاده گردیده و مثل پیشوند و پسوند با افزودن پیش‌هجا و واژه‌های اصلی و با افزودن پس‌هجا همخانواده آنها ساخته شده است تا به سادگی معلوم شود هر واژه از کدام خانواده است و یافتن نام آهنگ و دستگاه آسان باشد و دیگر مسجور نباشیم که مثلاً «مفعولن» را از «مفاعیلن» بدانیم و برای یافتن ارتباط آن در بگویم:

«مفعولن»، آخرم «مفاعیلن» است. زیرا خرم برداشتن حرف اولی است از جزوی که رکن اول آن و تد مقرون باشد و چون (م) را از مفاعیلن بردارند «مفاعیلن» ماند آن را به «مفعولن» تبدیل می‌کنیم تا با وزن صرفی واژه‌های عربی مطابقت داشته باشد. ولی کار به همین جا خاتمه نمی‌یابد زیرا «مفعولن» مقطوع «مستقلن» هم هست. حال باید چنین سخن رانیم که:

قطع: ساکن کردن حرف متحرک و برداشتن حرف ساکن از و تد مقرونی است که در آخر جزء قرار گرفته باشند و چون از مستقلن (ن) را بردارند و (ل) را ساکن کنند «مستقلن» ماند بجای آن «مفعولن» می‌گذاریم. باز هم کار تمام نمی‌شود و این رشته سر



دستگاه خسنوا

۱ - این زبان در افسردگان است نه زبان بی نام خیزان این، ز، با، ن، د، لقا، سُر، د، گاه، نسبت خسنوا خسنوا خسنوا ها

نام آهنگ: خسنوا، چهار پایه ناقص

۲ - ما زیاران چشم یاری داشتیم خود غلط بود آنچه ما بستداشتیم ما، ز، یا، ران، چشم، یا، ری، دا، ش، تیم خسنواها خسنواها خسنوا

نام آهنگ: خسنواها، سه پایه ناقص

آهنگهایی که آورده شد نمونه‌هایی از دستگاههای همپایه بود. در اینجا دو نمونه از نخستین دستگاه ناهمپایه بررسی می‌شود و نمونه‌ای هم از دستگاهی دیگر:

دستگاه آوانوا

۱ - کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد یک نکته در این معنی گفتیم و همین باشد کی، شعر، را، ت، رن، گ، زدا، خا، طر، کا، ه، زین، با، شد

آوانوا نواهایم آوانوا نواهایم

نام آهنگ: آوانوا نواهایم، چهار پایه کامل

این بیت با سنت عروضی و به شیوه سه چهری تقطیع شده اگر آن را با روش آهنگی وحیدیان یعنی به صورت چهارناله تا، هجانبندی کنیم آهنگ آن (آواهمه، آواها، آواهمه، آواها) می‌شود و نام آهنگ (آواهمه آواها) خواهد شد از دستگاه همپایه (آوا)

۲ - افلاک که جز غم نفزایند دگر نهند بجا تا نربایند دگر افلا، کاه، که، جز، غم، دا، ه، زاه، یه، داد، د، گر آوانوا نواهای نواهای نوا

نام آهنگ: آوانوا نواهایم، چهار پایه ناقص

این آهنگ وزن اصلی رباعی است که به شیوه عروض سنتی تقطیع شده و دارای یک پایه (آوانوا) و سه پایه (نواهایم) می‌باشد و پایه آخر ناقص است. باروش دگتر و حیدیان آهنگ چنین می‌شود (آواهمه، آواهمه، آواهمه، آواها) نام آهنگ (آواهمه) و از دستگاه (آوانوا) است.

دستگاه نواپنوا

من این حروف نوشتم چنانکه غیر ندانست تو هم ز روی محبت چنان بخوان که تو دانی ه، نین، ه، روا، ه، ن، و، ش، تم، ا، چ، ن، ان، ک، غیا، ه، ت، دا، نسبت

نواپنوا نواپنوا نواپنوا نواپنوا

نام آهنگ: نواپنوا نواپنوا، چهار پایه کامل

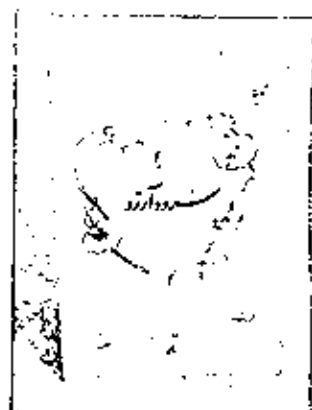
در پایان لازم می‌دانم واژه‌هایی که در برابر اصطلاحات عروض سنتی به کار رفته بیابوم و یادآوری نمایم که این کلمات دقیقاً ترجمه آن اصطلاحات نیست.

| | | |
|------------|----------|---------------|
| نواها | در برابر | افاعیل |
| آهنگ شناسی | در برابر | عروض |
| دستگاه | در برابر | پنجر |
| آهنگ | در برابر | وزن |
| برش زنی | در برابر | تقطیع |
| همپایه | در برابر | مثنوی الارکان |
| ناهیمپایه | در برابر | مختلف الارکان |
| چهار پایه | در برابر | مثنی |
| سه پایه | در برابر | مسنس |

بدیهی است که غرض عوض کردن اصطلاحات و تبدیل چند کلمه عربی به واژه‌های فارسی نبوده است بلکه کیفیت و نظم کار ساخت این واژه‌ها و اصطلاحات جدید را ایجاد می‌کرده و هدف همانا ساده کردن دانشی است که خود ساده است و ساهاست از فید و بند افاعیل ناساز رهایی نیافته. گمان نمی‌کنم کسی انصاف را یکسو نهد و حفظ سنت را بجهت کند و بر آشوبد که قطع رابطه با گذشته گناهی است نابخشودنی. صاحب نظران نیک آگاهند که دامنه کاربرد عروض بر خلاف خط و زبان و بسیاری دیگر از مسائل ادبی و فرهنگی بسی محدود است و عوض کردن اصطلاحات بنا به ضرورت مشکلی پیش نخواهد آورد. کار بر دانش آموزان و دانشجویان ادبیات آسان گشته وقت عزیزشان بهبود یافته نخواهد شد. استادان گرانقدر عروض نیز باید از غنایت به آهنگ شناسی و صرف یک ساعت از عمر گرانبهای خویش به چگونگی این شیوه ناز به بی خواهند برد و به همان سادگی که صامت و مصون و هجای کوتاه و بلند را جایگزین ساکن و متحرک و سبب و وتد نموده‌اند «نواها» را جانشین افاعیل و مفرعات مزاحف آنها خواهند کرد این فشرده و گزیده‌ای بود از کتاب آهنگ شناسی که بی شک خالی از عیب نیست امیدواریم که صاحب نظران و گرانمایگان عروض از یک سو عیب مرا به من نمایند و از دیگر سو مهمتم بدرقه راه کنند تا با این روش ناهنجاری‌های عروض برطرف گردد.

حاشیه ۱ - وحیدیان نفی: وزن و قافیه شعر فارسی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷، ص ۲۵.
۲ - خانلری پرویز: وزن شعر فارسی، ص ۱-۱۰.
۳ - آهنگ شناسی نام کتابی است در عروض از نگارنده. چاپ اول ۱۳۶۶. معرفی شده در صفحه ۶۸ شماره دوم، سال هشتم نشر دانش چاپ دوم ۱۳۶۸.

قسطره دریاست اگر با دریاست



سرود آرزو (مجموعه شعر): دکتر فخرالدین مزارعی، با مقدمه و نظارت دکتر اصغر دادبه، انتشارات پازنگ تهران ۱۳۶۹، ۲۲۰۰ نسخه، ۲۹۵ صفحه، ۱۶۵ تومان.

شعر ناب آمیزه‌ای است از خیال، عاطفه، احساس و آهنگ در کنار بازآفرینی و نوآفرینی؛ حقیقتی ورای زمان، مکان، قالب، فرد و یا هر چیز دیگر. همان جوهری که شعر فردوسی، نظامی، سعدی، مولوی و حافظ را جاودانه روزگاران ساخته است.

شعر فارسی با سابقه‌ای هزار ساله چهره‌هایی را در خود پرورده که گویی با آنان

شعر به فراسوی کمال دست یافته است. با این همه هر جا و هر زمان شاعری ظهور کرده که سخن از روی صفا و صمیم قلب گفته و شعر او غلبان عاطفه و احساس وی بوده است به زودی مخاطبان خویش را یافته و به قول اسناد دکتر شفیعی کدکی ایاتی از شعر وی در ذهن خوانندگان جدی شعر رسوب کرده است. دیرزمانی نمی‌گذرد که ارزش هنری کار این افراد بر همگان آشکار می‌شود زیرا که روزگار در این باب خود قاضی منصفی بوده، هست و خواهد بود.

شعر معاصر و خصوصاً غزل معاصر چهره‌هایی از این هنرمندان را به یاد دارد؛ چهره‌هایی چون رهی معیری، شهریار،... اما اکنون سخن از چهره‌ای دیگر است؛ مرحوم دکتر فخرالدین مزارعی که سر از روزن عزالت بر آورده و با مجموعه شعرش به جمع ادیبان دوستان و هنرپروران پای نهاده است.

مجموعه شعری با نام «سرود آرزو» که سراسر به زیبایی آرزوست و به خوش آهنگی سرود.

«سیدفخرالدین مزارعی در سال ۱۳۱۰ هـ. ش. در شیراز در خانواده‌ای اهل علم و ادب دیده به جهان گشود تا پایان تحصیلات دوره متوسطه در شیراز ماند و سپس به تهران آمد و به اخذ درجه لیسانس و فوق لیسانس زبان و

ادبیات انگلیسی نایل آمد پس از آن به کار معلمی پرداخت در سال ۱۳۵۵ به قصد ادامه تحصیل به آمریکا رفت و در سال ۱۳۶۰ از رساله دکتری خود با عنوان «مفهوم زندگی در شعر حافظ» دفاع کرد. مرحوم مزارعی در سال ۱۳۶۲ به وطن بازگشت اما در تابستان ۱۳۶۴ به قصد معالجه و تکمیل مطالعات به آمریکا سفر کرد. سفری بی بازگشت چرا که در بهمن ماه ۱۳۶۵ چراغ عمرش با ورزش تندباد سکه قلبی فرو برد.»

آنچه خوانندید معرفی کوتاهی بود از این شاعر که با اندکی تغییر از مقدمه «سرود آرزو» نقل شده است؛ شاعری با عمر کوتاه اما سراسر احساس، عاطفه، عشق، تخیل و بازآفرینی و نوآفرینی. هنرمندی که با تمام وجود، خویش را در آینه شعرش به تصویر کشیده است، از «ذوق آفرینش» بهره‌مند است و به بهشت شاعرانه خود دست یافته است؛

کاش لختی بر تو فوق آفرینش رفته بود تا بدانستی که شاعر را بهشتی دیگر است.

(بیت ۱۲ غزل رند معنی سوز ص ۸۸)

شاعر با تمام وجود به ایران، و به آزادی عشق می‌ورزید و همین عشق به آزادی بود که او را از صاحب منصبان دور می‌کرد و خالق منظومه «آشتی» می‌ساخت؛ منظومه‌ای که به «بازگشت عقاب» معروف است.

در مجموعه سرود آرزو غزل‌هایی یافته می‌شود که تنها یک مصرع از آن کافی است خواننده را تا پایان شعر با خود ببرد و طعم شیرین هنر را در مذاق جان او باقی گذارد. مطلع‌هایی چون:



را در این زمینه برداشته که مجموعه حاضر از این دست است.

«شعر و شکوفه‌ها» حدود ۱۷۰ قطعه شعر را در بردارد و در ۱۷ فصل از شاعرانی مختلف آمده است. کاری است همدار، با برنامه که اشعاری را در خود نهفته که تصویر خیال‌انگیز و عاطفی و موزون دنبای کودکی‌اند اما این کار نیز مانند هر کار دیگر نقاط ضعف و قوتی دارد که امیدواریم صاحب نظران با ارسال نظرات خود در اصلاح نقایص بکوشند زحمت اصلی کار بر عهده آقایان اصغر واقدی و اسداله شعبانی بوده و نظارت و همکاری آقای منوچهر ترکمان را به همراه داشته است. با آرزوی موفقیت برای این عزیزان علاقمندان به شعر کودکان را به مطالعه این کتاب دعوت می‌کنیم.

● فرهنگ الفبایی - قیاسی زبان فارسی، دکتر مهشیدمنشیری انتشارات سروش، ۱۳۶۹
این فرهنگ شامل شمار تفریبی ۲۰۱۰۰ واژه، اصطلاح و ترکیبات فارسی معاصر است. فارسی معاصر علاوه بر واژه‌های پارسی، شامل واژه‌هایی است که از زبان‌های عربی، اروپایی، روسی، ترکی و غیره و نیز گویش‌های گوناگون ایران وامگیری شده است

با طلب محفرت برای شاعر و آرزوی سلامت و سربلندی برای دکتر دادبه و با تذکار این نکته که نقد و بررسی این کتاب را مجالی فراخ‌تر باید. برای حسن ختام ابیانی از شعر مادر را برگزیده‌ایم که به تمامی مادران هنرمندپرور این سرزمین تقدیم می‌شود:

مادر ای مادر مقدس من
ای بهین یار و بهترین کسی من
ای مرا چون خدای، هستی بخش
خواهت چون خدای هستی بخش
بودم و هستم ای بنرد علاج
به دعای تو روز و شب محتاج
وای بر من اگر دعا نکتی
از برابم خدا خدا نکتی
ای خداوند فکرت و هوشم
لحظه‌ای نیستی فراموشم
بت معبود و رویروی منی
غایت عشق و آرزوی منی
درد اگر رو کند دوی منی
قصه کوتاه کنم خدای منی.

(سرود آرزو، ص ۱۸۲ - ۱۸۳)

● شعر و شکوفه‌ها، به کوشش منوچهر ترکمان، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش و پرورش تهران، ۱۳۶۹، ۱۰۰۰۰ نسخه، ۲۲۳ صفحه، ۵۵۰ ریال
شعر فارسی با قدمتی ویرای ده قرن، شاعرانی را پرورده که جهان در مقابل اندیشه و بیان آنها سر تعظیم فرآورده است. اما از این میراث گرانبگ کودکان را بهره‌ای نیست و با بسیار ناچیز است. اما شعر روزگار معاصر از لونی دیگر است و پس از مشروطه گام‌هایی

یاد آنکه در دو چشم خوشش راز می‌شکفت
خاموش بود و در نگرش راز می‌شکفت
(ص ۹۶)

گوی جوگان بلا جز سر آزاده نبود
هیچ آزاده ندیدیم که افتاده نبود
(ص ۱۰۰)

چو شرم از دهان او برآید
بدان ماند که از گل بو برآید
(ص ۱۰۱)

ستاره‌ای چو تو را چشم افتاب ندید
خیال نیز چنین صورتی به خواب ندید
(ص ۱۰۲)

رند معنی سوز را دیر و کشتی دیگر است
عنصر سازنده این خانه، خشتی دیگر است
(ص ۱۸۸)

و در یک کلام شعر مزارعی، شعری است ناب
همراه با ترکیب‌های بدیع، نغز که سرشار از
هنرمندی است. این مجموعه با همت، نظارت و

مقدمه دکتر اصغر دادبه به چاپ رسیده است.
دکتر دادبه که سالیان دراز رفیق گرمابه و
گلستان شاعر بوده است در مقدمه ۷۴

صفحه‌ای آنچنان که باید و شایسته شاعر است
حق مطلب را ادا کرده است مقدمه‌ای که
نشانگر فضل نویسنده، هنرشناسی وی و

جوانمردی اوست و یادآور آنکه شاعر به
آسانی از یاد وی نرفته و هرگز نخواهد رفت.
دکتر دادبه در مقدمه کتاب پس از معرفی

کوتاهی از شاعر داستان آشنایی خود را با او و
شعرش بازمی‌گوید و سپس در یک نگاه
فاضلانه و دقیق از دیدگاه واقعی و هنری

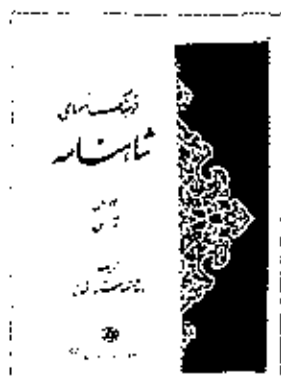
جنبه‌های روحی و شخصیتی شاعر و جنبه‌های
هنری شعر وی بخصوص نوآوری‌ها و
ترکیب‌سازیهایی او را برای خواننده باز

می‌گوید.

زبان‌شناس معروف فرانسوی و مدیر کنونی
هیأت تحریریه دیکسیونر روبر می‌باشد.

داستان پیامبران در کلیات شمس (شرح
و تفسیر عرفانی داستانها در غزلهای مولوی)
جلد اول

دکتر تقی پورناهداریان - چاپ دوم ۱۳۶۹
- تیراژ ۲۰۰۰ نسخه بهاء ۲۰۰۰ ریال و باجلد
شمیز ۱۷۵۰ ریال - ۲۸۷ صفحه



این کتاب نامهای شاهنامه را با بینی که نام در
آن بیت به کار رفته ذکر کرده است سپس
شخصیت آن نام را در شاهنامه توضیح داده
است.

فردوسی و شاهنامه - تألیف دکتر متوجه
مرتضوی



و در زمینه‌های گوناگون فارسی نوشتاری و
گفتاری به کار می‌رود، این فرهنگ به روش
«الفبایی - قیاسی» تنظیم شده و از این نظر
نخستین فرهنگ زبان فارسی است. برای
روشن نمودن امتیاز این روش بر روش متداول
تنظیم فرهنگهای زبان، مؤلف در مقدمه
محدودبتهای ناشی از روش الفبایی و امکانات
روش قیاسی را بیان داشته است و در توضیح
کیفیت معانی لغات در این فرهنگ می‌نویسد:
در فرهنگی که به شیوه الفبایی - قیاسی تنظیم
شده باشد، واژه‌های زبان منطقاً به صورت
درختی، ونه خطی، ضبط می‌شوند، و پیکر
واژگان در چنین فرهنگی به مثابه درخت است
که شاخ و برگ آن رشد می‌کند و پر بار می‌شود
و ما می‌توانیم تا آنجا که بخواهیم آن را رشد
دهیم و بارور کنیم و فرهنگ کامل‌تر و غنی‌تر
در زبان خود به وجود بیاوریم. مؤلف این شیوه
را از پهل روبر ادیب معاصر فرانسوی و
مؤسس فرهنگهای روبر اقتباس نموده است و
فرهنگ مزبور حاصل تبادل نظر با دست
اندرکاران فرهنگ روبر به ویژه «آلن ری»



چنانکه از عنوان کتاب پیداست تلمیحات و
اشاراتی را که به داستانهای پیامبران در
غزلیات شمس به کار رفته در این کتاب بسیار
دقیق و عالمانه مورد تفسیر قرار گرفته است
جلد اول شامل: آدم (ع) - ابراهیم - اندیس
- ایوب - جرجیس - خضر و الیاس - داوود
- سلیمان - صالح - عیسی - لوط.

چنانچه جلد دوم این اثر ارزنده به طبع
برسد، مرجمی سودمند برای ادب‌دوستان
خواهد بود.

فرهنگ نامهای شاهنامه - جلد اول: آ - س
تألیف: دکتر منصور رستگار فسائی - تیراژ
۲۰۰۰ نسخه - تاریخ انتشار ۱۳۶۹ بها باجلد
شمیز ۲۵۰۰ ریال باجلد گالینگور ۳۰۰۰
ریال - ۵۹۲ صفحه



تیراژ ۳۰۰۰ نسخه - تاریخ نشر ۱۳۶۹ -
بها ۶۰۰ ریال ۱۷۸ صفحه نویسنده چنانکه
خود در مقدمه گفته است، در این کتاب کوشیده
است نکات مهم و قابل توجه درباره ارزش
حماسه ملی ایران و عظمت فردوسی و سبایل
اساسی و احیاناً مورد اختلاف یا مورد غفلت را
مطرح کند.

از بخشهای مهم این کتاب است: تأثیر
شاهنامه در تجدید حیات فرهنگی ایران - تأمل
در اصالت هجوته فردوسی - تأثیر و نفوذ

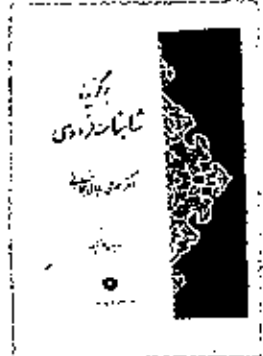
شاهنامه در شعرای بزرگ - روح رمزی
داستان رستم و سهراب

داستان فرود از شاهنامه فردوسی



تصحیح و توضیح محمد روشن - مقدمه از استاد مجتبی مینوی - تیراژ ۲۰۰۰ نسخه - بها ۱۰۰۰ ریال - تاریخ نشر ۱۳۶۹ - ۱۳۹۰
صفحه این داستان حزن انگیز، به همراه تفصیل نسخه بدلها و واژه نامه سودمندی آمده است.

برگزیده شاهنامه فردوسی: دکتر احمد علی رجائی بخارانی
به کوشش: کتابون مزدایور - تیراژ ۲۰۰۰ نسخه - تاریخ نشر ۱۳۶۸ - بها ۶۰۰ ریال
۱۵۰ صفحه



از بخشهای مهم این کتاب داستان هفتخوان رستم - رستم و سهراب - سیاوش - فرود - بیژن و غیره و رستم و اسفندیار می باشد.

داستان رستم و سهراب از شاهنامه فردوسی



مقدمه و تصحیح و توضیح: استاد مجتبی مینوی - (با تجدیدنظر در تصحیح و توضیح متن و مقابله با نسخه فلورانس). به کوشش: مهدی قریب، مهدی مداینی، چاپ دوم - تاریخ نشر ۱۳۶۹ - تیراژ ۲۰۰۰ نسخه - بها ۲۰۰۰ ریال - ۴۱۵ صفحه این کتاب واژه نامه ای جامع با شماره صفحه دارد.

داستان سیاوش از شاهنامه فردوسی



جلد دوم - واژه نامه - پژوهش: مهدی قریب، مهدی مداینی تاریخ انتشار ۱۳۶۹ - تیراژ ۲۰۰۰ نسخه - بها ۳۰۰۰ ریال - ۳۷۹ صفحه این کتاب افزون بر مقابله نسخه فلورانس ۶۱۲ ه و استراکات شامل فهرست اعلام نیز می باشد.

* از رنگ گل تاریخ خار، قدمعلی سرآمی، ۱۳۶۸، انتشارات علمی و فرهنگی



کتاب که به شکل شناسی داستانهای شاهنامه می پردازد شامل شانزده فصل است که هر فصل، خود چند عنوان کلی و عناوین فرعی را در بر می گیرد: صفحات پایان کتاب نیز به فهرست اعلام اختصاص یافته که شامل فهرست نامها، جایها، قومها و قبایل و داستانهاست.

بعضی عناوین کتاب از این قرارند: هنر پرداخت داستانهای مکرر، گفتار در داستانهای شاهنامه، کردار در داستانهای شاهنامه، قهرمانان و سیرالیم در داستانهای شاهنامه، مؤلف در فصل اول به بحث پیرامون شکل شناسی (مورفولوژی) پرداخته است. بخشی از این فصل ذیلاً ذکر می شود:

«در ادبیات شکل شناسی عبارت از تحقیق در ساختارهای آثار ادبی و شناسایی اشکال و گونه های آنهاست. هر نوع تقسیم بندی در ادبیات که بتواند مشخصه هایی را از یکدیگر ممتاز کند از مقوله شکل شناسی است. در حقیقت شکل شناسی چیزی جز تجربه ادبیات و تفکیک آثار ادبی از یکدیگر و سرانجام تقسیم یک اثر ادبی به اجزای مشکله خویش نیست.»



قبایل مختلف قاره سیاه خلق شده‌اند.

ادبیات آفریقا شامل ۱۷ فصل است که زیر عنوان چهار بخش کلی‌تر فرار گرفته‌اند و در آنها از مباحثی چون: میراث فرهنگی آفریقا، هنر سرایشی، حضور اروپا در ادبیات آفریقا، سیاهیگری و نویسندگان سیاهپوست، نثر و نثر آفریقا در زبان فرانسه و... گفتگو شده است.

بعضی شعرا و نویسندگانی که آثارشان مورد بررسی قرار گرفته از اینم قرارند: امه سزور، لئوپولد سدار سنگور، داوید دیوب و برنارد دیبه. در بخشی از کتاب تحت عنوان: ادبیات هوزایی اسلام و پی‌جویی حقیقت چنین آمده است:

اشعار «شهر عثمان دان فودیه» در حقیقت منادی اعلام جهادی بود که در پیش داشت. سروده‌های وی حاکی از اخلاص و اعتقاد مذهبی و خاکساری و خضوعی است که بعدها به مشخصه نظم «هوزایی» بدل گردید. بخشی از شعر او چنین است:

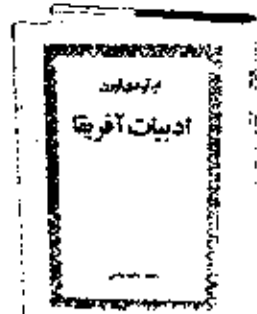
خون‌حالم که شکر خدا را به جای می‌آورم،
که به من فرصت ستایش از بخشنده‌گش را
اعطا کرد

من خود را به پیامبران معرفی می‌کنم
باید بدانند که بسیاری از صفاتش را می‌دانم
بیگمان ضمن سپاس از خدای از آنها یاد
خواهم کرد تا مسلمان شرق و مغرب از آن
مطلع گردند.

● زیباشناسی سخن پارسی، بیان میرجلال‌الدین کزازی، ۱۳۶۸، نشر مرکز
زیبایی‌شناسی سخن پارسی، به یکی از سه حوزه زیبای‌شناسی سخن، یعنی موضوعاتی که مربوط به قلمرو «بیان» (تشبیه، استعاره،

در ابتدای کتاب فهرستی نیز شامل ۶۲ داستان از داستانهای شاهنامه فراهم آمده، چون: داستان پیدایش آتش، به آسمان رفتن کاووس، بیژن و منیزه، داوآزده رخ، بهرام و لنبک، بهرام و زن شیردوش و... سپس جداگانه به بررسی هریک از داستانها پرداخته است. کتاب شکل‌شناسی داستانهای شاهنامه با توجه به تعدد و تنوع عناوین و پرداختن به مسائلی چون: تمثیل‌ها، اعتقادات، اسطوره‌ها، جنگ‌ها، نمادها، نشانگر آن است که مؤلف رنج بسیار بر خود هموار کرده است و مطالعه این کتاب برای علاقه‌مندان به تحقیقات علمی نو در ادب فارسی، معتتم است.

● ادبیات آفریقا، او. آر. هی تون، ابراهیم یونس، ۱۳۶۸، انتشارات نگاه



عنوان اصلی کتاب «نهن انسان سیاه» است که مؤلف در آن به بررسی و تحلیل آثار شعرا و نویسندگان آفریقایی پرداخته؛ این آثار بر بستری از اساطیر، افسانه‌ها و باورهای



مجاز و کنایه است می‌پردازد.

مؤلف معتقد است که باید برای واژه‌های خلق این دانش برابری پارسی نهاد. گرنچه برابری که پیشنهاد می‌دهد غالباً خوش‌آهنگ است و از موسیقی دلنوازی برخوردار است؛ اما این نامهای پارسی نوین، در مقابل نامهایی که به رغم عربی بود نشان، با آنها مأنوس هستیم، غریب می‌نمایند.

برای ارکان تشبیه به ترتیب اساسی زیر را پیشنهاد می‌کند:

مانند، مانسته، مانروی، مانواز.

بعضی واژگان دیگر کتاب از این قرار است:

مجاز آمیقی (مرکیب)

کوتاهی در سخن (ايجاز)

چشمزد (تلمیح)

تندیگی (تجسم)

همسانی (تشابه)

تقسیم‌بندی‌هایی که در مورد تشبیه یا

استعاره صورت گرفته با سایر کتب بیان جز در نام تفاوت چندانی ندارند. از ویژگی‌های مثبت کتاب بخش‌بندی پایان آن است که آن را مناسب نواآموزان این فن نموده است.

اشاره:

آنچه در پی می‌آید بخش پایانی مقاله «آموزش زبان فارسی» (مستدرج درص ۸ شماره ۲۲ - ۲۶) است که در شماره قبیل به‌اشتباه در ذیل معرفی کتاب آمده بود با بوزش از خوانندگان و نویسنده محترم مقاله به چاپ مجدد آن اقدام کردیم:

توانند کتابهای درسی مورد نیاز مقاطع مختلف را فراهم کنند، در چنین کتابهایی باید اولویت و اصالت به آموزش زبان فارسی معیار داده شود، زبانی که تمام دانش‌آموختگان ناپایان عمر با آن در گفتار و نوشتار سرو کار دارند. لازم است برنامه‌ریزان با کمک روانشناسان اجتماعی، فهرستی از آنچه را که می‌تواند برای نوجوان و جوان تا پایان دوره راهنمایی و دبیرستان دانستنش ضروری و در رشد عقلانی، معلومات عمومی و بالا بردن سطح مهارتهای فکری مؤثر باشد تهیه کنند تا مؤلفان بتوانند بر مبنای آن، کتابهای مقاطع مختلف را تألیف کنند. امثال فارسی‌آموزی چون هدف غایی «زبان» است و نه «معنی»، ناگزیر تمام درسها باید از ساختاری معیاری و قابل آموزش تهیه شوند.

۱ - این مواد باید از متون و اسناد و مدارک پندجاه ساله اخیر تهیه شود.

نا از سر استعار، اصل تدریجی بودن آموزش را در ساخت و موضوع کتابهای درسی پیاده کنند.

اگرچه در دوره راهنمایی و دبیرستان اصالت با آموزش ساخت زبان است اما لازم است کارشناسان، با کمک روانشناسان اجتماعی، فهرستی از آنچه را که نوجوان و جوان، تا پایان دوره راهنمایی و متوسطه، از مفردات و ترکیبات و ساختارهای زبان فارسی باید بداند، تهیه کنند تا مؤلفان بر مبنای آن

با توجه به تسجریات زبان‌آموزی در کشورهای مثل کانادا، ژاپن، آمریکا، انگلستان و آلمان غربی، به کودکان دبستان و جوانان و نوجوانان تا پایان دوره متوسطه، فقط باید زبان فارسی معاصر را که با آن می‌نویسند، می‌اندیشند و می‌گویند، به عنوان ابزار انتقال خبر، آموزش داد.

برنامه‌ریزان و مؤلفان کتابهای زبان‌آموزی باید از مراحل رشد و درک و نیازهای سن و سال نوجوانان و جوانان آگاهی کامل پیدا کنند

شده‌اند، تبیین و بررسی دلایل این موفقیتها و شکستها چراغ راه آینده ماست. بررسی تطبیقی مفروضات بیان علمی و زبان فارسی و سازگار کردن زبان فارسی برای بیان روشن مطالب علمی و فنی از جمله اسوری است که باید در راه آن سخت بکوشیم. البته این امر آنگاه به نتیجه کامل می‌رسد که همگی بپذیریم زبان فارسی علم نیز هست و باید باشد.»

فهرست مباحث این سمینار عبارتست از: «زبان علم»، «زبان فارسی»، «زبان فارسی و زبان علمی»، و چگونگی دستیابی به زبان علمی فارسی. در مورد علت و انگیزه برگزاری این سمینار چنین بیان شده است:

«فارسی زبانان از دیرباز کوشیده‌اند مطالب علمی و فنی را به زبان فارسی بیان کنند و در این راه، با کامیابها و ناکامیهای مواجه

یک خبر کوتاه

(سمینار زبان فارسی و زبان علم) توسط مرکز نشر دانشگاهی از ۲۸ تا ۳۰ اردیبهشت ماه ۱۳۷۰ در تهران برگزار می‌شود.

«انالله وانا الیه راجعون»

بار دیگر جامعه ادبی ایران شاهد از دست دادن استادی گرانمایه بود. دکتر حسین لسان که سالها در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران درسش زمزمه محبتی بود و چهره همیشه خندانش گرمی بخش محفل ادیبان، به حضرت درست شتافت. رشد آموزش ادب فارسی ضایعه دوگذشت این معلم سختکوش را به جامعه فرهنگی کشور و خانواده محترم ایشان تسلیت می‌گوید.

پرسش و پاسخ

اشاره:

رشد ادیب می‌کوشد تا با یاری همکاران به طرح روشهای نو در آموزش زبان و ادبیات بپردازد آنچه در پی می‌آید نامه یکی از همکاران ما در این باب است.

دست‌اندر کاران محترم مجله رشد آموزش ادب فارسی

ضمن عرض سلام و با تشکر از زحمات شما در جهت اعتلای دانش علاقه‌مندان ادب فارسی، با توجه به پیشنهاد متدرج در سرمقاله مجله شماره ۲۰ - ۱۹ درباره نوشتن و ارسال نحوه تدریس «زبان و ادبیات فارسی» بر آن شدم که روشی را که در کلاسهای دستور برای تفهیم نقش کلمات در جمله به کار می‌برم در معرض اطلاع و قضاوت همکاران قرار دهم به این امید که فتح‌بابی برای تبادل نظر در این زمینه باشد.

شیوه کار: ابتدا با سخنانی تهنیه می‌کنم که شامل یک جدول با ۲۰ ردیف افقی است که هر ردیف به تعداد نقشهای نحوی تقسیم می‌شود. در هر جلسه بعد از انعام‌دسی، یک برگ پاسخنامه در اختیار هر کدام از دانش‌آموزان قرار می‌دهم سپس متنی منظوم یا متنوز را که قبلاً تهیه و ۲۰ کلمه را در آن مشخص کرده‌ام روی تخته سیاه می‌نویسم یا در صورت امکان به تعداد نفرات تکبیر می‌کنم و در اختیار آنها می‌گذارم و دانش‌آموزان بعد از تعیین نقش در جدول مزبور علامت‌گذاری می‌کنند، در جلسه بعد ضمن اعلام نمرات در مورد تک‌تک نقشها در کلاس بحث می‌شود.

می‌توان تدریجاً سطح کیفی تست را از آسان به مشکل تغییر داد و یا در هر جلسه بر تعدادی نقش خاص تأکید کرد و از طریق ثبت نمرات به میزان پیشرفت کلاس پی‌برد. در امتحانات نیز می‌توان به همین شیوه از دانش‌آموزان امتحان گرفت. حتی در امتحان نهائی سال چهارم فرهنگ و ادب اگر نقش کلمات را بدین گونه امتحان بگیرند بهتر از روش رایج فعلی است، زیرا هم امکان پرسیدن تعداد بیشتری نقش فراهم می‌شود و هم تصحیح آسانتر است، مشروط باینکه دانش‌آموزان با این شیوه قبلاً آشنا شده باشند. لازم به تذکر است که اینجانب روش فوق را در دوران دانشجویی در محضر استاد محترم آقای دکتر حسن انوری قرا گرفته‌ام و ادب نفس حکم می‌کند که از این طریق ادای دین بنمایم.

اکبر نقوی از بافت کرمان

پاسخ به نامه‌ها

کاشان - برادر عزیز آقای محمد گلایی، با اظهار تشکر از محبت شما اعلام می‌دارد که شعر شما به دفتر رشد ادب رسید برای موفقیّت بیشتر؛ شما را به مطالعه آثاری چون شاهنامه، بوستان و حافظ توصیه می‌کنیم. شهرستان مغان - همکار محترم - ف با سپاسگزاری از محبت شما، پاسخ سوالات جناب عالی به شرح زیر خواهد بود: ترکیب بیت «ترسم که اشک در غم ما برده در شود...»:

ترسم: فعل و فاعل (جمله پایه) که؛ حرف ربط وابستگی اشک: مستداله برده در: مستند شود: فعل ربطی غم: متمم ما: مضاف‌الیه این: صفت اشاره راز: مستداله سر به مهر: گروه وصفی عالم: متمم سر: مستند شود: فعل ربطی

ترکیب عبارت «رنج داشتن از نداشتن...»:

رنج: مستداله داشتن: مضاف‌الیه نداشتن: متمم بیشتر: مستند است: فعل ربطی.

مقصود از «دشت پره‌راس» «دنیای» است. بندر گز: - همکار محترم آقای حافظ امیری با تشکر از محبت جناب عالی، به اطلاع می‌رساند که تهیه شماره‌های قبلی از طریق این دفتر میسر نیست، چنانچه در آینده امکان این کار فراهم شود به اطلاع شما و دیگر همکاران خواهد رسید. پاسخ سوالات شما چنین است: در مصراع «برشکاری ظفر کجا یابد؟»

شکار: متمم «ی» وحدت و نکره است. کجا: قید پرسش ظفر: جزء اول فعل مرکب است زیرا فعل جمله «ظفر یابد» می‌باشد.

در عبارت «مرگ آغاز می‌شود» آغاز، «مستند» نیست، و جزء اول فعل مرکب است از مصدر مرکب لازم «آغاز شدن».

«آن» در عبارت «نعمت آن است که ما را...» «مستند» است. فعل «است» در بیت «سرا در بارگاه عدل خوانهاست...» «فعل خاص» است و ربطی نیست اما در مصراع «ره است اینجا و مردم...» «است» فعل ربطی می‌باشد.

- دوست و همکار گرامی، آقای جهان سیر رودسری: با تشکر از اظهار لطف حضرت عالی، پاسخ سوالات شما چنین است. (بخش ۱) الف - صفت عالی اگر همراه با اسم مفرد بیاید بین آنها صدای کسره وجود ندارد. مانند: قرآن، بهترین کتاب است اما اگر با اسم دارای علامت جمع همراه شود، بین آنها کسره لازم است (به اسم بعدی اضافه می‌شود) مانند: قرآن، بهترین کتابهاست. ب - فعل «باشند» در عبارت «بزرگترین مردم و جوانمتر کسی آن است...» که چنان زید که هم در دنیا و هم در آخرت آسوده باشند» مضارع التزامی است. (بخش ۲) الف کلمه «چون» در جمله «دیگری را چون شناسی؟» قید پرسش

است ضمناً یادآوری می‌شود که توضیحات جناب عالی در باب «چون» در اختیار کارشناسان گروه ادبیات قرار گرفت تا به بررسی آن اقدام شود.

پاکستان - جناب آقای رئیس نعمانی با تشکر از محبت شما، اعلام می‌دارد که شعر شما به این دفتر واصل شد ان شاء الله در فرصت مناسب از آن استفاده خواهد شد.

بوئین زهرا - همکار محترم آقای محمد حسن خاکباز با سپاس از اظهار محبت شما توجه جناب عالی را به پاسخ سؤالات ارسالی جلب می‌کنیم.

۱ - عبارت «با مهتران سخن به گنایه گوید» به این شکل درست است و متن در چاپ ۱۳۶۹ بر اساس نسخه مصحح استاد مجتبی مینوی است و معنی عبارت آن است که: انسان در هنگام سخن گفتن با بزرگان صریح و آشکار مطلبی را بیان ندارد و به اصطلاح رعایت مقام آنان را یکند.

۲ - مصراع «آز همگان بی نیاز و بر همه مشفق» در جمله است زیرا «است» به قرینه معنوی حذف شده است و شکل دستوری جمله چنین خواهد بود:

از همگان بی نیاز «است» و بر همه مشفق «است».

بوئین زهرا - همکار محترم آقای مجید نوری با سپاس از نامه محبت آمیز شما پاسخ شما چنین است:

در باب ترکیب مصراع «وقت خرمش خوشه باید چید» نظر گروه ادبیات همان است که در مجله رشد ۱۹ - ۲۰ آمده است. شعر ارسالی شما نیز موجبات شادمانی ما را فراهم ساخت برای موفقیت بیشتر، شما را به مطالعه آثار ادبی توصیه می‌کنیم.

- خواهر راضیه محمندی با آرزوی موفقیت برای شما به اطلاع می‌رساند پاسخ سؤال شما همان است که در جواب به آقای نوری در همین شماره آمده است.

- دانش آموز آقای علی محمد آستان دانش آموز سال چهارم فرهنگ و ادب از شما، استعدادهای شما در خور تحسین است برای موفقیت بیشتر شما را به مطالعه آثاری چون بوستان سعدی، شاهنامه و... سفارش می‌کنیم برای آشنایی خوانندگان ایرانی از شعر شما را که در توصیف بسیجیان گفته‌اند می‌آوریم؛ در پایان از آقای علی محمد نمازی دبیر محترم جناب عالی هم که موجبات معرفی شما را به جمله فراهم آورده‌اند سپاسگزاری می‌شود.

آینه رحمت خداپدید
مفهوم صداقت و صفایید...
چون آب زلال جوئیاریان
پکرنگ و زلال و باصفایید...
تفسیر صداقت بهاران
تعبیر سپیده دم، نمایید...

- ساری همکار محترم آقای موسی محمندی: نامه محبت آمیز شما به دفتر مجله رسید از تذکرات شما سپاسگزاریم امیدواریم در شماره‌های آتی به خواسته‌های شما و دیگر همکاران جامه عمل پوشیم.

- دانش آموزان عزیز آقایان جعفر بانصیری و ایوب عزیزی از تهران:

با سپاس از نامه محبت آمیز شما و با آرزوی موفقیت، پاسخ سؤالات شما به شرح ذیل خواهد بود:

۱ - انواع کلمه در زبان فارسی ۷ نوع بوده، این قول پذیرفته‌ترین قول از نظر نویسندگان دستور فارسی است و در کتابهای درسی نیز همین تقسیم بندی طرح شده است.

۲ - تهیه رسم الخط واحد بر عهده فرهنگستان زبان فارسی است و امیدواریم که هر چه زودتر به انجام این امر همت گمارد. البته یادآوری این نکته ضروری است که اختلاف در رسم الخط منحصر به موارد معدودی است که ان شاء الله در آینده رفع خواهد شد.

۳ - صورت و شبه جمله هر چند که تفاوتی

جزئی با یکدیگر دارند اما در کتابهای درسی از آن تفاوت صرف نظر شده است. چنانچه سایل به مطالعه تفاوت آنها باشید می‌توانید به دستور زبان فارسی، علی اشرف صادقی و غلامرضا ارزنگ، سال چهارم فرهنگ و ادب، سال ۱۳۶۴ مراجعه بفرمایید.

۴ - آنچه شما درباره جمله پایه و پیرو می‌اندیشید قبلاً توسط جمعی دیگر از همکاران نیز مطرح شده است برای جواب این اشکال می‌توانید به دستور زبان فارسی، سال دوم راهنمایی، سال ۱۳۶۹ مراجعه بفرمایید البته یادآوری می‌شود که آنچه درباره جمله پایه و پیرو در کتاب آمده است، صحیح می‌باشد.

۵ - درباره شبه جمله و ندا و منادا، آنچه که سبب شده است تا این دو در شمار جملات به حساب آیند مفهوم آنهاست و آنچه که شما مطرح کرده‌اید درباره ظاهر آنهاست.

۶ - درباره کتاب دستور جامع که شما و بسیاری از دانش آموزان در پی آنید باید به اطلاع برسایم که آنچه در دستورهای دوره دبیرستان آمده است برای شما و دیگر دوستان کافی است و چنانچه سایل به مطالعه بیشتر باشید می‌توانید به دستورهای رشته فرهنگ ادب (سال دوم، سوم و چهارم) با نگاهی و دستور سال اول رشته ادبیات و علوم انسانی مراجعه فرمایید و البته یادآوری این نکته ضروری است که نیازی به طرح سائل بحث انگیز دستوری در سطح دبیرستان نمی‌باشد و امیدواریم که همکاران فاضل ما به این نکته توجه کافی مبذول بدارند.





آشاره:

نظر به اینکه ممکن است در بعضی از نقاط کشور امکان دستیابی به سوالات کنکور وجود نداشته باشد برای آشنایی دانش‌آموزان و همکاران، خصوصاً دانش‌آموزان سال آخر، به چاپ نتهای ادبیات رشته انسانی سال (۷۰ - ۶۹) اقدام کردیم. پاسخ‌تسها نیز در پی آمده است.

رشد ادب فارسی

ادبیات فارسی

رشته انسانی

۱ - «رفق» یعنی:

۱) انس

۲ - «مواهب» یعنی:

۱) اندیشه‌ها

۳ - «خسته» یعنی:

۱) بیمار

۴ - «توسن» یعنی:

۱) زین

۵ - املاي کدام کلمه با توجه به معنی مقابل آن غلط است؟

۱) شقی = بدبخت

۶ - املاي کدام کلمه با توجه به معنی مقابل آن غلط است؟

۱) أرض = رخسار

۷ - املاي کدام کلمه با توجه به معنی مقابل آن غلط است؟

۱) زرب = سخن‌چینی

۸ - املاي کدام کلمه با توجه به معنی مقابل آن غلط است؟

۱) نرفند = مکر

۹ - نظامی عروضی در کدام قرن می‌زیست؟

۱) سوم

۱۰ - حدیقه و سفرنامه به ترتیب از کیست؟

۱) سنایی - مولوی

۱۱ - در کدام کتاب می‌توان مطالب عملی را یافت؟

۱) اخلاق ناصری

۱۲ - تفسیر صافی از کیست؟

۱) زمخشری

۱۳ - نگارش کدام گزینه درست است؟

۱) استقامت پشتکار مداوم از ویژگی‌های دیگر و اخلاقی این‌سینا است

۲) استقامت و پشتکار مداوم و از ویژگی‌های دیگر اخلاقی این‌سینا است

۳) استقامت و پشتکار مداوم از ویژگی‌های دیگر اخلاقی این‌سینا است

۴) استقامت و پشتکار و مداوم از ویژگی‌های دیگر اخلاقی این‌سینا است

۴) همراهی کردن

۳) محبت

۲) رفاقت

۴) لطفها

۳) دوستها

۲) بخشها

۴) مجروح

۳) رنجور

۲) دردمند

۲) بال

۳) مهار

۲) سرکش

۴) كهف = غار

۳) قضا = سرنوشت

۲) غماض = سخن‌چین

۴) مقبول = پسندیده

۳) فصاحت = روانی کلام

۲) توقیف = ضبط کردن

۴) لت‌زدن = فرو کوفتن

۳) عبرت = پندگرفتن

۲) دستوری = اجازه

۴) معجون = سرشته شده

۳) سلابت = سختی

۲) سنخ = جنس

۴) نشم

۳) پنجم

۲) چهارم

۴) ناصر خسرو - سنایی

۳) عنصرالمعالی - انوری

۲) سنایی - ناصر خسرو

۴) هفت‌پیکر

۳) ماللهند

۲) تاریخ سیستان

۴) میدی

۳) ملامحسن فیض

۲) طهرسی



- ۱۴ - نگارش کدام گزینه غلط است؟
- (۱) بدان که کلید معرفت خدای تعالی معرفت نفس خویش است
 (۲) بدان که کلید معرفت خدای تعالی معرفت نفس خویش است
 (۳) بدان که معرفت نفس کلید معرفت خدای تعالی است
 (۴) بدان که معرفت نفس جز کلید معرفت خدای تعالی نیست
- ۱۵ - در بیت «معین علم است دل چرا بنشاندی جور و جفارا در این مبارک معین» دو کلمه معین به ترتیب چه نقشی دارند؟
 (۱) صفت - گزاره
 (۲) گزاره - صفت
 (۳) گزاره - متمم
 (۴) نهاد - متمم
- ۱۶ - در مصراع «صائبا عمر عزیز است غنیمت دارش» «صائب» چه نقشی دارد؟
 (۱) فاعل
 (۲) منادا
 (۳) مفعول
 (۴) نهاد
- ۱۷ - در مصراع «بس بگردید و بگردد روزگار» هر دو فعل:
 (۱) ربطی است
 (۲) کامل است
 (۳) ماضی است
 (۴) مضارع است
- ۱۸ - در بیت «غمین گشت رسم بیازید چنگ گرفت آن سروبال جنگی بلنگ» چند جمله هست؟
 (۱) یک
 (۲) دو
 (۳) سه
 (۴) چهار
- ۱۹ - در مصراع «گفتند یافت می‌نشود جسته‌ایم ما» چه نوع فعل ماضی هست؟
 (۱) التزامی
 (۲) استمراری
 (۳) مطلق
 (۴) نقلی
- ۲۰ - در بیت «مگر دان هیچ احق را گرامی که احق در غلط افتد زخامی» چند صفت هست؟
 (۱) دو
 (۲) سه
 (۳) چهار
 (۴) پنج
- ۲۱ - در مصراع «بیدلی در همه احوال خدا با او بود» چه نوع - ی - به کار رفته است؟
 (۱) ضمیر
 (۲) مصدری
 (۳) نسبی
 (۴) تکره
- ۲۲ - کدام گزینه حاصل مصدر نیست؟
 (۱) پاکدامنی
 (۲) خوبی
 (۳) کردار
 (۴) نیکی
- ۲۳ - در جمله «صبر باید کردن تا در نماز شود» عبارت صبر باید کردن چه وجهی است؟
 (۱) مصدری
 (۲) وصفی
 (۳) شرطی
 (۴) التزامی
- ۲۴ - در کدام مصراع صنعت طباق نیست؟
 (۱) دیو چو بیرون رود فرشته درآید
 (۲) سخن کم‌گوی و چون گویی نکوگوی
 (۳) صالح و طالح متاع خویش نمودند
 (۴) گمان بد میر بر کس نکو بر

۲۵ - در بیت «چو شیران به گشتی در آویختند / زن ها خوی و خون همی ریختند» کدام یک از اجزای جمله منحرف است؟

(۱) ادات تشبیه (۲) مشبهه (۳) مشبه (۴) وجه شبه

۲۶ - شاعر در بیت «شمع خود بر فروز در دل و بشتاب / بسا دل روشن به سوی عالم روشن» چه چیز را توصیه می‌کند؟

(۱) بکار بردن خرد (۲) دل روشن داشتن (۳) شناختن به سوی عالم روشن (۴) شمع روشن کردن

۲۷ - مفهوم «بیگانه شد ز خود که شود آشنای غیر» از چه چیز حکایت می‌کند؟

(۱) آسایش دیگران را بر آسایش خود ترجیح داد (۲) آشنای دیگران شد تا با خود آشنا گردد
(۳) از خود بیگانه شد و آشنای دیگران گردید (۴) کسی که با بیگانه آشناست از خود بیگانه است

۲۸ - مفهوم «طالب کمال را شرک تباه‌ترین مانعی باشد در سلوک» یعنی:

(۱) سلوک مانع شرک است (۲) شرک مانع رسیدن به کمال است

(۳) طالب شرک مانع سلوک است (۴) کمال مانع شرک است

۲۹ - بیت «هر که برهیز و علم و زهد فروخت / خرمنی گرد کرد و پاک سوخت» یعنی:

(۱) آتش‌سوزی خرمن حاصل ریاکاری است (۲) برهیز و علم فروختی و خرمن سرانجام سوختنی است

(۳) نتیجه خودنمایی هلاکت است (۴) نباید برهیز و علم فروخت و خرمن مردم سوخت

۳۰ - «به گاهواره مادر به کودکی بس خفت / سپس به مکتب حکیم شد لقمان» مناسب است یا:

(۱) گاهواره مادر لقمان مکتب حکمت بود (۲) مادر لقمان او را از گاهواره به مکتب فرستاد

(۳) لقمان حکمت را نخست از زبیت مادر گرفت

(۴) هرگاه لقمان در گاهواره مادر نمی‌خواست به مکتب نمی‌رفت

۳۱ - کدام گزینه به مفهوم جمله «اما گسترش اسلام و کثرت مسلمانان فارسی زبان بر گرداندن قرآن را به

پارسی ایجاب کرد» نزدیکتر است؟

(۱) با گسترش اسلام و بسیاری مسلمانان قرآن را به فارسی تفسیر کردند

(۲) گسترش اسلام در میان ایرانیان موجب شد که قرآن به فارسی ترجمه شود

(۳) گسترش اسلام و کثرت مسلمانی قرآن را به میان پارسیان برد

(۴) گسترش اسلام و فزونی مسلمانان فارسی زبان موجب شد که قرآن به فارسی ترجمه شود

۳۲ - مفهوم بیت «دریفا که فصل جوانی برفت / به لهُو و لعب زندگانی برفت» به کدام گزینه نزدیکتر

است؟

(۱) افسوس که فصل بهار گذشت و هنگام لهُو و لعب سپری شد

(۲) افسوس که فصل جوانی سپری شد و بیازی و شادی نبرداختیم

(۳) دریفا که جوانی گذشت و هنگام لهُو و لعب زندگانی سپری شد

(۴) دریفا که زندگانی و جوانی به غفلت سپری شد

۳۳ - پیام شاعر در بیت «تن آدمی شریف است به جان آدمیت / نه همین لباس زبسانت نشان آدمیت»

چیست؟

(۱) انسانیت است که ارزش دارد (۲) ای برادر سیرت زیبا بیار

(۳) صورت زیبای ظاهر هیچ نیست (۴) لباس زیبا شخصت را بالا می‌برد

۳۴ - پیام شاعر در بیت «طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت / بدر ای تا ببینی طیران آدمیت» کدام است؟

(۱) باید از بند شهوت رها شد تا به اوج آدمیت رسید (۲) باید طیران آدمیت مانند پرواز مرغان از دام و بند باشد

(۳) مرغ که از آشنایان می‌برد آدمی نیز از بند شهوات باید پرواز گیرد

(۴) هرگاه مرغ را دیدی که از شهوات خود بدر می‌آید تو نیز در جهان آدمیت پرواز کن

۳۵ - کدام گزینه مصراع «نیست پروا... راز تلخیهای عشق» را تکمیل می‌کند؟

- (۱) خودپرستان (۲) تلخکامان (۳) مالداران (۴) مستمندان
۳۶ - در بیت «هر چه رفت از عمر یاد آن به نیکی می‌کنند / چهره امروز از آینه فردا خوش است» شاعر در
پی چیست؟

(۱) امروز در پی نام نیک فردا بودن (۲) از گذشتگان ذکر خیر کردن

(۳) نام نیک رفتگان ضایع کردن (۴) نام نیک از زندگانی بردن

۳۷ - بیت «از این خویشان کشتن اکنون چه سود / چنین رفت و این بودی کار بود» یعنی:

(۱) خودکشی سودی ندارد آنچه سرنوشت است بودنی است (۲) خودکشی فایده ندارد تا دنیا بود چنین بود

(۳) این خویشان کسی چه سودی دارد باید دنبال کار خود رفت

(۴) چرا باید خودکشی کرد چنین گفته‌اند هر چه با داد باد

۳۸ - مفهوم بیت «بر سر خوان خواجه پندارد که باشد میزبان غافل است از اینکه خود مهمان دهقان است و بر»
به کدام گزینه نزدیکتر است؟

(۱) بر سر خوان خواجه می‌اندیشد که به میزبانی پرداخته در حالی که خودش مانند مهمانان است

(۲) بر خوان نعمت خواجه پندارد که میزبانی می‌کند غفلت دارد که از دهقان میزبانی می‌کند

(۳) توانگران غفلت دارند از اینکه دارای‌شان حاصل تلاش دهقانان است

(۴) خواجه میزبان از احترام دهقانی که مهمان است غفلت دارد

۳۹ - مفهوم بیت «جو صبح صادق آمد راست گفتار / جهان در زرگرفتی محشم‌وار» با کدام گزینه متناسب
است؟

(۱) راست گفتار جهانی را آرایش می‌دهد

(۲) راستگو همچون صبح صریح و آشکار است

(۳) راست گفتار جهانی را با قدرت به سلطه خود می‌آورد

(۴) راستگو جهانی را بهره‌مند می‌کند

۴۰ - کدام گزینه به مفهوم مصراع «عیب کسان منگر و احسان خوش / دیده فرو بر به گریبان خویش»
نزدیکتر است؟

(۱) بدیهای مردم و خوبیهای خود را مبین

(۲) با عیب مردم چه کاری دارد تو خوب باش

(۳) در کار دیگران دخالت نکن و کار خود را بکن

(۴) عیب دیگران را با خوبی خودت جبران کن

پاسخنامه انسانی:

- | | |
|--|---|
| (۱) ۲۲ (۳) ۲۳ (۱) ۲۴ (۲) ۲۵ (۴) ۲۶ (۱) | (۱) ۱ (۲) ۲ (۳) ۳ (۴) ۴ (۲) ۵ (۳) ۶ (۱) |
| (۲) ۲۷ (۴) ۲۸ (۲) ۲۹ (۳) ۳۰ (۳) ۳۱ (۴) | (۱) ۷ (۳) ۸ (۲) ۹ (۳) ۱۰ (۲) ۱۱ (۱) |
| (۱) ۳۲ (۴) ۳۳ (۱) ۳۴ (۱) ۳۵ (۲) ۳۶ (۱) | (۱) ۱۲ (۳) ۱۳ (۲) ۱۴ (۳) ۱۵ (۲) ۱۶ (۲) |
| (۱) ۳۷ (۱) ۳۸ (۳) ۳۹ (۳) ۴۰ (۳) | (۱) ۱۷ (۲) ۱۸ (۲) ۱۹ (۲) ۲۰ (۱) ۲۱ (۲) |

- ۱۸ - تفسیر طبری ۲۰/۱ چاپ مصر - مطبعة الميمنية.
- ۱۹ - تفسیر طبری ۲۶/۱ - ۳۰.
- ۲۰ - تفسیر طبری ۵۸/۱ (در بحث وقفه)
- ۲۱ و ۲۲ - الاتقان فی علوم القرآن ج ۲ ص ۱۶۰ طبعه الميمنية سنة ۱۳۱۷ هـ ق.
- ۲۳ - معجم الادب ۶۸:۱۸
- ۲۴ - تاریخ بغداد ۱۶۳:۲ - كشف الظنون ۲۹۷.
- ۲۵ - تاریخ طبری صص ۷ و ۸ جزء اول تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعة الثانية، دارالمعارف مصر ۱۳۸۰ ق = ۱۹۶۰ م.
- ۲۶ - وفيات الاعیان، چاپ فرهاد میرزا ج ۱ صص ۲۲۴ - ۲۲۵ و چاپ محمد محبی الدین عبدالحمید جزء دوم از نش (مجلد) ص ۱۲۶ به شماره ۲۵۱.
- ۲۷ - طبری ۲۱۳۲/۳ علاوه بر طبری - این مطلب را در خطط مقریزی ۲۷۵/۱ - ۷ و آثار الباقیه صص ۳۱ - ۳ و رسائل صابی چاپ لبنان ص ۲۱۳ - ۵ نیز می توان ملاحظه کرد.]
- ۲۸ - تاریخ الرسل والملوک ترجمة صادق نشأت ص ۲۲۴.
- ۲۹ - دیبالة تاریخ طبری، عرب بن سعد فرطی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، مقدمه ص ۱۱ شماره ۱۲۵ - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴ ش هـ
- ب برگزیده مراجع و منابع
- ۱ - الاتقان فی علوم القرآن، جلال الدین سیوطی، مصر، طبعه الميمنية، ۱۳۱۷ هـ ق.
- ۲ - احوال و آثار محمد بن جریر طبری، تهران، علی اکبر شهابی، ۱۳۳۵ شمسی.
- ۳ - احیاء علوم الدین، غزالی چاپ بدوی طباعة.
- ۴ - ارمغانی برای زرین کوب - مقاله فردوسی و طبری، مجموعه مقالات اهدایی به مناسبت بزرگداشت دکتر زرین کوب، ۱۳۵۴ شمسی از انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر لرستان.
- ۲ - تاریخ بغداد، للحافظ ابی بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی متوفی ۴۶۲ هـ - طبع اول مکتبه الخانجی بالقاهرة و المکتبه العربیة ببغداد / ۱۳۲۹ هـ ق = ۱۹۳۱ م.
- ۵ - تاریخ الطبری - تاریخ الرسل والملوک - تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ مصر ۱۳۸۷ هـ = ۱۹۶۷ م.
- ۶ - ترجمه تاریخ طبری به قلم ابوالقاسم پاینده - از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۷ - ترجمه بخش ایران تاریخ طبری از آغاز تا سال ۳۱ هـ - از صادق نشأت، تهران / ۱۳۵۱ / بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۸ - جامع البیان عن تأویل آی القرآن (تفسیر الطبری) - الطبعة الثانية / ۱۳۲۲ هـ = ۱۹۵۲ م - مصر.
- ۹ - الحضارة الاسلامیة فی القرن الرابع الهجری او عصر النهضة فی الاسلام - نقله الی العربیة محمد عبدالهادی ابوریثه - تألیف آدم سنز / ۱۹۶۷ م = ۱۳۸۷ هـ - طبع چهارم.
- ۱۰ - زهر الآداب و نثر الآلیاب لابی اسحاق ابراهیم بن علی الحضری القیروانی المتوفی فی عام ۴۵۳ من الهجرة مفصل و مضبوط و مشروح بفلم المرحوم الدكتور زکسی المبارک - حققه، زاد فی تفصیله و ضبطه و شرحه محمد محبی الدین عبدالحمید در چهار جزء ۱۲۵۳ هـ ق. = ۱۹۵۳ م.
- ۱۱ - مقاصد الحسنة فی بیان کثیر من الاحادیث المشتهرة فی الألسنة تألیف شمس الدین أبی الخیر محمد بن عبدالرحمان السخاوی متوفی ۹۰۲ هـ یا تصحیح و تعلیق و حواشی عبدالله محمد الصدیق و مقدمه و ترجمه مؤلف از عبدالوهاب عبداللطیف، مصر ۱۳۷۵ هـ ق = ۱۹۵۶ م.
- ۱۲ - شرح بر مقامات اربعین یا مبانی سیر و سلوک عرفانی تألیف دکتر سید محمد دامادی - از انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۹۷۹ - سال ۱۳۶۷ هـ ش
- ۱۳ - فی اللطائف ألفتیطة من قولنا أعود بالله من الشیطان الرجیم، مجلة فرهنگ شماره ۲ و ۳ صص ۲۹۳ - ۲۰۶ تهران ۱۳۶۷ شمسی.
- ۱۴ - كشف الظنون
- ۱۵ - معجم الادب یا کتاب ارشاد الاریب الی معرفة الادیب تألیف شهاب الدین ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله الرومی الحموی المولد البغدادی الدار - قد اعنتی بنسخه و تصحیحه د. س. مرجلیوث، مطبعة هندیة - مصر ۱۹۲۴ - ۱۹۲۷ میلادی و چاپ احمد فرید رفاعی ۱۳۵۵ هـ ق = ۱۹۳۶ میلادی.
- ۱۶ - وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان - از ابی العباس شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر بن خلکان المولود فی سنة ۶۰۸ و المتوفی فی سنة ۶۸۱ من الهجرة - حققه و علّق حواشیه و صنع فهارسه محمد محبی الدین عبدالحمید ۱۳۶۷ هـ = ۱۹۴۸ م - طبع اول قاهره در نش مجلد و نیز چاپ فرهاد میرزا - طهران.

□ آرزوی ما این است که رشد ادب بتواند از مجموعه آخرین تحقیقات دانشگاهی آنچه را که به آموزش زبان و ادبیات مربوط می‌شود با زبان آموزشی بیان کند.

□ رشد آموزش ادب فارسی در مناطقی از کشور هم که کمتر مجله، روزنامه و یا نشریه‌ای به آنجا می‌رسد، توزیع می‌شود.

□ انگیزه ما برای این کار خدمت به علاقه‌مندان زبان فارسی است، خصوصاً معلمان زبان و ادبیات فارسی که سر سلسله این عاشقانند.

خواهان یک ویژگی دیگر است که نویسنده نباید لحظه‌ای از آن غافل شود و آن بیان کردن همه این مطالب به زبان آموزشی است و این سخن همان است که شنیدن رمزش آشنایی می‌طلبد که «تائگری آشنا زین پرده رمزی نشنوی»

اما تحقق آرزوهای ما همیاری می‌طلبد یاری همه استادان، معلمان، سروران و سخن سنجانی که به اسلام، ایران و فرهنگ گسترده آن علاقه‌مندند؛ اندیشه و رانی که فرزند خود و همه فرزندان این سرزمین را دوست می‌دارند و آرزو می‌کنند تا آنان با چشمهای جوشان فرهنگ و ادب ما آشنا و مأنوس باشند. این صلاهی عام‌میتنی بر دلایلی است که ذیلاً بدان اشارتی خواهیم کرد.

۱ - تمام صاحب‌نظران و اندیشمندان باید بدانند که اگر ما را با نوشته خود یاری کنند، در حقیقت جدای از خدمت به فرهنگ و تعلیم و تربیت کشور بیش از پیش به خوشتن خدمت کرده‌اند چرا که خوانندگان ما دبیرانی و معلمان هستند که به عنوان معلم فرزندان روانه کلاسهای درس می‌شوند.

- رشد آموزش ادب حتی در مناطقی از کشور هم که کمتر مجله، روزنامه و یا نشریه‌ای به آنجا می‌رسد، توزیع می‌شود و آثانی که خود فرزند مناطق محروم این سرزمین مرد پرور بوده‌اند به ارزش و تأثیر این کار وقوف کامل دارند.

- برای کار فرهنگی نمی‌توان قیستی سازی تعیین کرد اما درباره رشد ادب این نکته را می‌توان گفت که این مجله ارزانترین مجله‌ای ادبی است که از بازار می‌توان خرید.

مشکلات بسیاری در راه است اما آرزوی خدمت و پیشگرمی به همت فرزندان خردمندی که سالها به اسلام، ایران، و فرزندان کشور خدمت کرده‌اند ما را به آینده امیدوار می‌سازد.

«والسلام»

خواهد شد که بدانیم اگر دانش‌آموزان ما آیین نگارش و روش تحقیق نمی‌دانند، با سبک شناسی، نقد ادبی و انواع ادبی آشنا نیستند و به مطالعه علاقه‌ای ندارند، کلید حل این مشکل به دست دبیرانی است دانشمند و دلسوز که چون پزشکی استاد دست بر نبض این عزیزان نهند و با تصمیمی بیجا آنان را درمان کنند و این کار تنها از همینها ساخته است که گردد و خاک معلمی را در مقاطع گوناگون چشیده و گرفتارهای آن را به جان خریده‌اند. آرزوی دیگر ما آن است که رشد ادب توانایی آن را بیابد که معلمان کشور را با دنیای گسترده ادبیات آشنا کند. دنیای شعر، قصه، رمان، نقد و هر چیز دیگر که آموزش را آسانتر و دلنشین‌تر کند. این دنیای تازه‌گیا.

از هنر، نوجوانان و جوانان ما را با حقیقتی آشنا کنند که هزاران سال فردوسی، نظامی، سعدی و حافظ را در دل ما زنده نگه داشته است.

آرزوی ما این است که رشد ادب بتواند از مجموعه آخرین تحقیقات دانشگاهی آنچه را که به آموزش زبان و ادبیات مربوط می‌شود با زبان آموزشی بیان کند و از طریق اطلاع رسانی مستمر و نوجویی بیشتر معلمان را با تحولات فرهنگی آموزشی آشنا سازد و اسباب موفقیت بیشتر آنان را در عرصه تعلیم و تعلم فراهم کند که این سرآغاز آشنایی دانش‌آموزان ما با دنیای اندیشه‌های نو خواهد بود.
 این‌شاء‌الله.

ضرورت و اهمیت این کار آنگاه آشکار

در باره نشریات رشد آموزش تخصصی

مجلات رشد آموزش مواد درسی مدارس کشور که بمنظور ارتقاء سطح دانش معلمان و ایجاد ارتباط متقابل میان صاحب نظران، معلمان و دانشجویان با برنامه ریزان امور درسی از سوی دفتر تحقیقات و برنامه ریزی و تألیف سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش هر سه ماه یکبار - چهار شماره در سال - منتشر می شود در حال حاضر عبارتند از:

- | | |
|-------------------------|---------------------------|
| ۱ - آموزش ریاضی ۲۸ | ۶ - آموزش زبان ۲۵ |
| ۲ - آموزش شیمی ۲۴ | ۷ - آموزش زمین شناسی ۲۰ |
| ۳ - آموزش جغرافیای ۲۳ | ۸ - آموزش فیزیک ۲۲ |
| ۴ - آموزش ادب فارسی ۲۴ | ۹ - آموزش معارف اسلامی ۱۱ |
| ۵ - آموزش زیست شناسی ۲۱ | ۱۰ - آموزش علوم اجتماعی ۵ |

دبیران، دانشجویان دانشگاهها و مراکز تربیت معلم و سایر علاقمندان به اشتراک این مجلات می توانند جهت دریافت چهار مجله در سال مبلغ ۴۰۰ ریال به حساب ۹۲۹ خزانه بانک مرکزی - قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی - واریز و فیش آن را همراه با فرم تکمیل شده زیر به نشانی تهران، جاده آبدلی، خیابان سازمان آب بیست متری خورشید مرکز توزیع انتشارات کمک آموزشی کد پستی ۱۶۵۹۸ - تلفن ۷۷۵۱۱۰ - ارسال دارند. ضمناً معلمان، کارشناسان، مدیران، پژوهشگران و سایر علاقمندان به امور تعلیم و تربیت جهت آگاهی بیشتر از یافته های صاحب نظران می توانند با پرداخت مبلغ ۸۰۰ ریال در هر سال ۴ جلد فصلنامه تعلیم و تربیت دریافت نمایند.

مجلات رشد تخصصی در مراکز استان در کتابفروشیهای زیر و سایر شهرستانها در فروشگاههای مطبوعات بصورت فروش آزاد عرضه می شود

| | | | |
|-----------|---|--------|---|
| تهران: | انتشارات مدرسه - اول خیابان ایرانشهر شمالی | رشته: | کتابفروشی فرهنگستان خیابان سامجو جنب دانشگاه |
| اهواز: | کتابفروشی ایرانپور زیتون کارمندی خیابان کمیل بین زاویه و زهره پلاک ۲۰ | زنجان: | کتابفروشی شهید بهشتی خیابان آیتا .. طالقانی |
| اصفهان: | کتابفروشی مهرگان چهار باغ ابتدای سید علی خان | ستدج: | کتابفروشی شهریار خیابان فردوسی |
| ارومیه: | کتابفروشی زینالپور نسابندگی و خبرنگاری روزنامه | ساری: | شرکت ملزومات و معارف خیابان انقلاب دوبروی اداره برق داخل کوچه |
| اراک: | کتابفروشی گنج دانش بازارچه امیرکبیر | شیراز: | پیام قرآن میدان شهیدان جنب اداره آموزش و پرورش مرکز فرهنگ |
| بندرعباس: | کتابفروشی سالوک خیابان سید جمال الدین اسدآبادی | کرمان: | فرهنگ سرای زمین بارک مطهری |
| باختران: | کتابفروشی دانشمند خیابان مدرس مقابل پارکینگ شهرداری | مشهد: | انتشارات آستان قدس رضوی خیابان امام خمینی دوبروی باغ علی |
| خرم آباد: | کتابفروشی آسیا خیابان شهید شرفی | پاسوج: | کتابفروشی فرهنگ جنب سینما دانا خیابان شهید هرمزبورد |

دانشجویان مرکز تربیت معلم می توانند با ارسال فتوکپی کارت تحصیلی خود از ۵۰٪ تخفیف برخوردار شوند.

فرم اشتراک مجلات رشد تخصصی

اینجانب نامی دقیق متقاضی: استان شهرستان خیابان کد پستی تلهن پلاک کوچه

با ارسال فیش واریز مبلغ ۴۰۰ ریال، متقاضی اشتراک یکساله مجله رشد آموزش هشتم

فروردین ۱۳۷۰ - خرداد ۱۳۷۱ - بهمن ۱۳۷۱

| شنبه | یکشنبه | دو شنبه | سه شنبه | چهارشنبه | پنجشنبه | جمعه |
|----------|----------|----------|----------|----------|----------|----------|
| ۲ 22 | ۱ 21 | | | | | |
| ۹ 29 | ۸ 28 | ۷ 27 | ۶ 26 | ۵ 25 | ۴ 24 | ۳ 23 |
| ۱۶ 3 | ۱۵ 4 | ۱۴ 5 | ۱۳ 6 | ۱۲ 7 | ۱۱ 8 | ۱۰ 9 |
| ۲۳ 12 | ۲۲ 11 | ۲۱ 10 | ۲۰ 9 | ۱۹ 8 | ۱۸ 7 | ۱۷ 6 |
| ۳۰ 19 | ۲۹ 18 | ۲۸ 17 | ۲۷ 16 | ۲۶ 15 | ۲۵ 14 | ۲۴ 13 |
| | | | | | | ۳۱ 20 |

اردیبهشت ۱۳۷۰ - تیر ۱۳۷۱ - مرداد ۱۳۷۱

| شنبه | یکشنبه | دو شنبه | سه شنبه | چهارشنبه | پنجشنبه | جمعه |
|----------|----------|----------|----------|----------|----------|----------|
| ۶ 26 | ۵ 25 | ۴ 24 | ۳ 23 | ۲ 22 | ۱ 21 | |
| ۱۳ 3 | ۱۲ 2 | ۱۱ 1 | ۱۰ 31 | ۹ 30 | ۸ 29 | ۷ 28 |
| ۲۰ 10 | ۱۹ 9 | ۱۸ 8 | ۱۷ 7 | ۱۶ 6 | ۱۵ 5 | ۱۴ 4 |
| ۲۷ 17 | ۲۶ 16 | ۲۵ 15 | ۲۴ 14 | ۲۳ 13 | ۲۲ 12 | ۲۱ 11 |
| | | | ۳۱ 21 | ۳۰ 20 | ۲۹ 19 | ۲۸ 18 |

مهر ۱۳۷۰ - آبان ۱۳۷۱ - آذر ۱۳۷۱

| شنبه | یکشنبه | دو شنبه | سه شنبه | چهارشنبه | پنجشنبه | جمعه |
|----------|----------|----------|----------|----------|----------|----------|
| ۳ 23 | ۲ 22 | ۱ 21 | | | | |
| ۱۰ 30 | ۹ 29 | ۸ 28 | ۷ 27 | ۶ 26 | ۵ 25 | ۴ 24 |
| ۱۷ 7 | ۱۶ 6 | ۱۵ 5 | ۱۴ 4 | ۱۳ 3 | ۱۲ 2 | ۱۱ 1 |
| ۲۴ 14 | ۲۳ 13 | ۲۲ 12 | ۲۱ 11 | ۲۰ 10 | ۱۹ 9 | ۱۸ 8 |
| ۳۱ 21 | ۳۰ 20 | ۲۹ 19 | ۲۸ 18 | ۲۷ 17 | ۲۶ 16 | ۲۵ 15 |

